

چهار ایشان در خوردن و در چه نباشند تا چشم او ایشان روزی که در دو بعد از آن نیز مثل کون از آن لایت فرموده از این جهت در او این است که چون مؤمن بدرجه خود رسیده گوید یا خدا یا خدا یا خدا و فرزند اندامی که آنها عمل نداشتند که موجب آن شوند که در مرتبه خود درجه نوبت خدا و گوید خداوند چه باشد که بفضل خود ایشان را به مرتبه خود رساند تا از این برزخ و برودن از آن تا میراث و منزه آید و این که در حضرت فرمود که مؤمنان و فرزندان ایشان در جهشت باشند بعد از آن نیز من کون و انلاوت فرموده و از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که اطفال مؤمنان را چه نماید در روز قیامت بعد از آن در پستانعت خود بر اصل ایمان بنشینند و آنرا تا هر چه در ایمان را یعنی زیاده و بر آنچه داشته باشند بدین ایمان را اضافه از وی ایشان باشد و آنها که در سبب خویش انواع آن و کتبه و کوشههاست آن **مترایق همون** از آنچه در وقت بختن خواهر دارد بنسب و متابعت قتل از وی ایشان که بدین آنگاه از عون داور و سند کنند با یکدیگر در بخت یعنی به هم دهند از هم شناسند کاسا کاسا شرف و نوازند بخت کلال لغو و فیها هیچ سخن به آورده نباشد در آن یعنی دانشای شریفان با یکدیگر مختصرت نکنند بختنا لغو به آورده تکلم نکنند **لا تا شیم** و نه گناه کار گردانند یعنی بر روی ایشان فعلی که موجب نماند نه بود که بسبب آن نگاه منسو که در بخت بخلاف عمر دنیا که از شتم و غریزه و فواختر که موجب شامد خالائیت بلکه مقول اصل بخت بحال خود باشد هر چند که در شریفان اخلاق کنند عقول ایشان زایل نکردد و هیچ شئی بر آن مرتبه نگردد و بظروف علم هم بطور آنکه در کبر ایشان با کاسها عمر برای خدمت علیان هم خادمانا که مخصوص باشند بر ایشان از شکل نیز آن صورتی افزوده شده که گویا ایشان مدحت حق منقاد و طاقف **لو تلو مکنون** مراد بدین پوشیده اند در جسد که در دست هیچکس بدام ایشان برسد با آمد و بسبب اسباب خارجی شدن نكشته از قناره نقل است که کسی آنحضرت رسانست پس رسید که خادم چنین است پس بخندد و چگونه با فرمود فضل خود چون فضل ماه شش چهارده باشد جمیع نازکان و نیز از آن حضرت پرسیدند که کس از آن فضل بخت زد و در مرتبه کس باشد که خود را بخواند هزار خادم در جواب در بخت های ایشان یککشانند در روزی که مدد که صفا آنکه اصل بخت از غلمان محفوظ باشد غلمان نیز از خدمت ایشان در کمال لذت باشند چه بچهاراد راست را نكشته است نه سرای کلفت در تدبیر آورده که در کور آنرا در مشرکان غلمان اصل بخت باشند آنها ایشان خوردن معین اولاد مؤمنین باید دان خورد بر همان معنی باشند که در دنیا آورده اند و این فعلی غریب است لغزش اصل بخت بر تنهایی در برابر مقابله یکدیگر کنند باشند و **و اقبل بعضهم ودوی** و در بعضی از ایشان علی بعضی بر ریح و یکر یکتا **اقلعون** و رجالی که بر سندان بگذرد احوال و اعمال خود را که موجب بیخاری است شده اند **قالوا انا کما کونید که بدنخ که ما بودیم قبیل پس از این روزی از غلمان در دنیا اصل خود یعنی بودیم در دنیا مستقیقین تر سندان از عذاب بربان و بسبب آن بر طاعت و من ترک شده از عضو اعصابی شدیم **قرآن الله** پس منت نهاد خدای عکینا بر ما با طاعت و محبت تو فو بد و طاعت و اجتناب از معصیت و وقتنا **على الله هموم و نکل انت** ما از عذاب نترس که مانند ناری باشد در زهایشگری فرمود کنند و گویند که معلوم نام جهنم است انا کما من قتل بجزرتیکه ما بودیم پیش از این در دنیا عفو که فی بر سندان خدای با خلاصی نامخوانندیم او را در عذاب دارن از آن هیچ عذاب ابرم پس از اجابت غای که بر آنیم **تیکه هو البری انا فی نیکو کار بنندگان الرحیم** بیایم بران بر ایشان و لهذا عابد و مشایب و مسایل و مجایب قبل از این گذشت که جماعت مقتدیان **سکه نسنه حضرت رسول** با نور تردد قول اول عرب که هانت شعر منسوب است ساختند اینک بواسطه آن مکلون و غلبن میخورد حق استایبست **لینان فذوه** احبنا از غناب با صواب کفار با و خطاب کرده میفرماید که **فک** گویند و ای محبت بقربان اصل تکرار و بعضی مشرکان که در ملال بر خواطر خورد راه مدد و بسبب ندیدم در موعظه و فیصیح منقاد مشوقنا انت **بینه و ربک** پس نیسته تو بخوان تمام پروردگار خود با عطای شهر بتوبیکه هین خبر هنده از غناب بوسیله جن بدون ترقول و **لا یجئون** در روز قیامت که عقل او پوشیده باشد همچنانکه کفار و شرک در حق تو میگویند چه قول ایشان باطل است سخن ایشان منافض ترا که کافر منجلیست در کلمات بظلمت و وقت نظرام **يقولون** بلکه میگویند مشرکان در شر که محذره **شاعر** از آنست **اخذنا و صناد و میشور** از فصاحت بلوغ همه قوه شعر است تا ترسین **به که انتظار می بریم** و در بعضی چنان دارد که بر سندان با **وریت المنون** خادشه و مصیبت زکار که از غایت شد نضر **لا مضطربینا و قل** بگو بچند در جواب ایشان که **تربصوا** انتظار برید زمان نکند یا سرت را قاتی معاکس بد ریشو که منی انما **من المرصیین** از جمله مضطربان یعنی من انتظار حث بدیتر شما شکستیم همچنانکه شما منتظرید که مصیبتی بمن نازل شود یا موت بمن طاری گردد پس بان بطلان قول ایشان میکنند که **ام و اضرهم** بلکه امر میکنند که منظر برایشان از **احلامهم** عقول ایشان هیند با بنقول منکما چه کلمات طابع فطنت است و چون لازم زوال عقل و شعر کلامی است مغش و محمل و موزون دان با جنون میترسند و پیشتر غمیشود پس این سخن ایشان است **سرتب من عفا عقل** باشد پس از این اعراض نموری نماید که **ام هم نیکه** ایشان قوم طاعون کرده اند از حال در گذشتگان در مکلر و عشتا و طغیان پس شروع و رجوع بجوش بکر کرده میگویند که **ام يقولون** بلکه میگویند کفار و شرک در حق تو که **برافه است** عقل قرآن را و از خود و چنین نیست که ایشان میگویند **بل لا یومنون** بلکه ایمان خواهند آورد یعنی با عشت ایشان بر این قول اصرا در ایشان است هر کفر و طغیان و اصرا بر عدم ایمان و اگر نه ایشان ز سر بپوشند تنگ در قرآن منقول نیست **بجهت** عجمه فصیحان و بلغا از درین مثل ان بعد از آن جمله لغز ام ایشان میفرماید که **قلیاً تو این** باید که میاورند ایشان **بیک** پیشتر مثل سخن مانند در آن **ان کاتوا اصیاقین** اگر نباشند را نش گورد که**

قرآن را از خود می توان ساخت بعد از آن بر ایشان تجسس آورد بر این وجه که آن مخلوق ایا افریده شده اند من غیر شیئی بی چیزی یعنی
ایا ایشان بخاطر مخلوق گشته اند بجهت اینست که بعضی از ایشان شغالی نمایند یا ایشان مخلوق شده اند نه از برای کاری یعنی بعضی از آن
که مثلا فلان تکلیف بر ایشان بیفتد و جزای عمل ایشان ندهند **همه مخلوقون** یا ایشان افریده اند خود را و نیز بر سبیل التزام بجهت سبب
که آن مخلوق السماوات و الارض ایا افریده اند یا نه و نیز اینست که بعضی از ایشان را بخلق بلایه بوقفتند بلکه بعضی در نمی یابند باینکه خالق
جمیع ممکنات واجب الوجود است بواسطه عناد و استکبار همیشه بر گردگان میگردند **همه عنک هم** یا ایا آنرا بیک ایشانست خزانة ربوبیت
فضل پروردگار توان بود جز که خواهند همدان خزانة علوم الهی در دست ایشانست **ایمانند** که لا یومنون بربوبتک است **همه المصیبرون**
ایا ایشان غالبانند مسلط شدن بر همه ایشانست بل مورد ربوبیت شوند بنای جمیع چیزها را بر او نه و مشتت خود شدند بجهت آن هر چه خواهند
کنند منصب ثالث هر که خواهند همدان **همه ستمکاران** یا ایا ایشان را ستم نمیکردند که بوسندگن بر ایشان بر آید **ایستماعون** فی ربوبیت
و این کلام ملائکه را و آنچه از علوم غیبیه که بر ایشان روشن گریه می شود تا علم بیاکان و سایر کون پیدا کنند حاله شوند بتقدم نبوت شیخ
ایشان و ظفر پانین ایشان از آن در عاقبت هجرت آنکه در مظنه ایشانست اگر چنین است که ایشان کان پیشتر در قلوب **استماعون** است
باید شنوند ایشان که بر ایشان گفته باشد کلام غیبی سماع نموده سلطان مبین بخود روشن و سبب هویدا که گویا باشد بر صد اشباع
چهره هر که دعواتی کند که بداند فعل حکم نکند بر او لازم است که اقامه حجت نماید بر صحت مدعی خود پس هر چه سبب اهل شرک میکند
که **همه کلمات** یا سرخدایانست خزانة و **لکم البیتون** و سرشار است پس هر که در این خانه باشد که استانبان بخالق خود
رسبت بنین خود همدان در خانه است خزانة خواهد بود پس چگونه از ایشان و باشد که بر زبان عروج کرده بر عالم ملکوت بر این جمیع غیبی مطلع
گردان **استماعون** یا معنویان ایشان را بتبلیغ رسالت آنجی از امری تا بسبب نادان زده شوند و هم در ایشان منصرف از ایمان نادان خود
مشتاقون گران بار شوند بواسطه آن استیاء تور و بگردانند **همه الغیبون** یا ایشانست آنچه علم غیبی است و مذکور شده در لوح
محفوظ است که معینان را و مندرج است **همه بگشودن** بر ایشان بنویسند از آنچه در او است تا کوشند که بر سبب و امر ایشانست بقدر خواص
باطل است اصل ندارد یا از آنجا بنویسند که سوزن محاسن خواهد بود نادان را حجت بپندارند **همه بگشودن** یا ایشانست آنچه در لوح
توریه مذکور است که در روز قیامت از فضل و جود اخرج قالدین کفر و ابل ناکند نکر و پندند **همه المکرمون** یا ایشانند
کند کرده شدن باینکه ایشانند کسانیکه و بالکرم مکر بر ایشان باز کرد و مقبول شوند زید و کفر بنا کردند در عذاب است **ایستماعون**
استند بری برای دنیا و خود را بسبب اعتدال خود را مقهور و مغلوب گردانند **همه ایما** یا ایشانست **عزیر الله** معبود غیر از خدا یعنی
تایاری ایشان دهند و حمایت نماید از خدا بی که مکان مکر ایشانست پس در ستر خود کفر نماید که سبحان الله منزه و پاکست هدای **همه بگشودن** یا
آنچه شرک می رود بوی عباد او آن بجهت عتاد و طغیان بقرآن میگردند بوسندگن است **همه بگشودن** یا ایشانست که
پاره از آنها بر سرافراز کرد و در عتاد عذاب بخورد بخورد و جواب میباید که **قرآن** بر و کشف **همه ایما** یا ایشانست از آنها اساق که در
ایند باشد بر ایشان **یقولوا** کوشند از فطر طغیان و محض استکبار که این هر قطعه است بلکه این **همه بگشودن** یا ایشانست
یعنی عباد ایشان تا غایب است که بر با وجود مشاهده آثار عبادت کفر بازند اینست چو حال ایشان بر اینست سوال است **فلذکرهم** پس اگر از او سست باز داران
ایشان و بگشودن عتاد ایشان ارتکاب نماید حتی **یلا فوا** و قتی که بر پندارند و میباید **همه بگشودن** یا ایشانست در روز
یصعقون هلاک کرده شوند بوقوع صاعقه بر ایشان **همه بگشودن** یا ایشانست که در جهنم توغ از همه خلائی هلاک شوند **همه بگشودن** یا ایشانست
ان روزی که نفع نهد یعنی باز ندارد ایشان **کیت هم** مکر ایشان شیء آنچه از عذاب عقاب **لا هم** بگشودن و نشان یاری کرده شوند
یعنی از روزی که یاری ایشان نکند بر وضع عذاب **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
یعنی کافر شدند عتاد **همه بگشودن** یا ایشانست **ذکرهم** عتاد عذاب خرد که عذاب قریب است **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
و بنا **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
خود را در بار ایشان که قلمها را ایشانست ایفای بود در مشقت کشید ایشان **فانک** پس بدینست که تو با عتدنا بنیانند که داشتند استی
منست که برای بنیم و بنظر لطف عنایت عتقت تو میکنم از مکر و ضرر اهل شرک نسبت تو و سبب و شکر کن و بیا که که خدای خود را یاد کن **همه بگشودن** یا ایشانست
در حاله که از مغفرت نماند بجهت مکر و کفر تو مکر از بسج طغیان است عتدنا **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
و کوشند **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
بگویند **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
خیز بود بر او زیاده کرد و هر که در آن مجلس بیرون باشد از آنجا که در آن مجلس است **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
بند از جوارح **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
و سبب نیستند **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود
بر کوشن **همه بگشودن** یا ایشانست **و ان** **للدین** **ظلموا** و بدینست که مکران را است که ظلم کردند بر نفس خود

و از پیشتر منقول که این در کتب معتبره است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که در وقت صبح
از کرب و درد کار خود غافل شو و در جوار قنای شب روز تری تو را و شیخا نما که او از تو غافل نیست حافظ و نامرست با تشکر قابل باشد
البطلان حد و شیخا این عبارت در کتب معتبره روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند بعد از هر که تصدیق محمد کرده و هر که
منکر او بوده و محسود و منافق او نبوده پس از آنکه بخواند این سوره را و در هر روز و هر شب بنویسد و بخواند در شبها و روزها
سوره شود و در نظر همه عالمان شریف کرد و در بیاید دانست که چون او و شیخا ختم سوره الطور فرموده بدین که حضرت رسالت افتخار این سوره
بزرگ را حضرت نموده فرمود که **سورة الطور الاخضر والنجاة هوى من ينشأه چون طلوع کند بلند بر آید تا به صبح**
و غروب نماید چو سوره بنویسد بنابر اول شوق از حوائج بنابر آنکه مشق از کتبها از جمله آنست که در روز پنجشنبه بنویسد و بخواند
که موجب نجات است از آفات و در روز جمعه بخواند که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
روایت است که در طلوع صبح و در عصر و در هر روز که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
منهج است که در آن وقت بخواند پس از آنکه بخواند که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
است که در آن وقت بخواند پس از آنکه بخواند که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
بنوعی و عامه نام جعفر صادق روایت کرده اند که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
حضرت ابو طالب گفت که در آن وقت نماز و شام بخواند و در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
در هر طلبت کرد و در هر جا که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
رساند چون صبح تنگ شد شماره از قطب آسمان جدا شد بجهت و در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
نگاه کردند آنحضرت فرمودند که قوله والنجاة هوى من ينشأه که چون حضرت دعوی داشت که اگر اهل شهر را آغاز طعن کردند که
که بعد از آن که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
که سلمان و بعضی از صحابه از رسول پرسیدند که بعد از تو خلیفه و وصی تو که خواهد بود فرمودند که منم که شب نماز بنام خانه او این همه است
انت پیام خانها رفتند منتظر نبودند که کتابی بنام خانه کرد و در آن همه طعم داشتند که کوکب زخشان بر نام خانها نشان فرود آمد مگر این
و فاطمه که ایشان در حضور زینب از دست ندادند گفتند که بجهت آنکه در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
عمر این خود بعبادت مشغول شد نه آنچه که شمار از قطب آسمان جدا شد که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
امیر المؤمنین علی فاطمه فرود آمدند که قوله تقوا والنجاة هوى من ينشأه که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
چهره منبیه کرد و خواب و نبود برای او تعیین نمود و گفتند که انما هذا فضل علی یعنی محمد در حواله که آمد
فرمود یعنی محمد که بجهت تبلیغ رسالت خداوند جلالت بگردان اهل شهر بنویسد که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
تکرار از پیغمبر سابقان را بخواند که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
خود را از پیغمبر سابقان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
افراد حضرت فرمود که نظر کند که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
امیر المؤمنین حضرت رسالت خداوند جلالت بگردان اهل شهر بنویسد که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
خرم شد منافقان زبان طعن کشوند از اغوشین آن سرور کرد که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
موت علی ضال و کرام کشته شجاع بر خواهر مبارک حضرت زینب عرض خواند از این سخن خوشی بخواند و در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
ضلالت از این فرشته شاعر و بر پیروان کرده که بعد از رسول از این پیغمبر علی که بعد از آنکه در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
در هر روزی مبارک حضرت رسالت خداوند جلالت بگردان اهل شهر بنویسد که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
مسئله کن تا او را بخورد از این سخن بی خبری باشد که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
دوران و شبها بنشیند بر چاه آب که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
بارها را جمع کردند بر بالای آنها جای عیش و بازیگری کردند خود پسران جوانان خود بخوابانیدند و چو باری از شبها
شیری میآمد و از شران بگذشت قدم بر سرها نهاد و یک یک را بوی میگردانید و با برها میبرد و عیش را بنویسد از آن حال عیش و بازیگری
قتل خود و بعد از آنکه در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
سرانجام در چشم پیغمبر میبود که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان
قرابت است و عیاشی در آن باطل میگردید میگذشت این عیاشی با خواهر بود و او را کسی که قبول این امر کرد امیر المؤمنین علی بود و فاطمه
حضرت با طه گفت چنان بد خطایا شما بنشیند هر قوی از این میاید من از شما اگر دو خاتم تمام شد شود یعنی آنست که در خانه من شد و شد پس
از آنجا بگذشت بد خانه عیاشی در آنجا بگذشت که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان که در روزهای ماه رمضان

این مقدار در حضرت باشد که در وقت ناهنگام که در آن روز در این زمین فرود در حضرت نیش پس از نماز است و نمودار کردی و شاهدی که در آن وقت
و حضرت را بر بالای منبر بردند و جواب آنکه زبان عرض نشود که گفتند چنانچه در حدیث آمده که هر که در نماز
مسکن و نشانی در دعای آن کشور بهر که در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
قد می نماند علی بن ابی طالب که در آن روز از موی ما مثل مناجات و دعا و غیره که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
او در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
از جانب جنوب غالی است و از آن جهت که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
بنابر این است که از آن جهت که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
بلدان فرشتگان نشانی است و بعد از آن برین مبنی که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
و معنی او را در این باب هر چه در این زمین است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
با نیکوئی است و در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
مانند از این جهت که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
یعنی خداوند بالایی را از دنیا بجا می کشد در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
روایت است که او را هیچ پیغمبری نباشد و در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
و نویسنده و تیم در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
که با آن مخلوق شده بود پس در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
مطلع آنجا که نسبت با آن مغرب است و در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
باشد حجاج گفت چون حضرت او را دید که با چرخ خود از شهر تا مصر رفت و در آن روز در نماز است
و سخن بر سر بنای او را در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
پس در آن وقت از آنجا که فرود آورد و در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
فکدان پس در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
که گویند شاهدی که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
قا و حنی در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
جبرئیل رحمتی که پیغمبر را از آنجا که فرود آمد و در آن روز در نماز است
حضرت است پس در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
و سالده پیش از آنکه در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
و در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
بنابر این است که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
از جانب جنوب غالی است و در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است
که در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است در هر حال که در نماز است
از جانب جنوب غالی است و در آن روز در نماز است در هر حال که در نماز است

کسی بگاه دیگری بگریز شتاب بگریز شتاب بگرداند اینکه در شتاب آمده که متوجه نماز و روز منتهی است و نشانی است که ناوی
 آن از برای پند و حکم متوجه نیست و شریعت و همچنین هر کل عمل صالح ثابت خود مشایخ بود پس اینجا نیز مثبت ثواب کسی که ناوی او عمل باشد زیرا
 وی ثوابی نابد و آن سعیه و نهد و در وقت کثرت کردی خود را یعنی علی را که در آن سعی نموده سوف بر می نهد باشد که نموده شود
 در میزان اعمال خوردند و در جزایم بجزیره پس با پاش باره شود بان سعی خود را بجزایم اول و قی بیانش تمام تر بر وفق عمل بطلد در تقصیر خود آورده
 که بعد از ظاهر که مالی خراب بود چنین الفضل باطلید گفت هر سزا به مشکل است حل آن نمای اول تا جمع من انکار مین هر گاه ندیدم از دست
 مغفرت باشد چنانکه اندک تو به دلالت صریح دارد بر این پس چرا تو بیا و قبول نیامد من غیب شد ندیدم و آن لیس الانانی لاماسی این صفا
 مضاعفه چه چیز است بهم بگریز که کل یوم هو فی شان یعنی هر روز از و بشارت در کار نیست اینجا فحش لغف نام هو که از این است چیزی فضل خوب
 نادر که ندانم او بر قیل هابیل نبود تا که بر عمل یک از بود پس تو باز از و صارت شد قول لیس الانانی لاماسی بر سبیل عدالت و صفا
 آن از و فضل و کل یوم هو فی شان مراد شون از سبب که ابدی آن کند نه شون که ابدی آن نماید حدت مخصوص است شانه اول یعنی
 او را که کرد و تقدیر فرمود که در آن وقت منقبله به سبب هر روز و هر ساعت چه فعل کند بعد از آن بر وفق عمل میکند باقیامت و آن را که بک
 در صفت موسی این است که بشویم هر روز در کار دنیا که می باشد در رجوع هر خلاق بعد از انقطاع عمل از طریق زاب و وقوع عمل خیر و شرخ اول
 و گویند از این است که همچنانکه در آنجا خلقت را و است نهایت حال نیز را و است نیز بعضی معنی است که غایت فکر است سوی او است یعنی قوه فکری است
 دارد بر تفکر در جمیع مکونات ما چون با و رسد تغییر شود و با ایند چنانکه به پیغمبر فرمود که فکره الی ربی نیز فرمود که تفکر وافی لا اله الا الله و لا شکر وافی
 الله و امام جعفر صادق فرموده که اذا نهی الکلام الی الله فاستکوا یعنی چه کلام منتهی شود بجدای و تعالی این باب است از آن در کدن دید و بعد از آن فرمود
 که ای فرزندم اگر شری بخورد دل ترا سیر شود و اگر چیزی معقد سوراخ سوزن بر دیده تو واقع شود نور بصیرت ترا پوشاند تو میخواهی که با بر دل و دید
 ملکوت سما و زمین و هر گاه تفکر در کمال مخلوقات و متعلق باشد پس در ذات و فی جبر قوا ولی چگونه صورت بدیزه و شهر بن حوشب از او هر
 نقل کرده که هر روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب گفت چه کار دیدی گفت در ذات خدا تفکر میکنم گفت تفکر در مخلوقات میکند در خالق زیرا که نکند
 بکنار او نرسد بعد از آن فرمود که خدایت تمام را بیاموزید که از شما تا شما را بیاموزد تا شما را بیاموزد تا شما را بیاموزد تا شما را بیاموزد
 در این است که عرش چند است که از زیر زمین هضم تا بالای آسمان هضم است خدا در ذات فرشتگان است که این در ذات با بر کعبین نیست بر هر
 طریقی هفت مرتبه از این شمار این برای عجب صنایع غریبه تفکر کنید تا راه برید بوجود و بشارت و در کله و تفکر میکند آنرا و نیز از خود زبان رو
 صفت است که هر وقت که خواب او بچند اند و آبکی بگریزند یعنی مثلث اگر بر و خنده از او است چه او خالق قوه خلاق بگاست با سبب که بر
 که خون و سر و است از او است اگر نفس خلاق بگاضل و مینوی امر و نهی متعلق او نشد و نکتی فلیضکو و اظیل و لیسکو و کثیر است خلاق
 بگای با انسان ندارد و تفکر و که تفکر و لا بتکون و نیز بعضی معنی است که خدای میفند اندام است در هفت و میگرداند اندام روزی زار و در
 یا زمین یا آسمان یا در دنیا یا در اشیاء یا با نور و بر او می گزاید با مطار و گفته اند که خنده و کوبه بود و عین است با طاعت و معصیت طاهر
 تدبیر این پدید که ملائکه ناسخه باشد گفته هر چه در زیر عرش است تا خدا و زرع را بیاموزد خدایند لا یقوم بهودی عین است استماع این امر
 امیر المؤمنین علی را گفت خدایند و گزاینند کار حکیمان نیست فرمود معنی است که او است خدای که بر او بگریزند بباران و باغ را بچند اند از جهان
 بشکوفها و الوان و بطایع عرفان را باقبال عرفان و دلها و کاین را بگریزند بار بار کفران و کفر و امانات آنکه او میگرداند و آنچه از زندگانی
 یعنی آنکه قادر بر اجزاء و امات است بر چه قائل همین نقص بهر شکست سوزن را بخال او مثل شود بفضل خیر و شر بر سبیل عادت پس
 بر هر انداز دنیا بوقت اجل مستوی و اجل بلا و زنده می سازد و قبر باقیامت یا سره می سازد و این را بفرمود زنده میگرداند و حد با مغفرت پس
 بپزند که هر چه از او بخورد بخلاق و جماعتی بیلی خود زنده گرداند و مینوی صفت و ایقان و آفر و انکار و خلق از و چنین بیاموزد از انسان و
 سایر حیوانات و صفت الذکر و الانثی نیز معاده من نطفه که از نطفی مذکر و مؤنث قتی که جدا گردانند شود از ایشان جدا
 و بجزیره کرد در دم و حوا از این که مستثنی است و آن علیه الشاه الاخری نکه خدایست که بگریزند از خود در دنیا میماند و
 نموند بوعده و جزایند بندگان نیز یک و یک چه خلایق غده گرفت و جزایند بندگان است که بندگان مرتکب شوند مخالفت حکم
 و مصطلحات که از بیعت است پس بیعت عباد را خرد و احمی باشد و آنکه هو اعنی انکوات که توان کرد و اندام مال و صورت و اوقتی و ابد
 فینه و نامالی است که مدخر سازند عازم شوند که از تصرف نکنند مراد است که از اسیر بگریزند اغوش سازد بندگان را بقتل و زنجیر گرداند
 او را بگلد و از این است تفسیر قبی بر سبیل مدبر مورد که ای رضی عما اعطی یعنی رضی که زنده بندگان را با چه بد صد و صد را نشکر رضا خود را سزا
 او گرداند بر نیاز گرداند از خوردن از خلفا و مخلص سازد ایشان را بجز و آنکه هو رب الشری و انک و سبحان و انتم و در کار و افریگار است
 شری مراد شری است که روشی از فضل است که از شری می گویند ذکر این در این مقام بجهت بیاطلاق و اعلام است که از امر عبودیت است
 از این فعال نموده و میگفتند که آن را برای آن می پریشیم که مخالف جمیع نجوم فلک است زیرا که از روی طول سیر حرکتی که او است بگریز سبیل
 عرض خلاصه سخن است که شری هر وقت مخلوق است در ذک خالق و هر چه مخلوق است چون بیانات الوهیت باشد و آنرا هکذا و آنکه
 خدای هکذا کرد عا و الا و لی نوع غار نشین با کلمات خود بودند و نومی از ایشان که بنویسیم که گفتند و در وقت هکذا دارد در مکرم

و این
 است
 که
 در
 این
 باب
 است

داشتند و بعد از ایشان ظهور کردند ایشان را قوم عارثی نام نهادند و گویند نسبت ایشان به او بی جهت است که اول منی از نام که بنید
از نوح هلاک شد بعد ایشان بودند و با مقدم بودند در دنیا بجز خود بحسب شرافت و تقوی و عبادت که در آن قوم نمودند که
امت صالح بودند و اما آنهایی که در دنیا نماندند و از ایشان باقی نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
کلیتاً بودند که بودند که ایشان از نوح و اولاد او بودند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
و در دنیا نماندند که اصلاً او را حرکت نمی داد و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
پناه سال نماند که بوی کردند و اولاد او را که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
تا آنکه او را در زمین فرود بردند از آنکه جبرئیل او را سزاکون کرد و از آنکه او را سزاکون کرد و از آنکه او را سزاکون کرد
پس بوشاید که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
برای ایشان بنام ایشان که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
تعماری است که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
مراغل اعتبار را و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
و نیاید باشد از آنکه در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
حسد غیبی از آنکه در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
انجیا نمود و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
و این هلاک شد از آنکه در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
فرموده و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
پس شاره بمنده که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
از جنس هم کنندگان نخستین یعنی همسایگان که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
بهمان میفرمایند که ایشان میفرمودند پس همیشه در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
که موصوفان بدو و فریب آتش که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
یعنی غیر از آنکه در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
مکرتی بنام آنکه در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
و تضحکون و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
میبارد که مثل آن بر شما واقع شود و آنهم شما را در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
میکنند تا در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
زود هر که طایفی شده بر معصیت مصرا باشد اگر شما گناه کنید حق نموی را بیافزیند که گناه کند تا ایشان را بسبب
پناه من زود و بیست برود در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
حضرت فرمود که فلان جبرئیل فرمود که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
در بابی است که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
عز و جلال از عقبات و عقوبات در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
معنویت و ربوبیت میفرماید که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
که رسول بعد از آنکه در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
برقاری منعم و موفیق که اول سوره که فرمودند در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
و محسوس اینها که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
که بشود روی و بر روی در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
باشد از عقبات و عقوبات که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند
از قرآنی است که در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند و در دنیا نماندند

شوقش بریدند و زینجا او زده که از این عتسای بن مسعود نقل است که شوقش بر وی وارد و فکر واقع شده و بعد از آن خود را با شوقش فرستاد که نزد
شد ساعتی است و اشق القصر و شکاف شد ماه نیمه قیامت با عتسای است که در آمدن یک ساعت هم خود را نشان قیامت
است و در نقل صحیح آمده که ابو جهم و دیگر شیعیان حضرت رسالت نیکو است چنانچه ما بود و در هر تیر تیر بان نیز جوصل گفت بعد از آن
دعوی خود را بی نهایت و کلاسیه را بشیر بر آدم حضرت فرمود که چه میخواند ابو جهم آن بود که گفت چه چیز است که فعل آن منع باشد از قتل
بشر بیرون در چیست راست خود میگویند در این حدیث منکر و منکر و میگویند که ما را است از آنجا که میگویند بقوت مهر از آنجا میاید که
تا ما را بشکافد که سحر را تا ما را اثر نمیکند سحر آن را در آن قصر نیست چون از ایمان آن عاجز شود او را بقتل رساند ابو جهم گفت ای محمد و ما را
برای ما بشکافد ما بکشند حضرت را غافل بود و آنکس متبا بر او در و اشاره به ما کرد و ما را نیم ساختن یک نیمه شجای خود بماند نمی بگویم طرف دیگر
و در ابو جهم گفت از مثل شما انحصار اشاره فرمود هر دو نیم بهم پیوستند و گمانان او را ابو جهم بر جهم گفت از چشم ما بر جهم است
و بعد از آن قمر با مشقها نمونه از جماعت سحر آن که از طرف افاق برسد بر سر ما ایشان دیده اند از آن خون زانیده و در فتنه هر سپید جواب دادند
که در فلان شب شاه زار و نیم دیدیم و با وجود این بجز با هر ابو جهم ایمان بناورد و از ابو جهم عمل کرد و کفار و فرشتگان با او شده گفتند سحر کرد
شما را پس از یکشنبه یکی از اجداد ما در حضرت بوده مشرکان انحصار را این را بکش میگویند بجهت لغت حضرت با ایشان در زمین
همچنان که او بکشد که مخالف کرده بود ایشان در عتسای فرستاده که و آن بر او او که به پند کافران اینتر نشان از آثار قتل ما را
که آثار بجزیره است بر سر نیمه خود تا جمله دعوی باشد یعنی ضوابط اعراض کنند از مملکت زمین و روی بگردانند از تقیما کردن
بصفت بجهت سحر و طغیان و حسد و قتل و او گویند این سحر منتهی حاد و داشت به و مطهر یعنی همیشه سحر از عمل صادر می شود و ما هم
بان از کتابی نماید از این سحر و این است که گفت حق آنکه نفس بر زهد در زمان او است که من بدم کوسر از او در میان و خلقه فریب میبخشند
تیر و این کرده که در عهد رسول قمر شکاف شد بر تیر که بر بالای این کوه بود نصف شده و اشاره بکوه حرا کرد و کفار گفتند که سحر کردی شخصی این
گفت چگونه سحر باشد که همه مردم را از راه افطار عالم دیده اند بجز این منقول از این عتسای مشرکان اجماع کردند تیر رسول مملکت و گفتند ای محمد که تو صفا
شوقش بر برای حضرت فرمود که اگر در شکاف شما ایمان می وزید گفتند ای نبی انشبه الیه البیوت بود پس انحصار غافل بود حق تعالی اجابت غای
وی نیز موده ماه زاید و نیم ساختن حضرت با او از بلند گفت اشهد با وجود این مشرکان در قتل انکار در آمدند حق تعالی از این خبر
مید که خون اهل عتسای را به نیند انکار از کند و گفت او او تکرر بکند پیوسته با این بجزیره را که از او دیدند و اقبوا الهوا اتم
و بی روی که در دو ها خورد را یعنی بجزیره که شیطان در نظر ایشان راست بود از در حق بعد از ظهور آن و طحاج و عناد نمودن در آن و
کمال آفرینش قمر کار می فرار کردند است بجای خورد یعنی بجزیره که هفتک الهی منتهی میشود بغایت و هابنی که از آن سحر باید چه چیز سحر
اهل جنت و سحر سحر اهل شهر و سحر اهل ایمان در دنیا هدایت نصرت و در عقبه هشتک است و قمر که اهل کفر خدا است در دنیا
سنا و عذاب نیرن در سحر بقا کلبو چنین تفسیر کرده که هر گاه سحر را حقیقتی است که مقول است این حقیقت امر نیاز و در باشد که ظاهر کرد و در حقیقت
کار آخرت عنبر نیاید شناسد و اقدار جا هم و بجهت که آمد با اهل مکه در قرن هجرت که بنا به از خبرهای زمین ماضیه از اخبار اهل خرد
ما فیه من حجرا و او باز داشتی است از مناه و منع کفار از تیر و سحرش و ان سحر حکم بالفتنه حکم است تمام و امری است جواب که
رسیده است بعد کمال که هیچ خلل در آن راه ندارد و هیچ نقص و بدل عتسای را به نیامنه قاتلین الشکر زمین نفع ندهند سحر نرسانند بجز
بیم کننده مراقبان خود را در هدایت ایشان کردن یا دفع عذاب نمودن و قوی که سحر ایشان را نشوند تکرر بیانشان کنند تیر بعضی نند و بعضی و اجر
مخونه و ایات عینه است چو میانی ایما که حال است توبه بنوا است قول عنهم پس روی بگردان ایشان یعنی ترک موعظه ایشان نماز و قوی
که بقال ما نور شوی یا رکن قوم بدع الدعای روزی که بخواند خوانده یعنی سرفیل بجز سحر بیست الف قدس برده و سحر تمام را بجز باشد
بخواند ای شیخ نگر بجز بیکه زشت و ناخوش سحر است اموال تمامت با غذا با خورشعما ایضا هم در حالتی که زایل باشد چشمهای ایشان
و در پیش فکند و فرام زده رسول و هیتک که چون سحر که از حدیث بیرون آیند زهر هایتی در وقت بیرون آمدن ایشان از قیوم سحر پیش
افکند و باشند در شاه و سحر او گویند یعنی سحر که بعد از آن که از شفاعت ایشان در روز چنین که در خایت خوف ظاهر باشند کاتر سحر
منتشر که گویند ایشان هر چه بر آکنده اند یعنی از سبای بر آکنده و سحر که آنکه مانند مرغ سحر که در آن بر ایند بجز طرف که در و در هیچ چاره بیرون
سحر از این بینه خدا شده باشند صراطی بر رطوبتی که شایکند کان باشند ای کذاب سحر خوانند خود یعنی آن طرف که از او آید بشناسند با کردن
در کتند کان باشند نظر کنند کان با چنان با اجابتی خود کنند بقول الکافرین گویند تا گویند کان در آن روز هتد اقوم عسیر
که شوار است بخت بر ما و بنامند که بعضی اموال یا مستطاب احوال هم نکند و میکند بجهت سحر خواطر سید عالم و میفرماید که کتبت
قبلم تم تکذب کردی پس از قوم تو قوم نوح کون نوح بشما مت فکند و اعبتک تا پس بدو ع پنداشند بنده ما را که نوح بود این
تفصیل بعد از احوال است که تکذب نوح کردند تکذیبی و عفتی بکنه یعنی هر گاه نوح می مردند فرزند بکر که در عتسای می بود اعدا با بای
خود نمودن باید از راه و مشق می شد تا آنکه قوم تکذب نوح کردند بعد از آنکه تکذب بنیاب کرده بودند کمالوا مجنون و گفتند در یوانه
و از دیگر زبانها شده از دعوی انواع از این یعنی هر تنی که نوح ایشان را دعوی فرمود او را ایما کردند و بریم خندید نمودند و بعد از آن

چنانکه بر روی زمین که به پیش روی از دعوت با زمانه و چون از ایمان به نام ایشان است که گفتند خداوند در کار خود
آنکه مخلوق آنکه من مخلوق شده یعنی قوم من بر من خالق است بفرموده خود من از دعوت ایشان بیخلافه و غیر کشفه و نیکو نامی که از آن
ایشان و در از ایشان بشکایت از خداوند نعل است که نوح هر وقت که دعوت خود نمود نمود او را بگرفتند و کلوی می بفرمودند تا اینکه از او بیخوف
شدی و چون با خود آمد گفتند بار خدا یا از سر ایشان بگذرد که جاهلانند نمیدانند آنکه کار از حد رد کنند طغیان ایشان بخواهش بر ایشان دعای بد
کرد که در کعبه نذر علی الارض من الکافر یزید بار الی اخره خود دعا را در الجانب کرد و ایشان را بطوفان هلاک کرد که کافران جمل آنکه قتل شد و پیش برای
عذاب ایشان ایوان است که در راهی همانا می آید به بغایت بران یعنی بجنه شد که آن در نهایت شد و کثرت بود سر و دست که چهل
شمار بود علی المذموم از آنمان به غیر بخت بطریق سبیل در این است اصلا منقطع شد و بیشتر از الارض و در وقت ساختیم زمین را یعنی در
چشمها یعنی چشمها زمین را در آن ساختیم فانی که پس در آن شد که تا ما بابت زمین علی امر قتل که برخلاف اندازه کرده شده بود یعنی
برفان که خود دعا در آن نذر بران کرده بود و ایشان را نعل باو گرفته بدن تفاوت یا بر حالی که بر یکدیگر تفاوت نداشته باشند و همان
و بر داشتیم نوح را با هر که ایمان آورده بود یعنی سوار گردیم هر اضلاع ایمان را علی نعل و او را بر کشتی که خداوند بر ما بود یعنی بر غنای طغیان
و در سر و خداوند نهضت که کشتی را بان بندگند بختری بلعیدنا پس در آن شد که تا ما بابت زمین را با بحر است و لپای او کشتی که بر
موکل بودند از فرشتگان جز آن برای ثواب پاداش پس آن کافر برای کسی که کافر شده بودند قوم او بر او بر او و بر او و بر او و بر او و بر او و بر او
و ناسپاسی کرده بود بر نعمت خود سر نوح است که هر که کفار در آن روز هلاک شد الا عوج بر عنق که ایتان بر پشت کمر او بود
و گفتند که سبب آن وی آن بود که نوح بجهت ساختن بچوب تنایح احیاج داشت نعل آن را از بلاد شام معتبر بود عوج بشام آمد چوبهای که در
ایه بود بر کردن گرفت نوح از نوح و نعل بجهت نعل غدا و نعل و در نعل نعل ساخت و لغت تر کاهها و بدست که باقی گذاشتیم
قصه را که منصفان هلاک کافر است اباغی مؤمنان اینه نشانه مؤمنان تا از آن غیرت کردند با گذاشتیم کشتی بر زمین عزیزی که از زمین جزیره است
بکوه خود علامتی غیبه و در قصص آمده اند که اوایل از امت کشته نوح را دیده اند از فرمان سر و دست که آن کشتی را بعد از سو بود و مردم از
میدانند از او عجب میکردند پس ایشانها از چوبهای آن ساختند قهقار من هیل که بر هیچ بند کینه هانت که از آن غیرت کردند و گفتند
تسیر چگونه بود علی عقوقت من رو ناک که هر را بطوفان هلاک کردم و نزل رو بزم کردن قوم نوح را بعد از آنکه بر ایشان نازل
و لغت کثیرا القرآن و هر چه ما آن کردیم قرآن را بجهت نعل که نعل من هیل که بر ای یاد کردن ام مانعند پس در آن
چنان جامع انواع موعظه شایسته برای حفظان بجهت اخلاص و عده بالفاظ از جهاد نقل است که از کتب سماوی و غیره که با دست که از مردم
مکمل از خواننده باشند مکرر آن پس هیچ قبول کنند موعظه مستجابان پند که بر سخن ایشان مرد و ایراد این سخن بتکرر لفاظ فرموده تا ایشان
باشد آنکه تکذیب هر کس و مقصود نزل عذاب است اشعاع هر قضیه مستندی بفاظ و بعد از ذکر بعضی از قصه نوح بیاید از قصه عاقل
که گفتند عاقل تکذیب کردند که نوح عاقل بود پس چگونه بود عاقلی غذاب بر ایشان را بنابر منصرف و نزل و در نعل
من ایشان را از عذاب بران پیش ایشان پس تفصیل بجهت آنکه ما را از سلسله حکیمیم بذر کس که منافقین ما هم بر ایشان را بجا صرصر آباری
بغایت بر و با اونی مهربان هولاک فی قوم تخس در روز شوم منم که استقام داشت قوی بود شامان و استمرا داشت بر ایشان
تا در مدت هشت روز هفت شب ایشان را هلاک ساختیم با ستم بود بر جمیع صغیر کبیر ایشان و هیچ از آنها را نماند که نماند بود مرد
و تلخی بر ایشان و از روز چهارشنبه بود در خواب و کوه بند چها شدند خورشام صفر بود تاریخ الثامن بر میکندان بار مردن آثار از موضع خود
مردند که ایشان نزد بدن عذاب و در حاکمه و حفرها رفتند و باطن پنهان شدند و هر یک را در بغل گرفتند بهم چسبید و آن با همه ایشان
را از اجابا برکت بیرون انداختند مناسل ساختند عاقل کس که از آغاز زید کرد لطف کس که از امر برای قوم عاد بودند جنبه بر چون
عمر و چو بود و ساریت بر شداد و سلفان و خلیان عبال خود را در شعبه که نشود بر آن شعبه استوارند تا بار بار دفع کنند چون بار اشتد را یافتند
بیکبار از جای خود بر میکند بزکوه منیر و باره باره میکند تا همه هلاک ساختند گاهم که او ایشان را بجز از نخل نهایی در نخل خرما بودند
منقصر که بر کده شده باشد از بیخ و بر زمین افتاد معیت با شما از او جعفر و ایتر کرده که آن بار بر میکند مردمان از اجای خود و بر زمین بگو
و کردند ایشان را بر هم شکست سهای ایشان از این ساقط میکرد مانند تنجوما که بدید بر باشد گفتند که آن عاقلی پس چگونه بود عذاب کس
من ایشان را و نکل و رو عیسا که ایشان را بهم کردم و لغت کثیرا القرآن و بدرستی که ما قرا از اسان ساختیم اللین که برای بندگرتن یا حفظ
نمودن یا عبرت گرفتن من هیل که بر ای با هیچ بند کینه هانت که از این معظ شود که کتب کتب نوح نکل کس که نماند و در نخل را با ایشان
بریم که در نخل خازن یا با نذرا و ن مواعظ وی فقالوا البشر مینا پس گفتند که ای آدمی که از جنس ما و احدی که بماند که بیستی و چشمی ندارد منتعنه
بر روی کنیم از املر انکار یعنی کس عیونای شخصی شویم که هیچ خصله و مرتبه ندارد بر ما و دیگر بی یار و خویش و بتارانشان را از ابد است که ما این
هنکام که ما با نعل کیم یا شیم لای نعل کلال و سحر بر کراه و دشمنای سوزان این کلام صالح بود که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر نایب من شود
از طریق حق که با شید و در غرت با ش موزان کوفرا ایشان مکور شد گفتند او که نایب تو شویم در نخل لایقیم و از آمداد در باشیم و در خون اثر
سوزان کوفرا کردیم و گویند سر بر من جنون است که اگر بر روی کنیم ترا از طریق بد از آن خود منحرف شده باشیم و زان خطا کرده و از نعل او نزل

بیرون رفته **القرآن** را **کر علیت** با انکاره شده است یعنی بر این بنا از بیگانگان و حال نکند و بیگانگان او را حق از وی ندانند و ایشان
 نبوت بکنند و چنین است که روحی منزه باشد از بیگانگان **اشرف** دوع کوی است و خود پند متکبر میخواهد که بجهت ارفع عوی کا ذمه بر ما انقلیم
 کند و بنام اجد است قول ایشان به دلیل بعید می نماید که سیع استون غذا از دنیا باشد که بدانند من را که عذاب برای ایشان نازل شود و بنابر روز
 بنام معلوم کنند که من **الکذاب** را شکر کنت دوع کوی خود پند متکبر انقصه قوم نمود و تذکره صالح و کوره بر سبیل تعشا از او طلب می
 کردند گفتند برای ما از این سبک بیرون و دست مرا با دستن به ساله که بگو و شرب بملق او داشته باشد ما بعضی از ایشان را با شاکیم و از
 زانتری که هم در روز و روز بکhusus با باشد نامزدان **خفین** باشد خود بتلا از وی سخنان بر مخرج زای ایشان نمود همچون که منیزه نماید انا
مربووا الفاقه بدستیکه ما را بکنند و بیرون آورده است و روزی بودیم از سندی که برانظر تو که از صلح در خواسته بودند گفت که برای ما
 که بر زبان ایشان مانده است و بر ما در میان روشن شود که ایشان بیک ایمان می آورند بانه تا آنکه بندگان بدانند که سبب ایشان از چه بود و فاقه بقیه
 نگاه بان ایشان را باش و بسین که ما نام چه میکند و اضطراب و زجر بر ایشان شکیله و زجر بر ایشان شکیله بود و فاقه بقیه بقیه
و نیکتر و نگاه کوی ایشان **ان القوم** یکتیه هم با آنکه بر چه بخش کرده شده است پیش ایشان بیعده روزی از ایشان و مواشی ایشان است
 و روزی یکعضوی با فقه کل شرب هر چه از این مختصر حاضر گردانیده شده است ترم صاحبان بیعده هر کدام از ایشان باید که در روز
 نو با حاضر شوند اترایش نمایند در روزی که نوشته شده باشد بعضی ایشان مد که در زانو و زان ایشان از این مستحقه سازند پس ناقه
 روزی بوقت خود بیامد و جمله از این جور که و عرضان شیر ایشان زاری روزی که هر چه تصور و ارباب ایشان و گذاشته و هیچ کدام از آن قسه
 ضروری نشیند قنار و این بخوانند قوم نمود صلحیم هم ناز خود را که قدر این سالق نیم بود و نبی بود برای عقرب ناقه و بجهت شرح و
 او را احمر شود گفتش و برایت کرا حبره شود فقا طری پس گرفت شمشیر خود را و بر سره ناقه برکینش فعاقر کین بود ناقه را بشیر
 و در ما سبو که شد که هر که عقرب ناقه روزی بود و عشیه و مغزق و سبک بود که صدق این بود که صدق این بود که صدق این بود که صدق این
 یکی از خطاین خود را نام زد قدر سالف کرده و هر دو بر یکداز ناقه کین کرد چون ناقه از این با زکشت اول بمصدع رسیده او تری نمیکنند
 پایهای ناقه را بهم روحت قدر نیز از کین که مراد شده بشمشیر فاقه را پی کرد و چون ناقه از پای زامد و زایاره پاره کردند بیاسیم ضعیف
 و بیچاره و بگو صویر بر آمده سه ناریانک کرد و از با با شمارفت و بعد از سه روز عذاب بر ایشان نازل شد و گفتگان پس چگونه بود
 و ننگ عذاب من قوم نمود و او هم کردن من مزالک انما از سلک اینست که فرستادیم علیه هم برای ایشان صحتی و اجل یک فرمای
 کردن که هر چه جبرئیل بود فکانو ایز کشند که **الخط** ما مانند درخت خشک و هم شکسته که که سازنده حظه باشد برای حفظ
 و جمع انما مانند کاه خشک صلح ظیر که جمع کرده باشد از آن درختان برای علوفه کوسفند از زوشتنا و کوسفند ان زار در مدت طویل
 روزی شبی خود بر کرده باشد و لغصه سخن است که ایشان بعد از هلاک شد از بر زرم و خورد و مرگ کشند مانند کاه خشک خود
 و مرد شده و **لقد کثرنا القرآن** و بدین که ما ان که دریم **قرآن** **اللذکر** برای سید کرفتن یا حفظ کردن **فهل من عمل** کر پس هیچ یار کند
 مستصرا از ان عرب کنند **کن بقوم** لوط نکند یک بود قوم لوط را **بالتی** و بر سرم کردن و بیند دن او را ایشان از اینوع عذاب و زار در
 پنداشند **انا ارسلنا** بدین که ما فرستادیم علیه هم برای ایشان صاحبی بار و سیک با زنده که سبکها بر ایشان بی بخند آهه را هلاک کرد ایا
ال لوط مکر لوط و بخران و راجعتنا هم که بر همانند هم ایشان از ان عذاب **یس** بوقت حرفان سدی از شرب بود که عذاب بر ایشان واقع
 شد **فمن عذبنا** انعامی از نزدیک ناکدان **مکان** همچنان که انعام کردیم بر لوط و دختران او و بجزئی نار داشتند هم بر تب لغت و عذاب شکر هر که
 سپاس دارد نعمت ازا که انار سال رسل و انزال کتب است یعنی با انان آورد و طاعت بر ایشان نماید **ولقد انزلنا** هر و بدینست که بر ساینده لوط
 قوم خود را ببطشتنا از شد کردن ما ایشان از اینوع و اهلان **قاما** و او را **بالتی** زبان هم کردن یعنی نکند بی و نموند باند افعه
 با او با انداز در **جدال** عتاب و **لقد راودوه** و بجهت که طلبند لوط را **عن ضیفه** از همانان که ملامت بودند یعنی طلب شر از خود کردند
 از لوط و گفتند ایشان را **لله بما کن** و لوط از ان با نموده ایشان از اینوع عذاب و جدال از دستن در در ساری برایشان کشید و در انخانه که
 ملائکه بودند را آمدند **قطعتنا** **العینه** هم پس خود که چشمهای ایشان را و بازوی ایشان هوار کردیم چنانچه اشرو نشان چشم بر روی ایشان نماند
 که لوط در مقام جدال نامه سکفیت که بدل از سر شما طلب میکند ایشان زان شاع میگردند چون کار از حد بگذشت خبر شیل لوط را گفت
 ما را با ایشان و اگذار بر ایشان در خانه وی را آمدند خبر شیل بر خود را بر دیدها ایشان ز راهم کور شد و بچینا کشند که چشمهای ایشان باز و همه
 ایشان را ششک پس از اینها بر آمدند و مدوشر و موعوبی شمارند و بخواستند فریاد میکردند که لوط قوی ساخر فخان خود آورده و ما را بجا آورده
 کور کرد که ما با ایشان از زبان دشمنان که **قل و قوا** عذاب **قل** در **سب** عفتون ما را بجهت کردیم شما را بان از زبان لوط از نوع عذاب
 و زید عتاب **لقد حینهم** **هم** زید عتاب که با ما کرده بود قوم لوط **بکنهم** در اول روز یعنی بوقتی که ایشان آمدند **عذاب** **سب** عفتون قوی قرار گرفته
 و ما هم در پیوسته بعد از انکه ایشان فرغ شد نامه را هلاک کرد و با انش و زخم منصل ساخت و کفیم بدانها بالاشه ملائکه **قل و قوا**
 عذاب **سب** عفتون **هم** زید عتاب که با ما کرده بود قوم لوط **بکنهم** در اول روز یعنی بوقتی که ایشان آمدند **عذاب** **سب** عفتون قوی قرار گرفته
اهل ایشان **ولقد کثرنا القرآن** و بدینست که ما انکاره کردیم قرآن را **لذکر** برای سید کرفتن یا حفظ کردن معاد ان انجبال

و با او جادله
 میگردد

فصل من مگر که این پنج بند ششونک مست که بدان حیرت بریم و نقد جاه و بیدر شو که آمد از غوغای بفرغون و نوم او نشد و نیز که درین
از غلاب یا غیره که این غوغای بفرغون در غراب نشان و در پیران چه کند نیز بفرغون کردند پس کو با که غیره و سوغ هر دو نیز با ایشان آمدند
ایشان نکند بگردند که تو ای ایانشا که ایها نکند و نیز که در غلاب نشان و بداند نکند و در ایات نه گناه اند با جمع ایات و نیز که نکند و نیز
موجب که در پیران است فاخته تا هم پس که بنم ایشان را بعد از آن غوغای شدن ایشان بود زیرا اخذ غیر تر که درین کفر که غاب باشد هر که نشو
نکردند و درین و غلاب بفرغون ایشان معتقد و تو ایها بفرغون مشرکان که هیچ چیز پیدا نمی تواند ساخت بعد از ذکر اینها مکن ایان و دریا نوح علیه
ایشان اصل مکه را عهدیدند بنماید که اکهار و کایا نا کردن کان شالی و مشرکین غیرت بر چنین و شکر و قوت و عدل یاد و کیش یاد و ملک بر و ملک
از این کفر مکن ایان که مست که در شدند از نوح و هود و صالح و لوط و بطیان و اسفه نام برای نکار است بنویسند ایشان از انان در قوه و کفره ملک غیر
بشدند پس بجای کمال غوغای و عدل که بر ساز خواهند شد چنانکه از مذکورده ام لکه ایها مشرک است ای مشرکان بی گناه که در انان و در کابا است
بنویسند آسمانی که نوشته باشد بر نام شما که کافر باشد و نکند بنویسند که این باشد از غلاب که هر ماضیه و وقع نشد ام بنویسند انان
میکنند کفار غیره که کفر جمیع ماکر که در هیچ شکر که جمیع در قوت و شوکت که حجت و حله مشهور است تمام کشند از غلاب منع از آنکه کسی نماند
کند که جمع غلاب نشد در منع بلا از یک که هر چنانکه ایو جمل در در بدو با ناک بر است زد و از نصف لشکر بیرون رفت و گند ما از فرد
انتقام خود را از محمد و صحابه و از بن بگردانند بنویسند بنویسند از ایشان پشت خود را از بن بگردانند بنویسند بنویسند و بنویسند و بنویسند
از غوغای کرده که چون این بیاد من ندانم که من حجت است از این این پیش که آنکه در در دید رسول دادیدم که زده می پوشید و بنویسند
سی هزارم بنویسند و بنویسند که این ایها است بفرغون جمع مشرکان و منزه شدن ایشان و غلبه ما بر ایشان و بعد از آن حقیقت است
که چون مثل و اسیر و مزه با کفار خواهند بود بل الساعة بلکه در در قیامه موعودم و عدل گاه عدل است و آنچه در قیامه انداختند
از انس و انان که الساعة از هر و قیامه سخن در طبع هر و طبع هر و نوح و نوح هر در شدت و نطق عیسی در تبیین احوال کفار و منزه ایان
آن احوالین بد نیست که مشرکان که ناه اعمال خود را در غیر مشرک و عبادت سیمایا کرده اند فی ضلال در کافر ایان خود در دنیا و سیر و درانشا
سوزان در انان یوم که کشتید شوند فی انان و دوزخ علی و جوهر هم بود بیخود بنویسند ایشان را هر که انداختند
بکشند و بعد دوزخ انکندند از حال ایشان که بنویسند که در قیامه سقر بکشید سودن در دوزخ بنویسند و انان و اسفر طبقه ایست و انان
دوزخ بر در بیان حدل خود میفرماید که انان که شیخی خلقناه بعد از سینه که ما هر چیزی را از فریدیم در دنیا و نوح و قبیل در اندان خود
بعد از مرگ که لا یقاب با در بار حسب حقیقتا حکم و نوح که بگذرد بر دران منزه تا موجب خلایف حکم نشود پس خلق عدل و
مقدران برای مشرکان و اهل عیسیان در دوزخ محفوظه در استحقاق ایشان خواهند بود تا از زانیر حکم خارج نشود یا غیره بنویسند خلق که در هر طریقی
مقدوم و مکتوب بود در دوزخ محفوظه و بعد از آن زیاد و در هر چیزی را از فریدیم بهر اجل معین و بعد از آن مقدم و ناخوشیاید یا برای هر چیزی طوریست
که مؤمنان و ایوانست بیافریند یا غیره بنویسند از انان در باجل معین و منزه که در انان در هر چیزی را از فریدیم بهر اجل معین و منزه که در انان در هر چیزی را از فریدیم
استماع و مقد برای طلسم و غیران که اگر زیاد و در کافر باشد هر کس که انان متعلق است تمام شود و ما انان در انان که انان در
تکون آن که هر الا و احوال مگر حکم واحد که لفظ کون است کوله تم از انان شیخی انان نغول له کن فی کون و بنویسند منان مکرک که در انان
لیست بفکره معالجه کای یا ایچر چون کون چشم در سرعه و سهوله از انان همانس بر بنویسند که در انان در انان در هر چیزی را از فریدیم
دنیای هر کس که در انان الساعه الا کالیج البصره و انان بنویسند که خواهم قیامه زانین چشم در انان بنویسند که انان در انان در هر چیزی را از فریدیم
و بعد بنویسند که ما هلاکت کردیم در فرغون ماضیه اثنا عشر اشیاء و مثال شما از بنویسند که در کفر بنویسند مثل شما بودند چنانکه در انان
شدید بیدار فصل من مگر که این پنج بند کردند مستط از حال ایشان هر یک که در کل شیخی فکوکم و هر چیزی که کرده اند انان کفار که شده مکتوب
فصل من در نامها اعمال ایشان که بدست خطه نوشته شده است باجمع آنچه کرده اند مکتوب است بر ایشان در دوزخ محفوظه که محفوظه
که موضع مکاتبه همه اشیا است و کل صغیر و کبیر و هر چیزی که در دوزخ و بر دوزخ از انان و احوال که در انان در هر چیزی را از فریدیم
صراحت و خواهد شد مستط نوشته شده است در دوزخ محفوظه و بر انان پادشاه خواهند یافت و یا هر چیزی که در انان و احوال که در انان
در میان و غیران مکتوب است در دوزخ و بعد از ذکر حالات کفار به کار بیان حال و نامها بر فیکار بنویسند که انان المذنبین بد نیست که در انان
و بر کادان در قیامه در انان در بنویسند که بنویسند انان که بنویسند که انان در انان در هر چیزی را از فریدیم بهر اجل معین و منزه که در انان
و بر و وصل و طراب و در آن جا بر باشد فی مقعد صید و در مجلس خود مکان پسندیدند باشند که در انان لغو و اثم باشد اما جمعه بنویسند
بنویسند که حقیقتا ان مکان را صدق و صفت کرده است پس غیر اهل صدق و خدا مکان خواهند بود و مسل که گفته که آن مکانی است که حقیقتا را آنجا
گردانند و در آنجا ای خود کرده خامن که منقیان در انان مکتوب بنویسند که بر دوشا می که بهم است مراد بر جمیع انها و طایفه انان
انان آن مکتوب و نام صغیر و کبیر و انان مکتوب بنویسند که بر دوشا می که بهم است مراد بر جمیع انها و طایفه انان
منزه و اعظم ان منزله ایشان باشد و اجل و اجل انان است و شبه نیست و انان که مراد بر فیکار بنویسند که در انان لغو و اثم باشد اما جمعه بنویسند

با
رود

مرا دانست که اهل نوری در کتب و جوار فریدگان خود با شنیدن بجهت کسوف غواش و جبهه و اضلال جبهه او باشند در کشف الامور و در کتب
عند مشرکین بنقشند که اهل نوری در کتب و جوار فریدگان خود با شنیدن بجهت کسوف غواش و جبهه و اضلال جبهه او باشند در کشف الامور و در کتب
و چون در کتب و جوار فریدگان خود با شنیدن بجهت کسوف غواش و جبهه و اضلال جبهه او باشند در کشف الامور و در کتب
ایشان درون مقصد صدق باشد و در میان موضع ایند و در آن اساع مران کنند و از آن انان نام یا نامه فرجهان و نازان بنام خود باز و در کتب
که در وی موسی بن جانا جان میرفت بدو و برانه بکن شت ناله از آن و برانه بکوش و رسید چون نگاه کرد دید که برهنه در خاک خفته و غشوی زهر
گرفته و عورت خود را پیرسو پوشید و ناله بگری می گفت موسی نزد وی رفت دید که می گفت ای موسی غریب تو را چه شد و در کتب
مفرغی تا قوی پس بنام جان رفت و چون زاده مرجهت کرد از مناجات خطاب عزیزی رسید که ای موسی بر این مقام آن درویش بنام سائینک و حال
او بر ما عرض کردی گفت با رخدا تا تو غالی که در وی حکایت بر عهد و وحشت خود می کردی و شکایت فرموده خودی نمودی حقیقتا تو که با زنی از او
سلام می کشی که تو نهانی نبوی من که خداوند امین توام و غریب ندی که من جلیس توام و درویش ندی که من وکیل ما اصلاح توام موسی بن جانا
مد بالین آن درویش بگفت و پیغام خدا بگذازد درویش گفت یا کلیم الله مرهم زنده است که خدای تم حدیث من شنود و جواب خدای تم
درو جان بجای کشیدم که موسی بن اشرف بن اسرائیل بیامد تا آن را در من کند چون بان و برانه رسید پلاس عورت و وحشت دید که ای جانان داده در کتب
پیدا نیست مناجات کرده که با رخدا یا این درویش کجا شد عین او را فرموده که یا کزک او را بجوید جبرئیل آمد و گفت ای موسی حقیقتا منم که با این
کمان بدست که بدستند نامی بر این درویش بود که شیطان او را در دنیا طلب کرده و نیافت و ملک الموت در وقت طلبد و راه باو نبرد
و منکر و تکبر و فرس جبنند نیامند رضوان در بهشت جنت او رسید مالک دروغ طلب و کردی زانیان موسی گفت خدایا پس کجا رفت
خطاب آمد که دوست نباشد مگر نزد دوستی مقصد صدق و عند ملک مقصد شایسته در کتاب خود بگذازد که تفسیر این آیه کرده که از او بر او
است که در وی رسول در مسجد نشسته بعضی اصحاب را و احوال پرسیدند فرمود که خدای زوالی است و نور و عود وی زهر خد که ای جانان ازین
پیش از او پیش از این باید و هزار سال از آن او نوشته است که هیچ خدای نیست که سقوت پریشش باشد مگر او بیخانه جنت عزیزی و محمد هم فرستاده
خداست و آل محمد بشرین فریدگانند و عمل صاحب او او امام و پیشوای بیع بر این است ای میرالمؤمنین علی عم چون این کلمات بشنید فرمود شکر و
سپاس خدای را که ما را با بوهما دیده داد و مکر و مشرف کرد ایند مختصر فرمود که یا علی اما علینان من اجنا و انما نحن تحتنا اسکنه الله منانا
علی یا دانستند که هر که ما را دوست دارد و خود را بجنت ما شستند و دعوی مودت ما کند حقیقتا او را جای دهد در کجا ما و با ما رفیق
و مصاحب باشد پس این آیه تلاوت فرمود که فی مقصد صدق عند ملک مقصد سورۃ الرحمن خمس و کسبوا اید و هم درین
ای بن کعب از حضرت رسالت فرمود که هر که سورۃ الرحمن فرانه کند شکرنامی که داده باشد و حقیقتا ضعیف و عاجزی و زحم که با حضرت
موسی کاظم از ابای کرام خود فرمود که هر چیزی را عرض است و عرض فران الرحمن است و ابوبصیر از ابوعبید الله فرمود که هر که این
سورۃ الرحمن می کند که از خواندن این سوره دل کافران قرار نمیکند و در روز قیامت نزد کار خود اید بر صورتی بشکند و سوزن و خوشبوی
عمود نوری بایستد که از مرتبه باو بگشاید و کونید هیچ کس را از به آن نباشد که بان موضع رسد پس حقیقتا باو خطاب کند که چه کسان در دنیا
بجای تو مذاکره نمودند کونید که فلان و فلان حقیقتا در وی ایشان را سفید نورانی سازد و کونید ایشان که هر که در دست دارد شفاعت او
گنید پس بیان هر که خواهد شفاعت او کند و هیچ کس نباشد که شفاعت او کند الا که حقیقتا او کونید که بر وجهی من سنا کی شو که هر چه از وی نفس
خواهد در آنجا موجود و تمییز است جانان از امام جعفر صادق فرمود که در این سوره الرحمن یاد هر روز جمعه فرانه کنند و هر که
به قیامت او بگشاید بان بگویند لا یشی من الامت و شاکت بیعتی او پروردگار ما هیچ چیز از نعمتهای تو سنا نکنیم و نیز از آن حضرت فرمودند
هر که شب این سوره را بخواند باین جمله که مد کور شد حقیقتا در فرشته بر او موکل گرداند که نگهبان او باشد تا صبح و اگر صبح بخواند نزد ملک بر او موکل
گرداند که حافظ او باشد تا شب **و الله اعلم الخیر الرحمن** او زده اند که چون حضرت رساله کافران را از این اسم خبر داد گفتند ما ازین
را شنیدیم این را از اناشید و گفته اند که اهل مکه طعن می زدند که خیر است قران بعد از مودت حقیقتا فرمود که خداوند بسیار بخشایشگر است
موجه چیز از سبب عالم القرآن موخته است قران را بجهت خود فرموده است و مراد بصلی خدا نمیکند و از آن دانست که دانیدن تعلیم قران است
ایمان علم کردن ترمه عمارت و خداوند ازین عباس بر این وجه تفسیر کرده که خدا قران را عالم و دشانه بنوع حضرت رسالت کرد و ایند خلق را
باید چنان انسان را حل **البیان** بنام اوست و ازین فی ذم دار و روشن کردن مافی الضمیر بخلق و کتابه و تعلیم و ادایشان بیان حال و
خام و غیر میان حق و باطل و خیر و شر تا برایشان هم باشد و این عباس فرموده که در امام جعفر صادق فرمود که هر که این اسم را بخواند که ادم بسیار
دارد و خیر است که ادم بفسد فریفته و غریب روی از همه حاصل فرود و از امام جعفر صادق فرمود که هر که این اسم را بخواند که ادم بسیار
آن همه چیزها را بداند و نیز بگشاید با انسان حضرت خاتمیت است یعنی خدای بخشاینده و برید محمد را و بریا مودت او را بیان فرموده و هست
با شکر چنانکه مقصود علم اولین و الاخرین از این خبر میداند الشمس و القمر از این ماه جاری می شوند و در هیچ انسان چنانچه با شکر
مدرج خود یعنی مرفر موده نیز نشان ماه در هیچ خود و منازک خود که اسلا از آن نمیکند و در عمل القوام بک حشا و طریقی مردمی نمایند پس
اضلاع بر ج خود میکنند و در هر من سهند و شمشاد و در روز قیامت در کتب و وحشت در روز قیامت کما یبدا و تخلف می کنند و حقیقت

شمس و قمر بند گردند که غنای آنها منافع کثیره اند چه باین هر دو شناخته می شود حصول و از قار و نور و سوزان و سردی و خشکی و آب و آتش و غیره و اینها منافع کثیره
نموده سفلیات از منافع ان شب و روز است که معظم امور است و در غیر اینست که وسعت قناب شش هزار و سیصد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
و بی نظیر قناب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از نبوت و در باطن آن نوشته که لا اله الا الله و صفا کلام
و غنای کلام صبی را دانسته که بکلام خدای تعالی باشد بیک کرم بکنید و بکلام او خشم گیرید و حداب غنایید یعنی باید که روضا و در حیرت و غنایید
شما موافق از او الهی باشد و بی نظیر جمله نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب علیه السلام و خلق الله نور و در باطن آن مرقوم است
که خلق الله الخیر و الخیر بعد از نبوت و بی نظیر جمله نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب علیه السلام و مراد از اینست که او سبب انوار است
و تکلیف و الاق شریفست نه خالق نفس شریف و شاکل کس که لطف الهی شامل خاطر او باشد و مرتکب فعل خیر است و برای مرشدین و اگر در باطن خدایان فرموده
بمل شریفش و بعد از ان شان بر نعم دیگر کرده می فرماید که و الخیر و کما فی کرم برزید و از اسانی نباشند که بان قایم شود و بی نظیر عدم ساق بر
و این مناسبت که چون عضو قبول و القی و بنای که برزید و از اسانی باشد که بان دانست با بند پیچید ان سبب در فی کد بنی فرزان میبرد خدای
بطبع در هر چه از برای مخلوقند و خدا از ان منشاء میکند مثل فرمان بر روی ساجدان داخل تکلیف کونید سجد ایشان بسایه است با بجز و تقابل ایشان
برای و نیز داخل مخلوق سجد ایشان دلاله الهی است زیرا که خدایند و ایشان را صاف و مدبری است که مستحق سجد است و کونید که ایشان سجد می فرماید
که ما از ان و توفی و طلاعی خاص نیستیم چنانکه بر شیخ ایضا علم نداده که قال الله تعالی و لکن لا تقفون بینهم و السماء و رفها و بر داشت انان
بنای ان بین بیاضد ساله ناه یعنی ان زینا بر بیدر بیچی که برقیع بود و ان را منشا انکام و سجد مضام و عمل نزل و امر و نواهی مسکن ملائکه خود که با بند
مشرفند بر کربان ذکا و سبحانه و ذره فاهره و بر جمع بند کان و سایر فرزند کان و وضع و بیاضد در میان و ان با فرود گذشت از اسما المیزان
ان چیزها که بان وزن و مقادیر اشیا معلوم می شود چون از و و قیان و مکمال و مقیاس و بان متعاقب ساختن حکام عباد و قضای ایشان و آنچه بان ما
مانورند از سوره و تبدیل در ان ذکر فن همه ان نظام عالم و نیز مجاهد بر عدل است در امور یک موحدا و نظام جمیع امور است کما قال الله و بانست انان
السنه و ان والا و حق و حسین بر فضل بر است که طایف بان فرزند که عمل بان موجب تشریف است که ان امور دنیوی و آخری است و بر هر تقدیر وضع ان نموده الا
تطوعوا فی المیزان لانه که باوزن بکنید و در نکرده و کسبی معامله کیند و برای که از عدل تجاوز نشوید و در جمیع امور عدل است مرغی دارید و
آیتها الوزن و بنای دارید سجد با بالفتل بعد یعنی زبان ترا و در دست دارید در وقت دادن و گرفتن و لا تخسروا المیزان و کله
مکنید ترا و از اینست که منماید با نوشت با وضع میزان قیاسه شریف نشود چه علت وضع میزان توفی است و در کتب و اهل مد کون است که از اینست
ادم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و وفا کن ببرد مان اگر از ان آن داشته باشی که با تو وفا کنند و لفظ همه صبا لغت است و ششید و توفی است
و توفی امر با استعمال میزان و الا وضع وضعها و زمین را بنها بر روی آب و بکسر اینند بر ان لکن انام برای دنیا با برای دنیا با برای هر ذی ذوقی که
بر روی است از جن و انس و سایر حیوانات و ان ما محسک است که برای ان نشینند خشنید بر چیزها و بما یحتاج خود نیام نمایند و انها قانکه در ان
انواع چیزها است که بان متفکر مثلند می شوند از اصنام و شمار و الخمل و غیره با بان ذات الانکام که خداوندان غلامها اند چه خوا که هنوز
مشرفند از عدل است و تخصیص بر ما بزرگ همه تفصیل است و مشابهی که با انسا از در در قیاس و مجانبه نایب و جفان بعد از قطع اعضا
و غیره و الحسب بنزد زمین است دانه ذو العصفی خداوند بر خشک است مراد جو فی است که قوی را شاید از کندی و جو و از ان و غیر
و عصف کاهی است که دانه از ان جدای سازند و وجود در آب می دهند و الریحان و دیگر در زمین است و بجای که او را بوی می کنند
اکثر مفسرین در بیان معنی روزی است حاصل که بیانه توفی می نماید که بدان مثلند شوند از انواع فواکه و بیبا آنچه جامع نلد و وقتند بی
که در نخل است و ذکا آنچه بعضی است که ان حیوانات است که ان حیوانات و بیان چیزی که مخصوص با انسان است که در نخل است قیاسی الا و کما
لکن بان توفی بکلام از نهمها پروردگار خود که من کور شد لکن بیست کیند و انکار قیاس نمایند که از او نیست این کله در معنی یک موضع از این
سور نکراد یا نهمه که این سور مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس از ذکر نعمتی از ان لفظ نکراد نموده تا اسما و عافلان متبینه شوند بر کثرت نعم و
تصدیق نمایند بملک دان و یا نکراد بر این نوع غفلت و ناکید و در نکران و مبالغه در توفی مکن بان در صحیح از جابر رضای نقل است که پیغمبر
سور را طهرها خواند بعد از ان فرمود که چیست شما را که خاموشید جیسا از شما نگویند و در جواب چه من هیچ نخوانم ام که مبنای لاه و کما لکن
مگر که ایشان در جواب گفتند که لا شیء من خلق ربنا نکراد فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای توفی پروردگار ما نکراد بیکیم پس از است
و شما و عافلان خلق الانسان فریدیم و انکه پدید است من صلصال و کل خشک که از غایه جفان مصوت باشد کما لکن انما نکراد کل انشرفه
یعنی سفال و نکر که چون دست بر وی نهند و از کندی و نیز بعضی مراد خلس انسان است با عینا انکه اصل همه که آدم است از صلا است خلق
انجان و فرید جان که بعد از ان است و بلبل است از نفع و یا خلق کرد جمیع حیوانات از ان مارچ از زبان خدا که مضطرب و متحرک است و در زمین
از انش و کونید علاج اکثری است که با ناه سرخ و زرد و سبز با یک کرم افخته کرد بعد از بلبل و نیز می ان در باب هم از سفر تالی و جان
است که مانع از انست به نوح حیوان که ان را هوای مشغول کونید پس کونید جان مخلوق است از دو عنصر که آتش و هوا است و آدم از این دو
عنصر که خاک و آب است چون آب و خاک به هم مزوج شوند از باطن کونید همچون هوا و آتش به هم مخلوط کرد بدان را صاف خوانند و بدان را خاک
بشر با نقای آب نظیر است در دم نامل و چون با نقای هوا است در دم آتش و میا از اینش جان و دم مدد است حضرت هم از سال بوده قیاسی

از آنکه

و خداوند پس هر اهل ایمان را از این طاعت و عمل دین از او طلب میکند و آنچه متعلق به او است و دنیا را در همه اینها
و مسئله را با جاهل مرفوعی سازد کل قویم هر روزی بنویس که در زمان هونی نشان او در این است و در سلسله و در باطن کانی بود
داوایر کند که چو طغیان بی نبل و نیت فرموده است که گاه کار را بیامزد و عکس از شایسته آن و گویا با طغیان با نیت و جویان از نظر خود ببیند
درد و سبب توبه از آن آید و آنکه بیرون گفتند خدای در روز شنبه هیچ کار عینک در این آید آمد که هر روز در کاد است و سبب که چنانچه عبد الله عماد
بذایه کرده که اول چیزی که خدای بخواهد بود از او سبب و طاعت آن را با نیت سرخ و قلم آن توبه و کتاب آن نیز توبه و در هر روزی سیصد مرتبه
بار و در آن لوح نظر کند و در آن نظر کارها خدای توبه را نشان دهد و عکس از آنجا که عکس و عکس از آنجا که عکس از آنجا که عکس از آنجا که عکس
سازد و در هر روزی با نیت توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
که هر دو از انقلاب پدیدان باز نام نادان در سلسله و جویان از او طاعت ما در آن پیش است همین فرموده و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
نیامد هر روزی جمع شوند و هر یک از آن فرموده که یکی از ملک صفی از آن توبه رسید گفت ایها الامیر بگو در این مملکت
ده نایبان آن کم گفت چنین باشد پس در هر روزی در سلسله و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
زاد لکن ساخته خواهد و عرض کرد و جواب گفت غلام گفت ایوی شاید که سبب فرج توست شوم خواهی حال خود را با طاعتی که غلام گفت توبه
و ملک را بگو که مرغانی است که تفسیر این آیه می باشد و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
گفت ای ملک شان خدا است که توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
و توبه
در این غلام ای ملک توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
نیست که هر روزی در آن است شان آن در آن توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
و شان از آن توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
ای غلام آن فرمود که هر روزی در آن توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
عدم چنانچه در آن توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
از همه و در آن توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
که چون وقت حکما و از آن به هیچ کار و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
گویند که زود باشد که با توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
صیاد و هم در هر روزی توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
تقل گویند و طاعت حضرت و سالت هم فرمودی تا وقت توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
طاعت من و اینها را در آن توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
ایشان بشکلان با غشا است که کران با نیت توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
و منه قوله توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
فرموده که توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
اگر توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
و توبه
شما از این سلسله نیست بلکه هر جا که در توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
که اگر توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
عشر است اگر توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
شود و در هر روزی از آن توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
ایشان کرده اند و هر روزی توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
حق است که توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
طوبی ملائکه که توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
لا تفتنون الا سلطان فیما فی الاور و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
در هر روزی توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
بر شما که توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
فرموده و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه

دردن ط

دوشب و روزی از منبر محاسن در کتب است حاصل که شادان و نوحه برآید و اقیس عذاب کنند و نوحه دیگر بد و یاد روی که خداوند روزی و شب
گذشته فلا منقران پس بازی توانید کرد بگردید مع عذاب زخم قبای الای و یکجا پس بکدام از نعمتها پرد کردار خود که آنها شایسته است
دو رخ تا از مغایرت و کفر اجتناب کنید تا کذبان نکذیب نماید قدا و اذ شقت است کتبا پس چون بشکند آسمان و تر با حال نزول کنند
ملائکه مکانی و زود پس کرد آسمان سرخ بزرگ کل و برضحان و فدا و برینند که معنی است که اهل آسمان نکند سو کرد که سفتند و بیخی
ندان این نوع اسباب این کیت و اشرف است و ان در دین و دنیا است و در زمین است سرخ بویست اشکند در سرها اغبر پس از آنست که آسمان بلون شود
بالوان مختلف مانند اسب مذکور که با اختلاف خصوص مختلف بلون است بعد از انشقاق و سرخی کالدرهان مانند درختها ذی شود و اینان
و مل باشد که سرخ دوزخ باورسد از جهاد و محال و فدا و نقل است که تشییران و غیر ذیست از حیثیت است که هر ساعت در هر روز در زمین
پس آسمان دراز و مثل ورد باشد در بلون و مانند و ها باشد در اختلاف قبای الای و یکجا پس بکدام نعمت از نعمتها پرد کردار خود که
از انشقاق آسمان و بلون آن تا از شد آن پناه جوید بگردان نکذیب میکنید قیوم مشکن پس بدان دوزخ که آسمان شکافته شود لای
سوال کرده نشود یعنی کذب از گناه خود افس و لا جان اندی ندری یعنی از ایشان پرسند که چه کردید بلکه سوال کنند که چرا کردید
بنا تا آنکه گناه کار بعلامه شناخته شود که جمله آن بگونی چشم و سیاهی روی خواهد بود پس احتیاج بسوال میکنند با آنکه جوارح ایشان تا طوق
شود قبل از سوال کردن از آن با طوق خروج از بلور از ایشان پرسند بلکه در موضع دیگر که موقف است و اینکه حتمت معارف مرده قور یک
لشکنتهم اجتناب و بوله و مفهوم انهم مسئولون مرد وقت حسا و جز است که از گناه ایشان سوال کنند پس متا به من کوزه نباشد از خبر
امام رضا پرسند که معنی این آیه را فرمود که هر که معتمد خود بوده باشد در بی تو به و فای کرده در زیر خوار است عذاب کنند و روز قیوم
کرد و هیچ یکتا از ایشان نباشد که از آن سوال کنند و مردم همان جن است از قبیل شیب اولاد با اسم والد قبای الای و یکجا پس بکدام نعمت
پرد کردار خود که از احوال آخر و شهادت آخر بداند ایمان ثابت و راسخ شوند بسبب آن لکن بدان نکذیب کنید کفر با البحر صون شنا
شوند کار آن که بحر از کفر و عیسای صحیفه مجال خود استیا کرده باشند پس با علامه ایشان که سیاهی روی بگونی چشم است با تار غم
اندر مدینه ایشان قیوم حد بالان صوی پس گرفته شوند بهو ما پیشانی و الاقدام و قد نهان بوی بوی موی پیشانی ایشان را بگیرند و نوحه
دیگر بیا آید ایشان را و بد در خشان کشند یا زبانه دوزخ بنفشه را و نوحه و بعضی را اقدام گرفته بدوزخ کشند و از محال نقل است که نوحه اول
ایشان را برنجیر آتش منول کنند و روی انداخته ایشان را بدوزخ اندازند قبای الای و یکجا پس بکدام از نعمتها پرد کردار خود که از گناه
و مجرای دوزاری در دوزخ افکند تا از کفر و عصیان بیزید تکذیبان نکذیب نماید چون ملائکه ایشان را بدوزخ اندازند گویند
با ایشان بر سبیل هدایتیج هدیه جهنم الیه این دوزخ است که از روی عشا و جود بگنای لیا البحر صون نکذیب می کردند بان
مشکران دن را با و دغی داشتند مطوفون طوف کنند و گردانند در دنیا بینها میا دوزخ و بین جهنم و دنیا آب گرم بنایه
رسیده که هر سالی از ریزند یا بخورد ایشان دهند و گویند در حیان هر گاه که از آتش دوزخ استغاثه کنند این وجه بفرایند ایشان
رسند که ایشان را در دنیا آب جوشانند از دوزخ بیرون کشند هر چند که از یکد که جدا شود و در دوزخ بماند که وادی از وادی
جهنم که در او بزرگ و فرود و فوختان جمع شده باشد بر ایشان بکشایند تا ایشان را با اغلال و سلسل که داشته باشند بماند و در هر روز
در آنجا نفس ساوند وصال و پیوند ما ایشان از یکد که بکشد پس ان حتمت ایشان را از آنجا بیرون آورده اعضا ایشان را بهم جمع کنند بیافریند
و با آتش سوزان عذاب نماید پس همین سوره همیشه در عذاب جهنم کز نار باشند قبای الای و یکجا پس بکدام از نعمتها پرد کردار
خود که گاه کرد شادان برای نوع عذاب تا از کفر باز ایستند کذبان نکذیب نماید و بعد از آنکه عید در بیان و عدا و مؤمنان بفرمایند که
قرب حاق و برای کفر بفرستند مقام ربهم از ایشان در پرد کردار خود یعنی از موقف حسا و بجهت آن ترک معاصی نماید جنت
دو هشت است یا مرد مقام قیام او سبحانه باشد بر عیبا یعنی کینه که برسد از آنکه خدای شاهد و حافظ احوال اوست و بجهت آن بر معصیه
جرات نکند و در دوزخ است و مؤمنان است که امام جعفر صادق در تفسیر آن فرموده که هر که بداند که خدای تم افضالی و ذای بنید احوال
او ذای شود و بجهت این معاصی دور شود و در دوزخ است و ایرد و هشت یکی جنت است و دیگری جنت نقیم است گویند یکی خایف
اندر است و دیگری خایف حق و یکی الی الی معاصی است و دیگری عدل و دیگری از روی فضل و گویند جنق از طلا است
و دیگری نقره یا یکی از یا فون سرخ و دیگری زرد سبز و خال آن از کافور و عنبر و کلس از مشک از فرود در موضع آورده که او را دوزخ دهند
باغهای هشت فرسخی را صد ساله نه باشد و در دنیا این مرد دوزخ ساری خوش و جوان دلکش باشند قبای الای و یکجا پس بکدام از نعمتها
افزاید کار خود که هشتها معندی دهند کذبان نکذیب نماید و انما آفتان ان دوزخ خداوند است که از آنکه موجب و از آن
کثیر است و با عیش حسن اشیار و منشا امند و ظل که مستلزم است از حثان و از آنرا عیبا مسئول است که انسان بجهت الوان تمام
بویزد و هشت هشت انواع نعمتها قبای الای و یکجا پس بکدام از نعمتها پرد کردار خود که هشتها مشتمل بر اشیار و اثمار و دریا و غلای فریاد
تکذیبان نکذیب نماید و این دوزخ است و چشمه نذ که در آن می شوند هر جا که هشتیا از واده کنند داخل و متا
یا اسافل و بیستیمو کوی سلسبیل و در مناره تنزیل کنند از هر دوزخ با مرد و چشمه آب روان کینه را باشد که با زد و چشم او جاری باشد

بیت

بجه خوف خرمنازی قبیای الی و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که چنین چشمها برای راحت کند شامان کند تکران بخا
 جوی و در دین دنیا ایمن کل فایده در دین هر دو بخش از مینوهار و جهان دو صنفند مشاکی و یکدیگر مانند شاکل ذکر و انوشیوان
 دو صنف یکی معروفست که در دنیا بد با باشند و دیگری غریب که ندیدند باشند یکی نزدیکی خشاک چون کور و مویر و مرطوبت مر از عیاش
 فرمود که در دنیا هیچ موهبه نباشد از ترس و شیرین الی که در بخش باشد حتی خطل اما خطل هشت شیرین باشد قبیای الی و یکجا پس بکدام از
 نتمه یزد کار خود که استنایوا که و اما در بندگان عطا میکند تکران بان منکر می شود و ترسگانی که خایف باشند از وی و جنت مدکود
 است متکیین در حالیکه یکب کنندگان باشند بر طریقی یاد شافان علی فرشتش بر شهابی است بطا اشیای من استبرق که استرجهان
 از دنیا محک باشد گویند استبرق چون چینی است میا غلط و دقیق و گویند که ظاهر آن از سندن باشد که دینیای دقیق است یا مرد و از یک
 جنس باشند و جنان الجنین و میوهها این در جنت که چیده می شود از آن نزد یکس که برین هشت بر جوی که دست فایم و ما عد مضطرب نماز
 بدان رسد و نزدیک تکیه کنند که بر هشت چون از روی موهه کنند شایخ درخت سرفرو دوزدان موهه که خواهد برهن او و ساندین
 او را بدست یا بد فرزند قبیای الی و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که شامان از ترسها و فرشتها شانه شانه موهه لب بد لطیف
 در مدت تکران بان می کند و همین در نیز شهاب مستعد که یاد در جنتهای مشابله بر صورت و منازل فاضل الطرف کوناه چشما باشند و جوی
 که چشم فرو خوا بایند باشند از نکره پس بر شوهران خود و از بر عیاش نقل است که این زنان شوهران خود را گویند جز و جلال خدا که در هشت
 هیچ از شادینا مرغی بقیه شکر مرغی از آنکه ترا جفت من کرد ایند و مرا جفت تو لر فطیر من نشوده باشند ایشان را بنیاد شد ایشان را در تکران
 باشند و بکاره ایشان بنده الفس از مینا جلهم پیش از خایف که در هشت شوهران ایشان باشند و لا جان و نه جنیان بقیه جودان
 که از آن سرفروند دست دی بد از عصمت ایشان فرسید باشد و اما آن که برای جرات باشند جوی ایشان تصرف نکرده باشد قبیای الی و یکجا
 و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که خوزان بد از لطافت به بندگان می دهد تکران بان نکند تکیه کند کا طین کوبان خوزان لیا
 یا قوت اند در سر غی و صفا و المرحان و مرجانند در سقیف و روشنی و مردیست که صفای جودان از صفایا و طوف و بیاض مردان بدتر
 پیشتر باشد و در نقل آمد که خوزی که هفتاد حله هر پرورشید باشد مغز ساق و در پس آن حلهها مشاهد توان کرد مانند زشته سفیدند
 و رای یا طوف و پروانه دیگر مانند شراب سرخ در آب کینه سفید و در خرم که در زنان اهل دنیا نیز در هشت مثل جودان باشند در عدم طشت
 و در صفا و طریقت پس ایشان نیز هفتاد شوهران خود ملاقات کنند قبیای الی و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که خوزی با زیریب زینه و
 جابشا کرانه فرموده تکران بان نکند تکیه کند هل جز الایحسان یا باشد یا داش بنکونی کردن در عمل الایحسان مگر بنکونی کردن
 بخواه استغفام بجهه تفریر است یعنی التبه جزای بنکی نیست لایکوی جزای ظاهر بد جانست و مکانا اند شکر ترایه و تقوی و بیح و نوبه
 و دعا با جابه و سوال بطا و استغفار و مغفرت و خوف دنیا با من اخره الفس بر مالک دایه کند که پهنه بعد از فلاه این را می فرمود که می باشد خدا
 شاپر میگوید کنند الله و در سوله اعلم فرموده که میگوید نیست جزای نکسته که توجید و بر الزام کرده اگر مکر هشت مرد و بوجدهل کردن آنچه
 انحراف از تر حلقه آورده چنانچه از عیاش فرموده که معناه هل جزای من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد الایحسان و پیش بقیه معنی است که
 نیست جزای اخذانی که نم مد کوزه و اینها انعام کرده الایحسان است یعنی در حق او بنکر کرد و سپاس باری او بعبادت او ایستاد که این مطلق
 است یعنی شامل جمیع عباد است از کافر و مؤمن بنکوی کار و بد کار یعنی نیست جزای کافرید کار و بد کار که آنچه مثل آن باشد از عقاب یا داش مؤمن بنکوی کار
 پیشتر مکر آنچه را خوزان باشد از ثواب دوزخ حشا بعد از آن فرموده که هر که بنکونی در حق کس کند بر کس لازم است که مکانا او بان برساند و
 مکانا آن نه است که مثل آنچه کرده باشد در حق او و نیز الی کس مرتبه مید خواند داشته پس باید که جزای حسن و فضل او در حق او بر جود
 بویجا او و نیز الی که مر از این بایه است که هر که بنکونی کند در حق او بنکونی کنند هر که بد کند بوی یک نکنند چه جزای بد بنکونی است و قبیای الی و
 و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که بنکونی و کردار بد را تعلیم نماید تکران بان نکند تکیه کند عیاش میوزند و من بکرها و از ترس
 ان بوسه که موعظند برای خایف جنتان دوزخ بوسه است یعنی نیز دوزخ بوسه است و اما کن خایفان که دوزخ دوزخ بوسه است و یک
 داشته باشند تا سبب انتقال ایشان از دوزخ و جنت اولین بایز در جنت دیگر سرور و فرح ایشان ضاعف شود چنان بعد خواهد بود از مال کمال
 که لازم طبع انسانست و اکثر بپزند که درون بقیه نیز مره است پس معنی است که هر دین را اول از دوزخ است برای مقربان در نگاه احدی که شایند
 و نیز بوسه است از نفره است برای اصحاب عیاش قبیای الی و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که این هشتها نام دوزخند کلن می کنند بر دین
 تکران بان نکند تکیه کند عیاش استخوان خود از ابو بصیر و این کرده که ابو عبید الله را گفت که فدای تو کردم خبر ده مرا از مردان مؤمن که او را در دنیا
 و نیز مؤمنه باشد یا در طیش میا ایضا فرج هست یا نه فرمود خدا تعالی است و حکم هر گاه مرد افضل از زن باشد از غیر سازه در فرج پس
 اگر زن را اختیار کند از جمله دنیا او باشد و اگر زن بهتر از مرد بود او از غیر کرداند و از فرج پس اگر شوهر خود را اختیار کند در فرج او باشد بعد
 از آن فرمود که مگویند که طیش کی است زیرا که حتمتاً فرمود و من در دنیا جنت او مگویند که جنت یکدیگره و مرتبه است زیرا که حتمتاً فرموده که در
 بعضی فوق بعضی و آن مرتبه بعد از مرتبه است گفتیم باین رسول الله چه شو تشار در هشت بقیه ارفع از بعضی دیگر باشند پس اگر از او ملاقات یکدیگر داشته
 باشند چگونه بیشتر شوهر فرود نکون و از او باشد و آنکه که غیر از او موهه کند و آنکه غلث دیگری باشد و آنکه که غیر از او موهه نماید نیز که شایسته مکانا

و در هشت شوهران خود را گویند جز و جلال خدا که در هشت
 باشند و بکاره ایشان بنده الفس از مینا جلهم پیش از خایف که در هشت شوهران ایشان باشند و لا جان و نه جنیان بقیه جودان
 که از آن سرفروند دست دی بد از عصمت ایشان فرسید باشد و اما آن که برای جرات باشند جوی ایشان تصرف نکرده باشد قبیای الی و یکجا
 و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که خوزان بد از لطافت به بندگان می دهد تکران بان نکند تکیه کند کا طین کوبان خوزان لیا
 یا قوت اند در سر غی و صفا و المرحان و مرجانند در سقیف و روشنی و مردیست که صفای جودان از صفایا و طوف و بیاض مردان بدتر
 پیشتر باشد و در نقل آمد که خوزی که هفتاد حله هر پرورشید باشد مغز ساق و در پس آن حلهها مشاهد توان کرد مانند زشته سفیدند
 و رای یا طوف و پروانه دیگر مانند شراب سرخ در آب کینه سفید و در خرم که در زنان اهل دنیا نیز در هشت مثل جودان باشند در عدم طشت
 و در صفا و طریقت پس ایشان نیز هفتاد شوهران خود ملاقات کنند قبیای الی و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که خوزی با زیریب زینه و
 جابشا کرانه فرموده تکران بان نکند تکیه کند هل جز الایحسان یا باشد یا داش بنکونی کردن در عمل الایحسان مگر بنکونی کردن
 بخواه استغفام بجهه تفریر است یعنی التبه جزای بنکی نیست لایکوی جزای ظاهر بد جانست و مکانا اند شکر ترایه و تقوی و بیح و نوبه
 و دعا با جابه و سوال بطا و استغفار و مغفرت و خوف دنیا با من اخره الفس بر مالک دایه کند که پهنه بعد از فلاه این را می فرمود که می باشد خدا
 شاپر میگوید کنند الله و در سوله اعلم فرموده که میگوید نیست جزای نکسته که توجید و بر الزام کرده اگر مکر هشت مرد و بوجدهل کردن آنچه
 انحراف از تر حلقه آورده چنانچه از عیاش فرموده که معناه هل جزای من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد الایحسان و پیش بقیه معنی است که
 نیست جزای اخذانی که نم مد کوزه و اینها انعام کرده الایحسان است یعنی در حق او بنکر کرد و سپاس باری او بعبادت او ایستاد که این مطلق
 است یعنی شامل جمیع عباد است از کافر و مؤمن بنکوی کار و بد کار یعنی نیست جزای کافرید کار و بد کار که آنچه مثل آن باشد از عقاب یا داش مؤمن بنکوی کار
 پیشتر مکر آنچه را خوزان باشد از ثواب دوزخ حشا بعد از آن فرموده که هر که بنکونی در حق کس کند بر کس لازم است که مکانا او بان برساند و
 مکانا آن نه است که مثل آنچه کرده باشد در حق او و نیز الی کس مرتبه مید خواند داشته پس باید که جزای حسن و فضل او در حق او بر جود
 بویجا او و نیز الی که مر از این بایه است که هر که بنکونی کند در حق او بنکونی کنند هر که بد کند بوی یک نکنند چه جزای بد بنکونی است و قبیای الی و
 و یکجا پس بکدام از آنها یزد کار خود که بنکونی و کردار بد را تعلیم نماید تکران بان نکند تکیه کند عیاش میوزند و من بکرها و از ترس
 ان بوسه که موعظند برای خایف جنتان دوزخ بوسه است یعنی نیز دوزخ بوسه است و اما کن خایفان که دوزخ دوزخ بوسه است و یک

عزیز کبری است و ترا فلک عظیم و جلالت اشوار است و صفات هر چه و اگر ام عبا است از اوصاف الطیفه پس ذوالجلال و الاکرام جامع جمیع صفات او است
باشد **سوره الواقعه سبع و سبعون** امیر مکی است که سید عالم را توبه کرده که هر که سوره الواقعه بخواند زمانه اعمال او بسند
که او تا فلان نیست و دستش در واپسند که هر که خداوند بیدار کند یا خلاق اولین و آخرین مثل جنت بنا اهل نار و بنیاد تبار او است باید که مرتبه سوره
الواقعه کند مرتب است که عبا بن عبا بن عبا بن عبد شمس سوزن در مرض وی در آن گفت از چه شکایت کردی گفت از کافران خود گفت و زود از فریب و جنت
خود گفت طیفه سیارم ما علاج تو کند فرمود **العیب فی مرضه** طیب است که از این سخن گفت عظیمه بفرمود که خوب دار که در آن که علاج تو م عطا
میکنی کون که از آن مشتغف ام عطا میکنی گفت بدختر آن تو عطا بدهم گفت ایسا و احتیاجی نیست زیرا که سوره الواقعه را تعلیم ایسا کرده ام
و ایضا بر فرشتگان ملامت میکنند و از رسول خدا شنیدیم که هر که در شب سوره بخواند هرگز درویش نگردد و عیاشی بدست نرود از ابو جعفر
روایت کرده که هر که شب سوره الواقعه تلاوت کند پیش از آنکه خواب کند فریاد کند از امانت کند و بی چون ما شب بخواند باشد بوی صبر
از ابو عبد الله نقل کرده که هر که در شب جمع این سوره بخواند خدا هم از او دوست دارد و محبت او را در دل جمیع مردم تا اندازد و هر که در روز دنیا
در وقتی نه بیدار و زان و بلیتاد نیویر محفوظ شود و از دعا امیر المؤمنین باشد چون حضرت عتق خرم سوره الرحمن بخواند حسنه است این
سوره نیز صفت خیاره نمودن و مثل و نظیر یکدیگر باشند و فرمود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ يَأْتِيكَ**
و نوع یا بد ساعت واقع شوند مردم قیامت یعنی چون خاتم شود نیامدی که محقق الوقوع است تا چا دانست از واقع شدن آن لیکن **لَوْ قَعَّتْهَا**
کافرتی نیست و نباشد در حین واقع شدن آن یعنی که دروغ گویند یا باشد در جنگ یا نکند یا کشتن قیامت همچنانکه الحال نفوس کاذب میکند یا
زیر آنکه در آن روز هر نفسی که باشد مؤمن ضایق و مضطرب باشد بگوید اللهم لا یؤمنون به حتی یرا العذاب لایم و قوله فلما از او استنا قالوا انما نراه
لا یرا لکن کفرانی مزید منه حتی نایمهم الساعة یعنی و یا بجهت واقع شدن آن هیچ نفسی نیست که کاذب آن باشد و نفسی که از آن خبر
میدهد صاف است این بجهت بقر عظمه و نقد آن روز میفرماید که **هَافُضَةٌ** یعنی قیامت فرمود است و پشت ساند مونی مرا که در دنیا مرغ
باشد **مَرَفِعَةٌ** بر آرد و بلند کرد اندک چیزی را که در این عالم محض باشد چنانچه در وقوع واقعات عظیمه و حکایات شدید بخصه مردم است
میگردند و اول وضع و بخصه مرغ می شود بر لب و بر لب فریاد کند در عسایه حق بتم خاص استقیامت است لست اقلین از روح عدل و ذراع
سعد است اعلا علیین از در کس در آن روز اهل شفا و لا نفاق محضند و اول منصفه و اول با بخل اص و در آن نفع بد رحمت علیه با و از هر روز
سعدان مرتفعه میل بسقوط کنند و کواکب منکدره منتشر گردند و جبال از امنه خود روان گشته مانند سحاب جاریه در جو هو مرغ و منتشر شوند
یعنی و بجا خود منزلت کردند کما قال الله تعالی **إِذَا رَجَّصَ الْأَرْضَ جَا جَعِبَةً** یاد کنند چون بسا جنبیا شود زمین جنبانی صفت بر آن و هر که جمیع
و جبال که فوری آن باشند صمد گردند همه مردم که بر فوری آن باشند همه فانی بر روی زمین نشاند **وَسَيُجَالُ الْجِبَالُ** و در آن
دیروزه و پاره شوند کوهها بسنگ بریل تسک و از آنجا شوند از همان کوهها کاشان باشند هباء غباری که بدیدار میشود با شعله شمس و لیکه
از دوزخ ناید صفتش آرزو کند و منتشر گشته و از امیر المؤمنین منقولست که کوهها در آن زمانند کرمی شوند که از سم جها پانان بر چند و گشت
و ناسید شما ای مکلفان در آن وقت **إِذَا جَاءتِ السَّاعَةُ اصْطَبَسَ كَانَهُ مَرَضٌ** بزمیه قاصد **أَصْحَابُ الْمُؤْمِنِينَ** پس بایان است
چنانکه از آن دست است ستمهای برای تعجب است از بجهتشان ایستاد و در وقتها جانها اند که در وقت خراج در زیر از صلب دم بر دست راست و بوزن
کرمی که در دوزخ قیامت نامه اعمال بدست راست ایشان میداند که هر که کجا ایستاد در زمین عرش باشد چه در دوزخ و دایره ثابت گشته که چند دست است عرش
است و یا کسب کند باین و بزرگ باشند **أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ** و **أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ** است چه چیزند اتحاد است چه دایره تمام است نهاد
بجهت طیب است از دانات خالصه **أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ** ایشان پس آید اصحاب منزه دیتند چنانکه عرب میگوید که فلان منی بالمشال دوزخ است که وصف کون است
دانات و این بواسطه شامه ایشان است شمال پس مراد با اصحاب مشامه صحاب شوم اند چه شقیبا سبب کفر و عسکتب شوم و نامبا کند بر نفسها خود از این حسیا
مرحمتند ایشان چونند که بوقت خراج در جهات شمال ادم بوده اند یا کرمی که نامه اعمال بدست چپ ایشانند یا طائفه که کجا ایستاد بر شمشیر باشد چه
لغیا و او شد که دوزخ در جانب چپ عرش است بعد از آن وصف صفت عیون می کند و **السَّابِقُونَ** پیشی که مکان با ایمان و طاعت بعد از آن
حق بدو است ثوابه در آن **السَّابِقُونَ** کسانی اند که با ایشان در سبقت بر بواقع و مال ایشان بر قول است پس احتیاج بر این احوال ایشان
نباشد تا بقاد ایمان و طاعت و پیشی که در آن ادم بر اوام خود بجزیل ثواب و در پیش روان بدخول جنت و اعظم کرامه و علای می برید و بعضی گفته
که سابق کس است که در حدیث سن بعمل خیر ادم نماید بدان مذکورند که اندک اندک دنیا بیرون رود و صایمین شقیه است که او ایل عمر مشغول بوده باشد
عسکتب و خطیبت و طول غفلت و بعد از آن نایب شود و حشاشال آنکه از اول عمر عمر بنیو و فخور است شغال نماید نزد عباس خود که بجز سبقت
کرده اند بر غیر خود و از امیر المؤمنین مرتبست که ایضا کسانند که پیشی گرفته اند بصلوة و حسن و پیش از همه کس بیکمیر قول است **أَمْ نُوَدِّعُ بَعْضَهُ**
بسابو حضرت سالتست سایر نبیها و اهل ایمان آنکه در جمله نماز کرده باشد و از کسب است که مرتب سبقت است در جمیع ماموسر الهی و یا سبقت
در حیلوه علوم و فضایل و کماله و غیره نیست و آنکه جامع این همه سو بوزن عالی میان حضرت امیر المؤمنین است تا سبب و با سلام و ایمان جمیع علما
بلا خلافت است و آنکه اول شقیه که از رجال صدیق حضرت رسالت کرد و بایمان و در آن حضرت بود و از آن اول گفته که بایمان او در خدمت بجز کس بود
ابو ذر غفارا و سوسه نماید کرده که حضرت امیر المؤمنین خطاب کرده فرموده که تو از کس که ایمان آوردی و در کس که با من صانع کند و در دنیا بود

توسعه بزرگ و فادوق اعظم نیز فرمود که حق را باطل و تو بنویس مسلما تا فی و مال بنویس تا المان و تا درین سینه و در نماز قول خیر و سالت که
ملاکت هفت سال صلوات فرستادند بر من و بر علم زبیر که در آن مدت نماز هیچ کس بر من نداشتند از من مگر از من و علی سابق او در چهارمین کس بودند
و پنهان نیست باجماع بیست و پنج که بدین جمله نماز که از او باختر رسالت و بود و بعد از او چند از تابعان او و اما او نور فضل او همین قدر کافیست که
سکون مادون انورش مرویست که شخصی از اصحاب کمال امیر المؤمنین علی را از عهد خدا پر سپید فرمود که چند اسم که امیر المؤمنین یکی از تعلیل اینست که
رسول مفرمود که ای نازک من که التقلین کتاب الله و غیره و او سابق بود بر همه بصدق مؤمن بر او خید و بنویس نماز که از او باختر رسالت با دیده
که بدین لغت من بود و کینه مظهر و در یاد نیست و باختر که بدینست لقب است فیست الشیخ و او از او و نسبت داده اند نسبت علم و نسبت جنس و در با
اقابا زبیر او بر کرد ایندا شود بعد از آنکه غریب کرده و قد تو به تیغ برهنه کرد اول برای تزیین و تزیین برای تزیین خداوند و در جمیع تو پس مثل او
ای عجبیست علامت غریب مثل او را لفرقی است بعد از آن بن عباس فرمود که این شخص که نبوت خدا کرده است و منسوبست و من تمام آورده موضوعی است
صفت علی زبیر طالب و او ابو جعفر منقولست که سابقا چنانند غایب است و قول که در قدم است و خرقیل که مؤمن است فرخواست حیدر که در مؤمن
ال یا بنی است و علی زبیر طالب که در وقت سید المرسلین است احد جنبل بر مسند خود اتی لیلی و فایه کرده و او از یک خود و او از سید انبیا
که فرمود صلیت یافعی افانکه در وقت بوالینا صفت نمودند اندر کس اندکی مؤمن است که حیدر است و دیگری مؤمن است فرعون که خرقیل
است و دیگری علی زبیر طالب و موافق است و او بفرقی است تعلیه نیز در تفسیر خود آورده باشتا از عهد الله عبا که فرمود من از علی زبیر طالب
شنیدم که میفرمود من بعد از خدا و بر او حضرت صلیت و هم صدیق اکبر و هر که بغیر از من باینکه لفظ نماید و دروغ گوید مفسر باشد پس غیر
سید عوی زبیر که من هفت سال سبقت نموده ام و ایمان حضرت رسالت آورده ام و حضرت را شکر نموده ام و نماز که از او کرد و دیگران یقینا
اصنام مشغول بودند بر ستش و ثواب میگردند حافظ ابو نعیم در کتابه و ابان خود آورده باشتا از مسلم از حاکم مسلم درها از علی که او گفت
بدر صحیح را از سید و او از ابی مالک و او از بن عباس که او فرمود از حضرت رسالت شنیدم که سابقا از امت زبیر طالب است و انکب خاند
که یکی از اصحاب اهل سنت است در کتابه از عین حدیث روایه کرده باشتا از انس بن مالک که انس گفت من از رسول شنیدم که فرمود چون روز قیامت
شود علی زبیر طالب با زبیر نام از گذشت که صدیق با زال یا عابد یا عابد یا محمد یا عیسی یا علی مرتضی و شیطان الی الجنة یا علی بکن و تو باشیعه
دوست خود بسوی پشت حضرت خود برین آید از او چندان بود بنابند که اهل جهنم از ان میفرمودند که او از سابق است و حقیر
از علو و غنم همو مکان است ایضا خبر میدهد که اولشک المرقون اکثر من سابقا زبیر است که دانید شدند از دو وجه و هر وجه یعنی در جهنم
ایشان نزدیک است برش خدا فی جنات النعیم در بوسنایها با نوع خبر و گرفت یعنی ایضا و ادعا که در جهنم است و از رف مرتب آن خواهند بود
که نزدیک ترش و سبحان است و این سابقان که متصفند با این صفات ثلثه من الا اولین که در جهنم انداز پیشیند یعنی از ام سابقان
ادم با حضرت خاتم و قلیل و کرد و نزدیک من الاخرین از پیشیند یعنی از امه محمد خاصل که سابقا ام ما ضیبه پیش از سابقان است
و این امه غالفند از من بقول حضرت رسالت که امتی از سابقان بیشتر باشد تا بعد از امت و من سابقان که من باشند در بیاضه اکثر من اما دیگرها
شدند زیرا که جایز است که سابقان بیشتر باشند تا بعد از امت که از سابقان ام ما ضیبه نیز متافانند از بقول ثلثه من الا اولین و ثلثه من
الاخرین زیرا که مرتب این مرد و کرده اصحاب من بعد از سابقان و سابقان علی سر بر باشند در تنها پشت موضوعی که یافته شد باشند
زود میشک و در ذریه نواصیت مرتب صرع با نوع جوهر یا زبیر بکن بکن که هم نشانه پیوسته که مانند طهارت در یکدیگر و از کلیه من خویش که
طول مرتب یک سینه که باشد چون سابقان خواهند که بر الا ای و زود سر فرود از دنیا ایضا پای بران دهند و فرار کردند و بعد از آن تا
بجای خود زود پیش ایشان با زبیر عینت بر الا ای نیز تنها باشند متکین در دنیا اینکه تکیه کرده کان باشند علیها این تنها متقابلین
بر یکدیگر فرار کردند یعنی در یاد خود بکن بکن در دنیا بکن که نباید بکن بکن اگر انسر کردند سر فرود شوند بطرف علیهم طواف کنند
و کردند بر خدمه و ولدان محارون که در کان جاوید ماندگان بر میآوردی که با حال صبا و طراوت چه خدمت صنعا زبیر است
انخل که او بر این جبهه از خللا مشغول است یعنی گو شوار و یعنی گو در کان و دستکان باشند که شوار ازین تا امیر المؤمنین مرویست که
انها اولاد اهل بیت باشند که مرایشان از حسنات است که ایمان مشاب شوند شیطان نیز نیست تا بان منافق گردید و در سلطان فارس بودم نظر است
که ایضا اطفال مشران اند که بعد از اهل بیت نامریشند بر مرتب در ایضا طواف کنند بر اهل بیت با کوب کوبهای دهنه لوله و با این
و بر کوبین چاه که در لای صد عون عینها در دست کشند سبب شراب آن یعنی خمر از انجا نباشد تا موجب صلاح شود و لایب فون
و نیکو عملی به بود شه نازان و یازایل گردان شراب و منقطع کرد و فاکه او دیگر فلذان طواف کنند بر هشتاد و بیست و هفتاد
یختیرون تا بعد حبه با کنند بر کوبیند و کوب طر و کوش مرغ که لطف محم است مما اشتهون از آنچه او زد و کند یعنی بر چمنیکه
مشغول غلب ایشان باشد جو شیده و با زبیران کرده بر کوبیند که هرگاه اهل بیت میل کوش مرغ کنند خرقیم کوش مرغ چمنیکه ایضا خلق
زبیر اینها احتیاج بدین و طبع نباشد و از بن عباس نقل است که مرغی که بر خواطر ایشان بکن و در حال در نظر ایضا و از دیدن آنها که از روی
ایشان بوده باشد بوسید محکم از رسول روایه کند که در پشت سر خانی که میزند مرغی میفکند مرغی را زبیرانند و مرغی که مؤمن است طبع

کند یکی از آن مرغمان بنیاد بر خوان و اندک در قفا میباشند از هر طرف طهای برون آید و برین سفیدتر و از مشد خوشبو و از غسل شویزین بر طبع آن
دیگر نماید بکشد از هر طرف از داید و بر دختها جفت نشیند و حور و نیز بر ساقان طوان می نمایند و جفت بر خد مشد نان سفید تمام
یعنی کشاده چنانچه بیفتد چشم آید در غایه سفید باشد سیاهوان در غایه سیاه باشد و در غایه اطرافه صفا باشد کما مثال اللؤلؤ
المنکوان مانند فراوند پوشید باشد در صند که غیا بر نشسته باشد و در صفا غیا بر فرسیده ابو امام از رستوم و وایز کرده که در جفت
میخ مونی نباشد مگر آنکه او را غفلت و دروزن باشد و حور العین و عباد الله عباس روایت است که از رسول شنید که گفت تو هر در جفتش بدید این
اغل جفت گویند که این چه نومرست گویند در چشم دندان حور است که در روی شوهر خود خندیدند بجاهد گفت که حور ایچ آن حور گویند
چنان مانده در او دیدلها و حور بقا این هر که آنها با ایشان از زانی فرماید چون آید جید یادش از آن ایجابها کانون ایچاون بسبب آنچو بود
که میگردند در دنیا از اعمال صالحه لا ینعمون نشوند چه نماید در جفت لغو ایچو بیوه که هیچ نماید این متره نشود و یا بافتن بر آن
و سو کند دروغ در او نشوند باز در شرب خرما و بختان بیخوده نگویند و سو کند هر یک در کند ستر است چنانکه هر خرم نیای باشد که
تا شمع در جفت دندان با تم یعنی یعنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون شمش و فیایج و دشنام الا فی الامر کون فی امره که اینست سلام
سلامت ایچو بدیحا استماع سلام کنند که عباد الله از دست کسی زخم و اندون و حصول دوام جفت بعد از زکاجوال سابقان بیجا حور
اصحاب یعنی میفرماید و اصحاب الیمین با اصحاب الیمین و با زبان دست راست است بر شیب است و عظم و بر ذکر مرتبه ایشان
ایشان حکرم و معظم باشند چه سید و محضو در دوزخ بر دخت کار بخار از صفا که منقول است که چون اهل اسلام نظر در دوزخ کردند
ان و دینت از طایف مشفل بر دختها بسیار بغایه خوشبو و از دوزخ شریف منضو که بر جیده باشد و کمان و شیرین تر از غسل است
مخمس بر دوزخ که جفت است که تر از عین هر دو در جفت بیشتر بود و اهل ایشان زبان مر و ظل محمد و در سایه کشید و کس در لا
شد که هر که در کشت و زایل نکرد بلکه همیشه ثابت باشد عین هر چیزی که منقطع نشود مملود میگویند در جفت که در جفت در دختها باشد
که سوار نند و در دماغ سدس از زیر سایه برون نماند زلف و در دوزخ آن که جفت او غاف جفتش چون نامک در دوزخها تابنا باشد که در
مرد سایه غرض است و ماء مسکوب است بپنج شعله ایچو از جفت عین بیوسته آنها دیگر در آن شو با آنی که عکس در جفت جاک کرد
کرد در دوزخ و غول عا جفتش در کبیت و کیفیت یا آنی که در ابر چهار باشد هر که منقطع نشود یا بریزند و شربها ایچو ایچوان مزوج کند چینه
ایشان ایچو از اناه و بریزد از جفت که مر بر هر یک صانع بود که هر چه ماد خود بنکود شیره و در طایف طاعان در جفت نکل است
چون فوت شد از او و او دیدم گفت ای بر دوزخ است که نماند که نو چه حال داری در کجایه گفت فی سلسله منضو و طلع منضو و ظل محمد و
ماء مسکوب و فایطه که کبیر لایه مزین شده و نه فانی کشته یعنی در هیچ زمان قطع نیاید بجز آن بود که دنیا که در بسایتین در ضعیف باشد
مضی و لا ممنوعه و من منع کرده شده از خوردن ایچو نوع منع نکند بخلاف هر دو که دنیا در بسایتین و نظایر حفظ آن میکنند و در خارج میکنند
و بسبب او از جفت منضو میشوند و از حضرت مرسلان منقول است که هیچ بیوه از دوزخ جفت نمیکنند که از موضع آن دوزخشان رو بپوشد نشود
و فرشتگان که در دنیا ای سراج فر قوعه که بر دوزخ شده باشد یعنی دفع القدر لای یکدیگر طمانه شده باشد تا مجد از دفاع مردی که
ارتفاع آن سفید کرد باشد و در جفت از جاسوس بر آن منقض شود تا برین نشینند و نیز المومنین علی هم فرموده که فرشتگان فرود آمدند بر آنکه
فرشتهها بر دشته شده و بر لای بر برها انگند و بقول بعضی کما نیست از آن چه جز به وجه ظاهرش منکوبند منقول است که اولی اللفرش
لغافر ایچو باید سپیکه انشا نا هن از برین بر اهل دوزخ سبب لانت انشاء افتریک مراد این زبان دنیا اند که او بیخانه عاده نماید ایشان
دارد و در معا و نیز بفرستد حور عین که بی و لادون در جفت مخلوق شده اند جعلنا هن من کل ذی نبتة انما ابکارا در خیرین دوشیزه
هر گاه که ازواج نیز دوزخها و در دوزخها از بکران با بدعرا یاد و دستا و عاشقان شوهر خود و با خیم و ناز و شیرین سخن مر با هم بیوشه
ساله شوهرن هر شبین من و در جلد پشامه که اهل جفتش بهشت در آید هر مرد باشد سفید تمام و جفتش و چشمها سیاه بر کرده
و در سن بیوسه ساله ابو هر بر از رسول حور و ایچو کرده که ایچو بیوسه ساله باشند که هر طر لادم منضو که ایچو هفت که بیوشه و ایشانش
بره صولت نیکو و زیبا تر از ایچو باشد بر جفت که یکدیگر میخوانند خدا در بیدان آورده که صینه را چون بهشت و در بدین سن مر با و بشوهر
دختره را نیز بر این سن در کندان اگر در دنیا شوهر نداشتند باشد و از بیخه از اهل جفتش شدند و اگر شوهر داشته باشند اما از اهل جفتش شدند
چون سینه که در فرعون بود و او ایچو از اهل جفتش و اگر در جفت او جفتش شود با او دانی فرماید و اگر زاده او بی شوهر داشته باشد جفتش
باشد و از شوهر خرم تا فرم کنند سلام از پیغمبر و ایچو کرده که اینها زانی باشند که طبع روح آنها شده باشد و حالیکه بر شعله
باشند موی سفید شد برین و در یک چشم آنها انداخته حور تم آنها از جسد از بر هم سیاه تمام بر جو که در استه از بر لادند باشد هر گاه شو
پیش ایشان آید ایشان بکر باشند حاصل که حور تم میفرماید که زنان جفت را بر صفا انشا که لا اصحاب الیمین بر اصحاب است
ثله من الا و این که در فی از پیشینا و کله من الا حورین در کوه زینبینا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند که گفتند
انما ناسن لک ثلثة ایش و در من نا فیا من ثلث ثلثة من قام نشود مگر این سیاهان که در دنیا مان شرمیچر انند میگویند لا اله الا الله محمد
رسول الله علی و از بیجا معلوم میشود که میگویند امت مرحومه عجل خواهد بود در دوزخ و نیز در جلد پشامه که ایچو دارم که بیجا منضو و اهل

سید که در جفت
چون از اهل این بود
این ایچو که ایچو
سید بخار باشد
طبع و در جفت
نار جفتش بود
شکوفا ایچو
ایچو ایچو ایچو
ایچو ایچو ایچو

ان کبریم بر شما مانند اذنی در اخلاقیه فرقی مشیت ما پس انجا و شما نیز مشیت در طول و قصر و توسل و ما سخن بمسئولین و نیت ما
پیشی گرفته شدگان یعنی هیچکس نتواند که نسبت گرفت و غلبه نتواند کرد ما را علی آن بنیدل امثالکم که بنیدل کنیم شما را به امثال شما
که مثل شما باشد و ما را غایب سازد از آنکه شما را بپوشیم و دیگر از بنیدل شما بیاوریم حاصل سخن آنست که هیچکس ما را مغلوب نتواند سازد
انکه بنیدل کنیم شما را با امثال شما و نیت شما و بدانکه دیگر باره بیافرینیم شما را فیما لا تعلمون در صورتی که نمیدانید از عمل صورت
قریه و خناس و غیره و گویند ان نشانه ثانیه است و معنی آنکه ما فلان را درم بر آنکه اغاده کنیم حیوان مختلفه یعنی کاروان در دشت و در
خلق کنیم و مؤمنان بر همین هیات خاص معنی آنست که ما فی در پر خلق مثل شاهد در صورتی که معلوم و معهود شما نیست چون هیچکس ما را غایب
نتواند سازد این دو امر که خلق فاعل و غیر فاعل است پس چکه نه عاجز شود از اغاده شما پس بجهت ناگه در باب محقق وقوع اغاده و غیره باید که
و لقد علم و بعد منسکه شما دانسته اند انشاء الاولی افرینش نخستین را که ان انتقال ظفنه است بعد علی غصه مضمره
بطعام و لحم و لعلنا و اولاد و در باب تصویر مبرهن بصوت انشاء و ابداع روح در ان و شما معتقدید که خالق ما ایم قلوا لان کون کون کون
یاد میکنند توانای ما را و بان استلال نمیکند بر قدر ما انشاء اخری چه هر که برین قادر است از این عاجز نتواند بود بلکه این سهل
اذان خواهد بود بجهت حصول مواد و تخصیص اجزا و بسبب مثال افرانیم ایا پس بنیدل ما مخرقون را آنچه گفت نمیکند بجهت سهلانگاری
در زمین میانگشاید آنها میکنند انهم مخرقون ایا شما نیز یابید انهم در زمین فکند را و نشو و نما ان میدیدم سخن انرا در حق
یاد یابند ایم و نشو و نما دهند و انرا بنایت خود در سائده و چون در این باب تراجم ندارد بلکه مفرقید بر بحث ما پس انرا اندک نمیکند
تا بداند که انکس که قادر باشد بر انبات و زرع از جهه ضعیف و اچا در جواب کثیر از ان قادر خواهد بود بر اغاده خلق برین بر چنگه بوده باشد
ابر مسوول از رسول الله ص و زایت کرده که فرمود باید که یکی از شما نکونید که من زراعت کردم بلکه گوید حراست نمودم زیرا که زرع عیالیت
از انبات نباتان و ان فصل حور است و حور شکر است و القائم در ان و ان از فصل شما است لو نشاء ان خواصه یعنی اگر مصلحت ما بقا شد
انچه گفته اید انرا در دم شکم و خشک کردیم بل انرا در سبک ان جعلنا انما فرینه کردیم انرا انچه حطاما کما فی در دم شکسته است
از سبک ان که منفع به نباشد قطع یا کاه بی دانه کردیم قطامه تفکون پس هر دو در سخن کنند از ان قضیه بلیت با ایشان
کردند یعنی که در حراست ان کشته باشند تا سف خود بر د از ان خراجی که در ان کرده باشند پیوسته بسبب انست عجب تحکم نمایند
در ان و گویند یا کبر انما لغرمون ایا ما اللزیم کرده شد کانیم بر من خشنان انچه اتفاقان کردیم یا ما انک شد کانیم بسبب
و نیت روزی و حفظ نایم از انچه برین بخرید انما انان زده کانیم بعد از ان از این برین نموده گویند که بل سخن مخر و موم بلکه مخر
وی هر چه ماند کانیم از روزی و هیچ خطی و نخی ندارد که اگر ما را خطی و نخی بود این قضیه را از انچه نشاء افرانیم ایا پس بدید انما انک
کثرتون انرا که میاشاید بجهت خرد صید و ذاب شر لطیف که بجهت شکین تشکی و حفظ و نگه میاشاید انتم انرا لغرمون ایا شما
مخر و نیت انرا انرا من انرا انرا که بر سفید است که ان شستن از این زامه بر تمام بلطف و مخر و سخن انرا لغرمون
یا فرساده انرا انرا انرا لو نشاء جعلنا انرا خواصم هر چه کردیم انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
غایب از ان و شور فاولا تشکر و ان پس انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
افرانیم ایا پس بدید انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
انرا
سور که گذشت که اهل بادیه شاخ از درخت مرج که مد که میگویند شاخ از درخت شجره عقاد که این بجهت انرا انرا انرا
نزد انحال بقدرت غالب خود از میاد و شاخ مر که از ان بجهت انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
بجود عینون با و پس باید که معترف شوید بقدرت ما بل ان و بان استلال کنید بر آنکه قادر بود بر جمع امور نمکند که از جمله ان بحث و شور
سخن جعلنا ها اما اگر بنیدل انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
کرفه ابرو همه شما را محتاج ان ساخته انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
سبز و مر که منضم انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
خواهد بود انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
انرا
انرا
انرا
انرا انرا

الشیء که سو کند میخورد بر آنچه بعد از این مد که خواهد شد از حقیقت قرآن و نیز کوا و این و یا مفسر آنست که سو کند میخورد و حقیقت آن
 زیرا که او را در وضع از آنست که احتیاج بقسم داشته باشد یا دیگر بجهت آنچه باشد که مخالف قسم علیه باشد یعنی بخداست که کفار میگویند
 که قرآن سحر است یا شفره یا همانند آنکه سو کند میخورد بمواقع الخرم و نوع ستارگان یعنی بمغارب و مساوئ آن مخصوص مغارب
 بجهت آنست که غروب آفتاب نشانست و بر زبان اثر استلال آن توان کرد و موجود مؤثری که تا اثر او را در عالم نیست آنکه ملئکه را در زبان و دست
 عیان معلوم است یا بجهت آنکه آن وقت زمانی است که در آنست و عرض نیاز همان نزول رحمت و رضوان بر ایشان ناهاد سو کند بمواقع آن
 خود را و منظم نمود و بقوله و آیه لقسّم و بدستیکه آنچه خدا بدان سو کند خود هر شبهه سو کند نیست لوتعلون اگر دانستیم عظمت
 بجهت قدر و در نظر عقل بسیار معتبر و از این عیان نقل است که مراد موضع وقوع آیات قرآنیست که بجم بخم و مفرقه نازل شد یعنی باران نزل
 آن جوابیم اینکه آیه بدستیکه آنچه حضرت رسالت بر شما میخواند لقرآن کون من ربه قرآنیست بر کوا و بیست نافع و کثیر الخیر چه مثل است
 بر موعود می که در باب مصالح معاش و معاشرت و نیز در دست یا کر نیست نزد حضرت عرب و ملئکه و مؤمنان حافظ و فایز آن مکرّم و مفرز است
 عمل بان عظیم لاجر است و یا از حیث آنکه محفوظ است از تغییر و بدلیل یا بان اعتبار آن حضرت بنواست و کفر تقدیر آن قرآن ثبت است
 فی کتاب مکنون در کتابیکه پوشیده و نه داشته شد است از غیر ملئکه مفرین مراد لوح محفوظ است لا یسبه سس نکند لوت
 ذایقه مطعم نشوند بر عهد او استلال المظهرین مکر یا کیزکان یعنی ملئکه که مطهرند از ذرات ذرات جسمانیه و ذرات
 ردیه و خلایق سبیه و کوا کفتم مراد سفره و برده اند و نزد بعضی از صفات قرآنیست و معنی آنست که شرف او نیست آنکه قرآن را مسکنند
 کسانیکه پاک باشند از شر لفظ امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل است که مراد آنست که من نکند قرآن مکر خاج عینیکه پاک با
 شد تا دست صغریه و کبری یعنی غیر طاهر که خستند و حایض و نسوا سایر محدثین و اس فران جایز نیست و بنابر این خبر معنی نهواست
 اگر که کذب از این غیر مطهر گاه هست که من آن میکنند فقه ما با این استلال کرده اند که من قرآن بر روی لا خدات خرام است مرگینکه
 صاف بود خود گفت که امر المصحف یعنی قرآن بخوان گفت و منونند فرمود قرآن مسکن و مرگاه غیر موضوعی است جایز باشد پس جنب
 بطریق نقل و باقی اقوال در این مقام از موافق مخالف حواله منجم الصحافین است از جمله فرموده که حقایق قرآنی نازلند الا انکه اسرار الشیاء
 یا قوا و عصمت پاک کردیند شد باشد از معصیت مراد بجهت است و ائمه معصومین علیهم السلام و نیز قرآن عظیم منزل فرستاد شد
 است من قبل العالمین از زمین و در کار عالمیان و بعد از دنیا شرف و کرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب بکجا آمده کرده میفرمایند
 آیه هکذا الحدیث یا در بیان سخن که قرآن است انتم انما هی اولی منزل که اولی منزل است که اولی منزل است که اولی منزل است
 اهدا امر و سهل باشد در آن و بجهت آن طهارت نماید در آن مراد آنست که شمار و صدق بودن قرآن ثابت قد نیستید رسوخ و لایزالند
 و یا خطاب بهل نفاست یعنی منافقان نزد مسلمانان دعوی میکنند که ایمان دارند بر آن و چون بکجا میرسد ملئکه من میکنند سخنان
 که مؤمنان طبع ایشانست میگویند و یجعلن و منکر دانید و روقه نصیبت خط خود را از این قرآن آنکه تکرر بون آنکه شما الکذیب
 کید از اولی آنچه در قرآن بان کاد منباید جنس بر عکس آن میکنند خلافت آن منباید بر عین چنین تفسیر کرده که میگردانید شد
 بازان که سبب در شما است که تکرر کنید کونید که از جانب خدا نیست نسبت میدهد امر بصوت و صوت ستارگان بعد از آن گفته
 کسبان بود که رسول ص با خطاب جفری مهربان و دراه تشکی ایشان سید و اب نیافتند با رسول ص شکایت نمودند که نازلند با رسول
 تشکی بر غالب شده و مشرب بر ملاک شده از حضرت فرمود که اگر من دعا کنم و خلا بازان فرسند شما نخواهند گفت بطلوع فلان شمس
 بطلوع فلان کوب بازان بهار سید گفتند یا رسول الله این وقت تا اثر ستاره نیست نسبتان در هم رسول صلی الله علیه و آله در وقت
 غماز کند و در دعا کرد بادی برسد و باری پیدا شد و بازان عظیم بیاید تا آنکه جمیع او در بر بر شد و آیتها نظر فها و مشکها پر بر کرد
 رسول فرمودند که بر سید است میگوید این بازان بجهت فلان ستاره است رسول ص فرمود که سیدانستم که از شما بعضی چنین گویند پس حق
 این به فرشتا و در انتخاب امده که سلیمان بر عهد الملک را گفتند که بعضی از عوام بخوم بیاموزند از آن علم نیز نصیب نباشد گفت فلان از آن
 منع کرده اند زیرا که از رسول فرستاده فرمود که خوفترین چیزی که بر وقت خود میترسید چیزی است یکی ظلم کردن بر آنها هکذا و دیگر کذب
 کردن مذمت ایمان آوردن بخوم بعد از آن بیایان و تحذیر ایشان میکنند بقوله قالوا لیس جزیه اذنا بلعنت الحفوم چیز سید
 روح در کلو و در وقت ملک و آنتم خجند شد و شما المنکام قنظرون منکر بدینحال حضرت از رو بخبر و بتوانید که بخار آن کین سخن
 آفریب و ما ترید بر او از رو خلم و قدرت و با فرشتگان که موکلند بر قبر و روح نزیات لرند لینه بدان حضرت منکر و لکن لا
 یصرفون از شما ولیکن در عینا بید ملئکه و آکه فایض از طبع اند قالوا لمان گفتم پس جزیه استیدا که شما خجندین عینا
 داده شد کان در دنیا منک با غیر مهمون و غیر ذلیلان ترجعونها باز گردانید و خجند محض آن گفتم صادقین که مستند
 است کویان در تطهیر و افعال خجند شما در انکار و حشر و شرف نقل کرده که نیز خطاب بجایزه است که منکند ما مرگ را از خود با اللهم
 داشت بدین تبیاه طبع حجتها بر سبیل تفریح گفتار آنست میگویند چرا چون همان فرمود بخوان سید امر او نکند بدین و مناجات معلوم
 است که هیچ چاره ندادید در آن صاحب کشف گفته نصیب و تبیین معنی ایه است که مجود و انکار شما در آیات خدا و آیات او بر جهت

با دستهای او خواهد گشت یعنی چون دانستید که این اقوال در دست شما باقی میماند همانند این نفاقان از آن حدیث که مستوفی و غیره روایت
اولی و دومی خواهد بود و بعد از آن با نفاق بیستین تفاوت میکند میان نفاق حوالی از ستیز و ثبوت یقین و شدت خاسته از زبان و از جمله
آن که اکتفا احسن و افضل آن کنند نیز ماید که لا یستوی ضیاعه یومئذین یسیک در نهیست از شما اول ایمان من انفق من قبل الفیج هر که نفعه کند پیش از بیخ
مکه که قبل از غزای سلاسنت فوت مسلمانان در عهد و فاضل و کارزار کند با دشمنان خود با کسیکه نفعه نماید دنبال کند بعد از فتح مکه که ماله سبب
خواهد بود و بانفاق و منافقان چندین احتیاج خواهد شد اول آنکه اگر در نفاق و منافقان قبل از فتح مکه یعنی از مهاجران و انصاریان حضرت سادات
دوستان ایشان فرود که اگر آنجا که در یکی از شما مثل کوه احد طار از آن رسد بر تبه از نفاق هر یکی از ساداتان مهاجر و انصاریان نصف باشد عظیم در مرتبه
بزرگ تر از آن درجه و در پاره من الی بن نفعه از آن آنکه نفعه کنش من بعد از فتح مکه و فاطمه او کارزار کنند و کار او نفعه نیکند
و دنبال میانند قبل از فتح و بعد از آن و خدا الله الحسنة وعدة زاده است خدا مشوید نیکوار که پیش از آن با نفاق و در جاه و الله و مکتوبات
تعاون با چه میکند از نفاق و فاضل بزرگه اختصاص ناید با جیب و اما است بطاهر باطن و هر زانبره نفاق آن جز خواهد داد اهل خانقاه
ایضا مختصر نمیدند باین چنانچه که نیکو و متاکثان او داده که ترکت این قحانه که اول من اسلام و اول من نفعه سبیل الله و این مختصر خدا است
زیرا که در ایضا سابقون السابقون که نشانی که امیر المؤمنین ابو صه بود در اسلام و سخاوین و شجاعان که سبب فضیلت است از هر کسی که از نفاق
شهرت نیافته که از آن حضرت یافته شد سخاوین هر چه که با او جوگر ستمی خود مردم و اطعام میگرد چنانچه اید و یطعموا اطعام علی وجه سبب کسایتها
و بشیر اصح است برن و نزدیک و زور و نغمه یکتا بود چنانکه در خبر صحیح وارد شده است که روزی اعرابی از وی طلبه کرد خود را فرمود که اعط
لا اخرج الغنایک ما اخرجت هیز و فیسین نفر تو و کپل گفت در بدم یا نفره فرمود که از آنها اعتداج بران هر روز من حکم خود را در این امر بدید آنچه نفع
باشد تو و غلبه می وی قبل از فتح مکه و بعد از آن از انصاریان و منافقان و موافقان از آن نفاق است و شبهه نیست در آنکه انصاریان
و بیطرفان اسلام است و از مسلمانان انصاریان که انصاریان است و در اسلام اسب از همه بود پس مختصر به یقین با او بی باشد نه باین چنانچه که صاحب
کشاف و بیضاو از فطر عتبات و عصیت گفته اند پس بجهت نفاق مفریاید که من ذالک الدینی بقرض الله چیست که فرض دهد خایه از این نفعه
کنند او با میند بخش نسیبه انفاق بقرض همت است که چنانچه فرض نیست واجب لعوض نفاق نیز از اینست لازم الاجر پس منقو ما نشد
باشد که وام دهد قرضاً حیثما او یبکر یعنی بطیب نفس و خلاص در افضل چنانچه فرض نیست از آنکه عفر نیز زیاد کرد از آنکه انصاریان
بهر او کینه اجزا و انصاریان است و از در آنکه مخلصید یا بیشتر که او از او بود آجر هر که بزرگ است آنرا بیشتر بان منضم شده باشد از پیش
کوهر که فی نفسه اگر چه عیبها نیاشد چه بجای آنکه با نفعها منضم شده باشد و انصاریان است که شیطان با نفعها منضم شده باشد از پیش
الحسنه جامع و صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد زیرا که پیغمبر فرمود که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و زیرا که از اموال نفیس و منضد و با
نزدگان کوله و لا یتموا الحنیث منه یفقون ستم آنکه بچنان مال باشد و در پی مجبوره خود زیرا که کسب به نیک است و از افضل صدقه سوال کردند
فرمود افضل صدقه آنست که تصدق کنی در از خود آنست که در دست است و نفس بود در تصدق کردن بان قصه نماید و امید بر زندگان خورد و در شرح
باشد و از در پیش ترس و در تعویق نیندازد تا او بداند و چون بجز در رسد کوی مرفلان و این مال باشد و فلان دیگر از آن مال چنانچه و غیر آنکه در نفاق
در میان نیکو شدن و از با حوج مره مادمند لغزله لغزوان لغزوها الفقراء فهو خیر لکم شتم در عقلمن منت نهنند و از پیش نرسانند لغزوله
لا یطوا صدقاً فکره یا من والادی هفتم آنکه بان قصد قربت کند و در امر یا انصحنه بنساز و چه دیان منوم است و شمر عدم مرتب ثواب بر آن عمل است
آنکه تصدق در حقیر شهر اگر چه نسبتاً باشد زیرا که منع دنیا طلیل است نسبت به نعم علیها هتم آنکه از احتیاج اموال و باشد لغزله لغزوان ثنوا لوالقبر
حق یلقوا اما بچون هم آنکه با وجود احتیاج خود بان تصدق نماید زیرا که آن در دست با خلاص بعد از مرغیجه یا از نفاق بیا احوال اهل ایمان میکند
در در معنا بقوله بوم مری المؤمنین یاد کن ایچیز در ذریکه بنویزدان مؤمنین را و اما از آنجا که در نفاق در امر طریقیستی که نهفته باشد
نور هم روشن نور ایشان بقیل اید هم در پیش ایشان و یا ایمان هم و بجانب چپ ایشان مختصر نیز در جهت جهنم است که نامة اعمال سعادت از در نفاق
پیش در چپ است ایشان دهند چنانکه نامة اعمال ایشان بر پیش در چپ است و چنانچه چپ ایشان رسد پس این نور پس در وجهت علامتتان خواهد
بود که ایشان مستملاً خود سعیدند بخلاف سعید خود فایز با عیش و عهد تجیب نیز نور چون بر زمین بر طربان کند زنده هر چند در روشن سرعش کند
نور ایشان نیز در چپ است و در پیش ایشان سرعش کند اما آنکه به پیش در آیند از این مسوعو نقل است که نور هر کس بر فلان عمل و بر باشد نور
یکی از صفا بود از دیگر بر بر کوهی و از کیه دیگر بعد از آن نای بودان بود که صاحبش موضع قدم خود ببینند بقرض مؤمنان باشند که نور
ایشان بر تبه رسیده باشد که آنش در رخ زانبره نشاند چون از شرط بگذرد و او اولید که ایمون زود بکند که نور توانش مرا فرود نشاند انصاریان
از مرد شایه در مرتبه خود نور پیش ایشان و از در دست است یا ما بدید بهشتی زنده در این حال که در جهنم بید فرشتگان سستبک ایشان
کرده گویند بشر نیک ایوم مرده باد شما از فرشتگان که در جلوست در بوستانها پرا از شجره و ثمره عجز من مکتوبات الاله که میند
از در مثال با ایشان جو یکاب حال این پناه در حال آنکه جان بریدن باشند در آن ذلک این بشارت ایشان بهشت جاو از آن هوا نور العظیم
ان دستکاری بر کس چنانچه در این حال از هم احوال میانست چنانچه از بهر احوال هر که نمایند با امام فرمود که مؤمنان را بر شرط نور دهند
و منافقان را در جهنم روشن کند از نامة هر گاه روز باز پس کنند هر طرف روشن شو پس منافقان از ایشان الحاس نور کنند ایشان نور دهند چنان

مفردان

میفرماید که **يَوْمَ يَكُونُ لِلْمُتَّقِينَ حُجُوجُهُمْ** در روزی که گویند منافقان از میان منافقان و از آن زمان منافقند **لَكِنَّ بَعْضَ الْمُتَّقِينَ** از آن
که کرم بپایند یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند که شما انظر فرمایید که نظر کنید یعنی گویند بعضی گویند تقییس من نور که تا کبر و دشمنی از نور
یعنی اگر دید یا منظر را بشاید وقت کشید کسب نور کنیم از خدا و نور را بجهت آن گویند که مؤمنان بر سر طاعت و بندگی مثل سیرت لایع مهر بر همه با خوش روئی
و منافقان پیاده باشند گویند که مؤمنان منافقان چون از نور بر خیزند با هم محاط شوند منافقان بر پیشانی مؤمنان در راه روند و چون اهل ایمان
با او ایشان مقبره شانند ایشان بی نور بمانند پس اهل ایمان که مؤمنان در دست که مؤمنان در روز قیامت در عرصه گاه آیند بنور اعمال بر سر طاعت چون
بر قیامت گاه در کنند منافقان چون در دنیا با نظر اهل ایمان با مؤمنان بودند با باشند بعد از مرگ آن نواز ایشان پناه شده و همچنین در عرصه گاه بر چرخ
مگر خدا یقین که با مؤمنان کرده باشند چنانکه بخاندن الله و موخا و هم بالسنه همین طریق با ایشان سلوک کنند یعنی چنانکه کسی که از فریب خدا
نور ضعیف بدهند که کامی روشن شود و ایشان روند و کامی نور از این شوق و ایشان نور غنائی نمایند تا گاه یاد بر آید و نور و ایشان فرود نشاند و نیز با احوال
با مؤمنان گویند که انظر فرمایید تقیس من نور که مؤمنان چون احوال ببینند گویند مبادی را نیز از معامله و در پس بجهت بخوبی گویند و تا اتمیم
نور تا القصد چون منافقان طلب نور کنند قیل گفته شود یعنی مؤمنان با یکدیگر گویند ایشان را که از جوهر بازرگندید و آنرا که با پس خود یعنی
بدنیا و جوع کنید **فَلَا تَسُبُّوا نُبُوًّا** پس جویند در شیشه و در آنجا بچسبیل سبیل که اینهاست زیرا که در محشر کسب نور غیبی است که در دنیا با خود باید
اورد و با رجوع بموقف گویند که این نور را اینجا با آوردند مؤمنان این کلام را در هر چه نویسد ساختن ایشان گویند از نور زیرا که دانسته باشند که در پس
ایشان نور نیست و منافقان هم این یعنی نکرده بنصو این که در عقب نور ایشانست در باز پس کنند قرض پس در راه شود یعنی ملائکه بجا خود بزنند
بدنهم میان منافقان و مؤمنان بسو رود و بگوید چون با در شهر گویند نیز اعراض است که با بفرزاد که باشد که مؤمنان در آن در آیند با طئه
داخل آن که مؤمنان در آن باشند چنانکه در آنجا در و در جمل بود زیرا که بائی هفت باشد و ظاهر هر دو خارج آن که منافقان باشند نیز قبل از آنکه
از مردمان جدا باشد زیرا که مردمان در آنجا باشد منافقان چون باز پس نکرند نور ببینند با در توجه مؤمنان کردند و نور را می بینند میان خود و
ایشان حاضر شده از نیز در آنجا گویند مؤمنان ببینند که در آنجا از آن متوجه در این چنانکه بلیسی نیاید و تمام بنوا نشانند ایشان را از بلند با
تضرع و زاری که ای مؤمنان **لَا تَكْفُرُوا** ای بنویسید شما در دنیا که نجاعت شما نماز میکردید و بمواقفت شمار و زود میداشتیم و با شما مانده
و مشاوره میکردید **فَالْوَالِیُّ** گویند مؤمنان در این ظاهر با ما بودید و **لَكِنَّكُمْ كَفَرْتُمْ** و لیکن شما در محنت گفتید ای فاسق که نسبتها خود را
تفاق و ترصیعتم و انشاد و انشاد مضامین میامیکشید بد که در محمل و مؤمنان فرود آید و از بسبب و شکند و در بدین بینیم و غیر آنرا **الْاَقْبَابُ**
و بفریفت شما از روزها یعنی امتهاد و در دراز که آن متولد عمر است یا غیر آن یا امید و نوع مقصود اهل ایمان در پیش گرفتید یعنی در کتاب با ایزاد
شما از فریب خود کردید بسبب از احوال غمناک غافل شده اما **لِيُغَيِّرَ اللَّهُ** در دل گرفتید **حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ** تا وقتیکه نیاید حکم خدا تبصره
شما یا بعد از شما یا آنکه خدا در نصرت همه و غلبه در بر سایر ایمان و **عَسَىٰ كُمْ** یا الله و فریب شما از خدا یعنی با آنکه خدا حکم و در راست و عدل
شما نکرده شما از فریب کردید در خدا **لَا تُغْرِبُوا** شیطان فریب است از و این است که در روز حشر با شما خود و عظم میفرمود و در آنجا خطها بر نیز
کشید بعد از آن یک خط دیگر بر سر خط کشید فرمود که میاید که این چیست گفتند نه یاد رسول الله فرمود این خطها مثل از و شما فرزند آدم است و این
خط دیگر مکتب که بر شما واقع شود که مالی و **مَتَاعًا** ایضا باطل است از حقیقتا میفرماید که **عَسَىٰ كُمْ** یا الله **فَالْوَالِیُّ** فر فریب نشو و **مَنْ**
از شما ای منافقان **فَدَيْتُمْ** چه چیزی که خدا خود بکشند تا از خدا بفریبید و **لَا مِنْ** **الدِّينِ** کفر و او نه از کسانی که نکرده اند ظاهر باطن ما و نیز **لَا**
بجا ایشان و شما همه نشد و رزق است همی این آتش مولی که **سَرَّ** او در نیست شما از **وَالْوَالِیُّ** فریبید با او کشتیست آتش خدا کشف کننده که مولی یعنی
اولی و خلیست گویند مولی یعنی آتش بود و خدا شما است فریب آن مرد قبی نامرست مرایشان در نشا انور و در آنکه در وقت با وجود
فرج و فتنه همگام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از آنکه از که بعد از آنکه در مدینه هجرت کردند مال بسیار ایشان رسید و ثمن ایشان فراخ گشت و شوق
ان شده آثار نور و قصود در وظایف عباد ایشان ظاهر گشت یه امد که **وَالْوَالِیُّ** یا در وقت نیامد **لَكِنَّ بَعْضَ الْمُتَّقِينَ** از آن که در دنیا
فَلَوْ بَدَّ بلکه بر ستم شود در ها ایشان **لَكِنَّ** الله **بِمَا** یاد کردن حکم یعنی بری آنچه خدا را یاد کند از مواظبت و **مَنَازِلَ** و آنچه فرستاده خدای
مِنْ **الْحَقِّ** از کلام حق و صدق قول است که **مَنْ** وضوح میان اصحاب پیدا شد این آیه تا شد از آنجا که فریب است که حقیقتا بعد از سوره سا از نزل
قرآن در صحابه **فَسَأَلُوا** یافت ایشان را این آیه معاتب ساخت و گویند در شان منافقانست یعنی با او وقت نشد تا آنکه بر بیان ایمان آورده اند که
ایشان سرسکا و شوخیا و صراحتا در عهد تمام آورده اند که فضیلت عباد کرده زن بود و خجارت از دست و بندگان ملا بودند و چنان با و نداشتند و **عِبَادَ**
او که نیک بود که او را بسیار دوست میداشت شبیه خواست که نزد او رود و از اهلای نام بر آید از آن سزا و از وی شنید که یکی از بزرگواران **مَنْ** **لَا**
انوارا ان فضیلت چون یاد بشنید گفت بلی یا اهل حق وقت آن آمد که دل منم شوق و ترساکار کردم پس بسیار گریست و باز گشت و در خرابی رفت که چنانکه
از کاروان ایجادید که با هم می گفتند که مشب بیدار باشید که فضیلت بد و اهنست مباد که راه رفتی کرد فضیلت با نفس شریکین که خا و خدا چگونه
از نورها نمانند پس تو بر کرد و با خود گفت ما ندانم باشد مجاور منهل محرم باشد و بعد از آن نواز داد که ای قوم فضیلت عباد منم از من مرستند که من تو بر کردم در
آنچه پیش از مردم بودم چنان شدم پس همه زلف و خجالت او شد ز جمله اهل اولیا گشت و **لَا يَكُونُوا** او وقت نیامد مؤمنان را که باشند **كَالَّذِينَ**
الْوَالِیُّ مانند آنکه داده شد **لَكِنَّ** کما **مِنْ** قبل ایشان نیز یعنی چون شوخ و مضاد میباشند که ایشان را نوبه و اخیل داده بودند **بَعْدَ**

سورة الحديد

وَتَأْتِيهِمْ قَطَاةٌ عَلَيْهِمْ الْأَعْيُنُ يَرَوْنَ فِيهَا كِسْفَ النُّجُومِ... وَتَأْتِيهِمْ قَطَاةٌ عَلَيْهِمْ الْأَعْيُنُ يَرَوْنَ فِيهَا كِسْفَ النُّجُومِ... وَتَأْتِيهِمْ قَطَاةٌ عَلَيْهِمْ الْأَعْيُنُ يَرَوْنَ فِيهَا كِسْفَ النُّجُومِ...

سورة الحديد

وَتَأْتِيهِمْ قَطَاةٌ عَلَيْهِمْ الْأَعْيُنُ يَرَوْنَ فِيهَا كِسْفَ النُّجُومِ... وَتَأْتِيهِمْ قَطَاةٌ عَلَيْهِمْ الْأَعْيُنُ يَرَوْنَ فِيهَا كِسْفَ النُّجُومِ... وَتَأْتِيهِمْ قَطَاةٌ عَلَيْهِمْ الْأَعْيُنُ يَرَوْنَ فِيهَا كِسْفَ النُّجُومِ...

فرج هم در سجده مبدل کرد و در دنیا ان لازم فرمود و در دنیا ان نکات را چون شرازه آتش با بود شور و نیست که امیر المؤمنین علی غایب است و گفت با عباد
 بجز دنیا هم بخورد که جمله لذات دنیا نشانی است معلوم و مشهور و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشهور و شریفترین مطهر و ما غسل است آن تکرار است و
 بهرین مشرفان است جمله حیوانات در آن شریکند و بهرین مشهور ما مشناس است و آن خون اوست و بیابان مرکوب است و آن که در مطهر است
 و نفیس ترین ملبوس است و آن تیندا که است معطر فواید منکوحات و آن احوال بجای اوست و بجای بول دیگر و چون
 لذات دنیا صیغه بر این امور خبیثه است پس معلوم است که قدر و خطر آن کجا باشد در خبر است که در وقت و رسوم یا جوی یا صحابه نیز غایب کرده بگفته
 که متورم و متعمر شده بود و در کادراه انسان را فرمود که بگفته که این را بددی بخورد کنند با دسوی الله او در دنیا یکدیگ می خورد و زید کون که مرده
 کند بد و اما سید که در بددی بخورد که دنیا در خدا بیجا حقیر از این نیز غایب است امیر المؤمنین را گفتند که ما را صفتی نیاید که فرمود
 که دنیا اولش که است میان شرم و لذت و آخرش تا تیر سبید گفته که دنیا چون عمر نیست که در دنیا او بخورد هر نفسی که در دنیا است
 در دنیا ای دنیا سرعت زوال آن از پیش فرمود که مثل دنیا گمشدگی است مانند باران است که زمین گشته ببارد و پنجهها که در او است و در دنیا
 راست با استند بجهت نظارت و طرز است که اگر آن شکفت و در مزاج آن است با فرود آید شد با دان یعنی آنچه در سنه شد از بیان بیجا است
 آن گیاهها که در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 ضایع در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 فکر خود را مضمون میدارد و در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 شرم طبعی پس خشک کرد و بیکی از آن است که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 بنا بر این است متلاش و بیرون آید و در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 دیگر که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 باشند و از حق فراموش کرده باشند و مغرور و در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 حق را که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 فریبند که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 نیز در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 غرور و موتی است که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 پیشه که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 شود من که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 و مسافرت کردن صفا قل بیکر اول اسلی گفته که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 است و حجتی عرضها و پیشه که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 سازند و بیکدیگر وصل کنند هر گاه عرضان باین مشابه باشد پس طول آن در چشم مرتبه باشد چون برای آنکه هفتاد ساله باشد و در دنیا
 آن بانکه عرضان چون عرضان و در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 خواسته فرار بار فرار که هر سال بپوشد مناجات کرد که خدا بیشتر کرده اما یا کذا شد و حور از چشم خود را از او که روح الله چرا حجت
 میدوی خود را در مناجات بخدا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 از مؤمنان اعتدالت ماده کرده شد است از طبعش که باین صفت منصف است و در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 آنچه موعود شده است از رحمت و مغفرت فضل الله فضل خدا است که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 آن شده باشد بر سبیل عدل و خدا بود لیکن فضل خود زیاده است و در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 خدا چه او بماند اگر ما از انبیا است که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 میدهند از اینها خود را میکشند هر که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 رسیدن من صیغه است و هیچ صیغه پیدا در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 و در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 آن نیز هم پیش از آنکه بیاوریم نفسها را باز من را با مصیبت تا اهل که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 میداند آن ذلالت بدان سبب است که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا
 از عدت عدل و اگر چه شوار است بر عباد و بر عباد تا در دنیا که در دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمنان هر چه که مشاهده میکنند در آن مشغول میشوند و در دنیا

الحديد

بجز خون شده باشد اما از مال و از زان و غایت صحت و سایر مال و مسافر و لا در حقا و اوقاتان نکریدیم اینها را با خود از شما از هم نکرید
 چه فرکه عالی باشد باینکه در اند و او را فریبست نه فرج او را نصبتای نهم برافشا شود و نیم آن فرخاند و نازان بنیشت و همچنین که دانش که این از او
 فوئ شده عوض آن بر خدا واجبست که در دنیا و اخرت باور سنان بخزند و خواهد شد و از کار باشد باینکه بنیست که باور سنان بخزند و خواهد شد و از کار باشد باینکه بنیست که باور سنان بخزند
 و ایضا حقوق واجب از آن فرخاند خواهد شد باینکه این نعمت از شما صفت است اول حسن خلق و دیگر که وجود و عدم دنیا از شما و یکسانست و مسالمت
 و حسن مفاد آن و نراج که از اشیای منوطه فلند از مسلوب خواهد بود و بنیست از شما صفت است اول دنیا و اخرت ان بجهت عدم فرج بود
 ان و عدم حزن بعد از حیرت بقیه انترق بجهت آنکه در سید و صفا و نوا و ایست که خالیست از نواقص و بنیست که تمام انصاف از خدا را با سعاد دنیا از
 امید الوهین مرفیست که فرکه باین نیکان کند هر نیر و عد و اجر و طرقت ان فرا کرد یعنی زاهد نام شود و نام دین انعا بدین نیر زود که در ذرع و نیرین
 که بوعثت زهد است مندرج است در این که لیکلاسوا و از نام جعفر صانی مرفیست که ای فرزند از من چنانکه با شوکر که شاد که اندم توان باز
 نیارد و چنانکه پیش از این بود از نو باز ند از منیت بر سید گفت در بعضی اصحابی سید که شران بدیدم که مرید بودند و چنانکه استیام
 بر سید که این شران که است گفت این مرد را که بران پشته نشسته بشیم میساید نیز آوردم و گفتیم این مهر شران از ان توبه گفت بنام من بودند که پیش
 چه شنید گفت آنکه که ایشان را داده بود باز گرفت حسین بن فضل گفت خدا خلقا را از این بی نیستی فرموده باینکه هر که میفوت شد از هر که بود و هر که
 نباشد دست فرود بدارند و بعضا خدا خود رسند شوند چون حب جاه و مغر و شد خطا از دنیا و خوشحال شد بمناج ان مهر افتاد و نگرفت
 بدین خصا و نه است از اینجهت بعد از این میفرماید که واللّه لا یحبّ خدا دوست میدارد که کلّ خوشحال هر متکبر بر آن که نیت دنیا بر بکر
 تقارن کند خود را و نازند از دنیا بکر و افرا و چون محبت مال و عظم او در عیون مستلزم بخل است از حقوق واجب از این جهت میفرماید
 الذین یبخلون بفق خدا دوست میدارد از آنرا که با وجود دنیا داری و محبت جمعیت استیاد نبوی بخل میکنند اما از راه خدا و راه خدا صفت
 میکنند و یامرؤن الناس با وجود بخل خود را میگویند و ما انرا با بخل بخل کردن و من یتول و فرکه دیگر تا اهل انفاق اموال در حق
 مفر و ضرا عرض نماید امر و نواهی الهی و باز نه اینست از عملی شدن باین و خوشحال گشتن بر وجود نعم عاجله و تکریم بخل و در بین جنبان
 و یتو فان الله هو العقی بهد شنید که خدا بیجا الوست نبیا از ذر و انفاق الجمیل سئو شده شد از ذر و ضفا که نوی و اخرص مرد ما و از اخر
 نکند بعد از این بخل و تکریم ان اطف خود میکنند بر بندگان بقوله لقد انزلنا بسببنا الذین یؤسفون انفسهم انفسهم انفسهم انفسهم
 یعنی ملائکه را بر غیرین بالیقینات و بجهت ادرش بر خدا نیت مایا با معجزات هو بالبرضد دعوی نبوت یا با شریح واضح و دلالات با فر و کزنا
 مع هم الکتاب و فر فرستاد بر ایشان کتابها را با ان حق و باطل متبیین شو و ثواب از خطا عقبر کرد در منصف احکام حلال و حرام بود چون
 نور بود بخل و طرقت و المیزان و نیز فر فرستاد بر ایشان از ذر و یقوم الناس با نام شوند در نما یا الفیصل بعد عن ان نوره حقوق کنند
 یکدیگر در وقت معاملات و در ان میزان در نما نوح بود چنانکه در ذر و این امله که جبرئیل میفرماید از انسان فرود آورد و بوح داد و فر فر فرود آمد
 کن که ان اشیاء وزن کنند از وقت ان نشان ظنی واقع شود و بعد از آنکه تمام نمایند در بعضی مراد بان عدالت که سبب نظام امواست با مراد از قول
 امر است بقیام نمون بر از که مستدعی استیفا حقوق مردم داشت و انزلنا الحکیم و فر فرستاد بر انرا از ان عباس و اینست که
 آدم از طشت بدینا آمد سینه را هن با او بود انبر بیتک سندان و نیز بعضی دیگر پنج چیز است سندان و انبر و کاز بزرگ و سوزن و پیکان
 مسوا و حضرت رسالت در و این که خدا بیجا چنانچه بر یک از اسباب من فرستاد انش و منک و ان و نیز بعضی از اینها یعنی هیهات انست یعنی مهیاسا
 از برای دنیا انرا چنانچه با اسسک یک در ان کار از انصبت چنانکه در کار زار و بکاید از او سنان خواهد برای نفع دشمن چون سنا و نیز ان
 و خیر سیکان و امثال آن و خواه برای حفظ نفس زده و خود و جوش غیران بیشتر مغسرت برزند که مرد باین شمشیر است و در تفیل هل البیتا که مرد از او
 التفاد است که از برای سوا از ان نشان منزل گشت و حضرت با میر الوهین داد تا بان با دشمنان خدا مثال نمیکرد و در ذر و ابی انست که پیغمبر خوبی در سنا
 در خط بگرفت و با میر الوهین داد و فرمود که بان بجهت ان چون در دست گرفت بیف و در سر شد بان بجهت انکه و دشمنان خدا را مینکشا حاصل که در ان
 اهنت مثال شدید با دشمنان خدا و منافق الناس و منافق الناس و منافق الناس و منافق الناس و منافق الناس و منافق الناس و منافق الناس و منافق الناس
 در او دخل نداد و معظم نفع او است که کفار از ان شمشیر سلسلک هر سانسند حاصل که حقیقتا از سال و سل فر توان حق باطل متمیز کرد و فر از
 فرستانا معاملات و وزن بر نفع دانسته فضل با یک هن فرستاد انرا اعدا بن منجر کردن نفع کلی از ان مسلمانان و سد و لیعلم الله ان اولی ان
 فیض لا انکس را که نظر مند شد باین و از او رسد که و یاد میکند فرستاد ان خود را با استعمال اسلحه در جهای حین ما علم او تعلق کرد بوجود معلوم
 وی و ظاهر کرد بر وجود که نظر پیغمبر هد با الخیبت حال غیب بودن پیغمبر نفع و در وقتیکه پیغمبر حاضر باشد خواه حاضر باشد یا
 نظر دین کنند و در یاد پیغمبر کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در خصوص پیغمبر مذکوری بنما زید و دعوتت دارد و میدان کار نیستند یا مؤمنان
 خدا و پیغمبر میدهند و خالیست که با ایل عقابیه نقلیه تصدیق نموده اند و بخدا نیت خدا بدین مشاهده انرا ان الله قوی بدینست که خدا توان
 برهان کردن شمشیر حق غالب بر همه بکر و فرما و الحیا انصرت هیچ تا سر نداد و در هر جهای بجهت نشد که نامند کان بان شفع شوند مستوجب
 ذمی کردند در امتثال و در ان و چون نوح و ابراهیم فضل نبیا بودند از خیل آنکه بد در پیغمبرند جمله انبیا از ایشان پیدا شده اند از اینجهت سید
 از ذکر انسال سل علی الاجال بنحسین بن کریشان نموده فرمود که لقد انزلنا و بجهت ان که فرستادیم کو حانوح بنی نایب که بر همه در هم

خون

با برتری و جلالا و کبریا نیدیم بجه بودیم نهادی در حق درینها آمدنشان از ایشان التبتون لا یغیر ببطریق و الکتاب کانی که
نامزد ایشان بود قنیم پس بعضی از ذریه ایشان یا بعضی از ایشان نوح و ابراهیم مهتمند و اما با فلک انداز طریق خویش کردند با نبیا و کتب ایشان
و کثیر فیهم و بسیار از ایشان فاسقون بودند و فلک انداز طریق خویش نکریدند و کتب و رسالتم قعینا پس ازین در او دیدیم علی آثارهم
بر عقاب نوح و ابراهیم و ام ایضا و با برتری نوح و ابراهیم و نبینان که معاصر ایشان بودند بر سید ما فرستادگان خود را یعنی ازین نوح و موسی و صالح زاد
از عقب ابراهیم سفیر و سفیر و بعضی از یوسف و قعینا ازین در او دیدیم و کتب ازین تمام کردیم انبیا فی سبیل یا بعضی ازین نوح و ابراهیم
که پسر یوسف و انبیا از الانجیل و عطا کردیم در کتاب انجیل و جعلنا و کردیم بیعی و وضع فرمودیم و قالوا لکن اتبعوا لای
تا که پیروی کردند عیسی را یعنی خوارتین با رافه مهران و مرجع و بخشایش از یکدیگر یعنی مشفق مهربان گردانیدیم بنا بر او خواص عیسی
بر یکدیگر با نوجوه که ایشان را با نام او گردانیدیم و مرغیب نشان نمودیم در آن بوجد ثواب با خلق آن فرمودید در دنیا و دنیاویته
و غیرتور همانند با انبیا عوها بنو در او دیدند پیدا کردند از سر و سرور و عیبها کینند که در سکاره بر همین کاری و دنیاوی و سید باشد
از عیب خویش خشیت و زهبا چون صبغه منبغه است یعنی کمال خشیت است و عبادت و راضد و انقطاع از مردم ما کتبنا ها علمیم
نوشته بودیم و فرض نکرده بودیم در همانیت بر ایشان بلکه ایشان لازم نفس خود ساختند و در دنیا و دنیاویته همانند عبادت و لازم خود ساختند و سبب
بود که بعضی از کتب عیسی بعد از نوح عیسی است و احکام انجیل با داشته که فرشتند و صاحب ایشان فرود که جبارت بعد از نوح عیسی بر ایشان
منتهی شدند که با ایشان در مقام محاوره معانله در آمدند و بسیار از ایشان انجیل رسانیدند تا آنکه که باقی ماندند در کومه ما من فرشتگان
و با خلوص نیت و بیانات و بیانات ایشان نمودند مشقها و دریا صفتها و ازین مطعوم و مشرب و لباس و کتاج لازم خود ساختند حال آنکه ازین
رهبانیت بر ایشان فرض نشد بود الا ایغاء و حضور الی الذین انبیا ابدع کردند بجهت طلب خشود خدا عباد الله مستعد و این کتب
که در دروید سوغ خدا بود کتب که در انجیل و در همانیت بر ایشان چگونگی بود کتبم الله و در سوغ علم فرمودند از عیسی پیغمبر جهان و کرد نکشتا
مجازه و فسور و اشکارا کردند مؤمنان ایشان از آن که در دنیا و دنیاویته سحر کریمه بر ایشان نازل شد از اهل ایمان کشته کشند
معذری چند که مانند نکند بعبان خدا اشغال بینما ایمان باین خبر که تا عهد ازینا که عیسی و خلا داد است مشغول شود چون منعم شلم
بعضی از ایمان آوردند یعنی من کافر شدند چنانکه میفرماید قاتل عوها پس دعایت نکرند نگاه نداشتند همه ایشان رهبانیت با حق و عبادت
همچنانکه سزاوار نگاهداشتن بود بلکه تثلیث فائل کشته عهد و فراتر منکر شدند و اندکی از ایشان از منج متاسیح منحرف شده حضرت سالت
دادند یا گفتند بر و اسلام آوردند بشف متابع سید نام علیه الصلوة والسلام سرور از کشند و گویند معنی است که نهان کرد در رهبانیت
کرده بودند دعایت نکرند و نایان نموند بلکه در آن تقصیر کردند تا آنکه نشاندند متعوی قول اول و کسالتی که در حق ایشان میفرماید که قاتلنا
ان من آمنوا پس ازین آثار که ایمان آوردند بودند هم از ساحت همانان حضرت رسالت اجر هم فراد ایشان که مشوب بسیار کرامت ایشان داد
و کثیر فیهم و بسیار از ایشان فاسقون بیرون آمدند از ذریه ایمان و نیز از این مسعود و انیت که در دروید سوغ فرمود این مسعود
جایعت که پیش از شما بودند بنماورد و فرشتند فرزند از ایشان ناسخ شدند و باقی هالك یکی از ان فرقه بودند که با جبارت معانله کردند درین
و فرقه دیگر آنها بودند که طاقت نداشتند در بلاد منتشر شدند و منسوب کشند ایشانند که خفتند در شان ایشان فرمود که در رهبانیت عوها
الح بعد از ان فرمود هر که من ایمان آورد و تصدیق من نمود و تابع من شد حق دعایت رهبانیت کرده و هر که ایمان نیاورد از جمله هالكان و خاصر است پس ازین
لا رهبانیت الاسلام در دین اسلام رهبانیت نیست بلکه رهبانیت است چنانچه در روز اول نماز و زکوة و حج و تکبیر گفتن به بلند بهادر و عین امام
بهذا احوال خراب میکند باهل کباب که ایمان آورده بودند میفرماید یا ایها الدین امنوا انی انما که در دیده ابدی سولان کن شده تقوا
الله بر سید از خدای امینوا بر سوله ایمان آورید بفرستاده او که محبت او نکر تا بدند شما را کفایت من جسد در نصیب بخشایش
خبر یکی ایمان با نبیا بکر که کن شده اند و دیگری ایمان بجهل و جعل لکن و تا بکر داد یعنی مقرب کند که شما نور انمشون بر روشن
که در بدین و بر هر یک بکر دید بیست سید یعفر لکن و تا بیا مری شما کاهان سابقه شما از کفر معا و الله شعور و خدای از نهان
است مؤمنان را و حیم مهران بر ایشان و در تفصیل فل البیت و زده است که مراد بکلمین حسین اند بنور علی از سیدنا لب یعنی ایمان او بندگما
در سول خدا را او سیدنا نه شفاعت حسن و حسین گرفت فرماید بنو علی بر سیدنا ابی نصر ط بکر زیدار سفید از خیر مردم است که حضرت رسول جعفر
ایضا در معناد سوانجانب مجاشه فرستاده تا او را بدین اسلام بشودند جعفر بن ابی طالب و او را بدین اسلام مرغیب و وی اجابت کرده مسلمان شد
چهل کس از اهل مملکت او که اسلام آورده بودند از او اذن طلبید که بشرف صحبت حضرت زین العابدین ایشانرا اذن داد و با جعفر بن ابی طالب
در وینکه حضرت جبرئیل احد مشغول بود و چون فرج صاحب اصحاب و فلذ سبب انان ایشانرا مشاهده کردند از جانب اذن طلبیدند که از جهت
گفتند موال خود را آورده بمسلمانان مرف نمایند حضرت تخصصا ایشان نمود و معاذت نمودند موال خود را آورده بمسلمانان فسمعت نود خطما
روایت ایشان از فرستاده که الدین ایضا هم الکتاب تا انحرس کف و اهل کباب بعد از اسماعیل بنون ابراهیم مخر کردند اهل اسلام که هر که ایمان بکتابها
و کتاب شمارد او را بدین است یا آنکه ایمان بکتاب شمارد او را بدین است یا آنکه ایمان بکتاب شمارد او را بدین است یا آنکه ایمان بکتاب شمارد
نکه حاجت زین و فضل است ما شیم حقیقا ایر فرستاده که ای کسانیکه ایمان آورده اند از خدا بر سید و در ایمان آوردن بجهت نایب قدم با نبیا

المجادله

تا خدا شاهد خدا نچه وعده داده است بشما و بنوعی اهل کتاب از غنای کفایتی بجز خورشید و کس از او ایشان بگردانند نیز که شما مثل ایشانید و در قول
نفرین احدی من سله تجدان فرمودی اهل کتاب یعنی عدا مومنان را در بخش بود و مغفرت میدهد تا الله بداند اهل کتاب آن
بقره رون که بخوبی و بپس دادند پسند علی شیعی من فضیل الله بر چیزی از فضل خدا یعنی از آن که آنها که از برای مؤمنانند که در شد بدان فاد
نشوند زیرا که در سیدک باین که آنها فرغ ایمانست بسید کایان و ایشان باین معنی استند نشدند از این خطیبان محروم باشند آن لفضل
و بدانند که بدین معنی که از این امر و ثواب بیدار الله بدست تدنی خداست یونیسید بسید خدا را من لیسأ و هر که از این معنی استند و بدانند
بنیاید و الله و الففضل العظیم و خدای خداوند فضل بکست یعنی مالک تمام نیست حکما ما لا کلام که فراد بسیدک بخوانم و از جمله
منقولست که اهل کتاب میکنند که بزرگ شده که بغیری پیدا شود که حد زدن است با آنها را قطع کند زعم ایشان آن بود که این بغیری از ایشان باشد
چون از میا عرب بدیدام در حد بزرگ بوی ایمان نیارزدند حقیقتا ایسلا یعنی فرستاد که یعنی باید اند که کرامت نبوت محمد صلی الله علیه
بمحمد صلی الله علیه و آله اختصاص یافته در حد زدن ایشان نیست که مدعا ایشان باشد همد سور المجادله یعنی وعشیر من الذین کتب
از بغیر خدا صلی الله علیه و آله و آیت کند که هر که سوره المجادله تلاوت کند و نامه اعمال او ثابت کند که در حق خدا است هیچ کس از او با تو نشد
و با او مجادله نتواند نمود در چشم مردم معتبر شود فریاد است که چون حقیقتا سوره المجادله تلاوت کردی که فضل خود برینا کان مشاع این سوره
بسیا فضل خود در جانب حق و فرمود که بفرستاد الله الرحمن الرحیم آورده اند که در هر مخرجه مذکوره که از انصاف بود و از قوم حرج نماز میکند و در حق
انجم بود شوهرش و سخن صامت که بر ادعای او بود در حال وقوع و سب و دو او نگاه میکرد شوهر او غایب شد چنانچه از غایب شد خواست که با او
خود کند بی جهت لایق و انصاف مشاع نمود او س چون از خفت عقل خالی نبود از این معنی در غضبش بود گفتند عمل کله ای یوم من خیر مما
در معنی و این را ظنها گویند مگر من مثلت نا و نهی که کفایت بد دهند در جاهلیت طلاق بظن او با او مع میبشاد و من بعد از این لفظ پشیمان شده خوله
گفتگان من چنانست که تو بر من حرام شد خوله گفت از شو خدا استقامت این معنی کن گفت مرخصا مانع میشوی خوله خود بجانب جناب نبوت مایا بد
در حدیث کاتبه سر حضرت میشت گفت یا رسول الله او سخن صامت و نهی که مرابح خود در میان دو جوان بودم و خداوند مال و عیال بسیار و الحال که ما
مرا خورده و فرزند بسیار از من آورده و صبح جوانی من شب پیری مبتدل شد و اهل من از من فرزند مرا مثل ما در خود گردانید و من بمبتدل ام
که با فرزند خود چاره که اگر با او گذارم ضایع شوند و اگر بزدیم خودم نکند از من سبب جوع هلاک شوند حال از ظننا نادیم شده تمام شده و این
باب هیچ تدبیر هست که موجب جناع و مواسلت ما شود حضرت فرمود که همان بفرمود که هر که بر او حرام شد خوله از کثرت اطفال و خوردن ایشان معاد
اوس که مدت مدید اینس بود بنیاید جناس شد بگراده از پیغمبر عاده آن کلام مؤمنان جواب شنید گفت پس شکایت در و پیشه پیریشانی میکند
خود چندان عرض میکنم و سوره مؤظا شرح بر خدای پیغمبر دوباره مؤمن فرستاده فرمود که گفته بزرگانی گفت شکایت نامه در شد حال و نهالی خود
بند از مع میکنم پس دو نیاز با همان کرده گفت اللهم انی شکوا الیک فافعل و زحمت فافعل علی سائینک ما فی غلامی و زحمتی یعنی با خدا باید در پیشه میکند
و پیریشانی من نظر کن و آنچه صلاح و زحمت منست بر بغیر خود ما جنابنا ای میگویند عایشه سر سوسینشترین دیگر با و لا گفت یا رسول الله در کاد من بگری
کن و بر حال من می نمای عایشه گفت مجادله و الحاح کو ماه کن که در حق رسول نازل گشته علامت حق حضرتان بوده که در وقت ماندن خواب و زحمت من میشد
چون عایشه بنهر سر حضرت بشد با خود آمد خوله را گفت که شوهر خود را حاضر کن بعد از آن این جنابان فلان فرمود که قد سمع الله تعالی و که شود
قول المجادله قول التزم را که مجادله میکنم با توفی و زوجه را در کار بار شوهر خود و گفت که ای الله و شکایت خود را بر بنیاید است مجادله
و الله یسمع و خدا بیجا میشوید و کلام حجت کلام شما و مبالغه در خطاب یعنی باز کرد ایندن سخن بگوید جواب بگوید که گفتن در باب لفظها
که تو میکنی بان زن که بر شوهر خود خدای میکند که مرطالان نداده ان الله سمیع بدرسیتکه خدا شو است حال مرد ما را خصم بنیاید اجول پش
مردیست که چون ضایفه از بر بشید گفت بزرگو او خدا همک هیچ دوزی بر پوشید نیست تجدان در حکم ظهار بغیر میاید که الذین یظاهرون
فیکم انما که ظهار است از شما من بنیاید از زنان خود یعنی بزین خود گویند که تو من چون پشته ناد زنی ما فن اعشاریم بنیاید زنان در
حقیقت ما در آن ایشان آنها هم بنیاید ما در آن ایشان لا الذین و لذین هم مکرر ناینکه زاده اند ایشان را پس در صورت مشابه ایشان بنیاید
مکرر ناینکه خدا بیجا ماطی ایشان کرد ایند و اواج بقی بر ضعیف بن شبیه من کوزه در وجه ما در عیاشی و آنهم و بدرسیتکه زبان ظننا کویند لایقون
هر بنیاید میگویند مکرر این القول نکار کرد و شاع از سخن یعنی سخن نا شناخت و ما را اندر در شرع چه حکام شرعیست مکرر است و در و در و دعا ملک
مخوف از حق زیرا که هر که در وجه ما در بنیاید ان الله یبدر سببک هل العفو مرتبه عفو کنند است مکرر کما همان توبه کنند کان و از این قول عفو در مرد
مرا بشما را با چاره که کفایت و حکام متعلقه در این باب مسائل منفرقه این حواله بمنع الضمان است یعنی از بنیاید کما ظهار بنیاید حکم منیر باید
و آذین یظاهرون و انانکه در جاهلیت عادت ایشان بود که باشد که ظاهر کرده باشند من بنیاید از زنان خود پس از قطع نمایند با سلام
هم یعودون پس بعد از آن باز کردند ما فاولوا بوجیه گفته اند یعنی باز دیگر از احاده نمایند در زمان اسلام قهر بر کعبه پس بر ایشان است
ازاد کردن بنیاید و میتواند بود که مرد با آذین اهل ایمان باشند مرد بعد رجوع باشند بان بزرگه مذکوره و معنی اینکه مؤمنان بنیاید که ظاهر کنند
و بعد از آن باز کردند بنیاید و اولاد آن قول مفضی آن بود و بنقض آن میل نمایند پس بر ایشان است ازاد کردن بنیاید و معنی ما میاید که مرد بعد
ازاد و طی است از نظر قول ظهار و هیچکدام جایز نیست مکرر از کفاره و جمیع حکما ما میاید بشرط ایمان دزدان بنیاید یا در حکم ایمان و اطفالنا

منب

المخارج

موتش یا فلان یا شمیر و آنحضرت در جواب فرمود که علی که در روز شنبه حضرت آمدند نهی که نشدند عایشه بشنید گفت چنانچه در روز و خصوصاً
از وقت خدا بجز گفتی عایشه باشد با او و نمزم که خدا در تو دوست میدارد و عایشه گفت یا رسول الله مگر بشنیدم که خدا گفته است و آنرا که دوستی
که در کرم سخن ایشان را ایشان کلام من در باب ایشان است چنانچه این فرمودند که و از اجازت در بیرون بیاید و چون بشو و چو ک
تحت کونیند ترا میا که بحیات به الله با بجز یک بخت نکند ترا بان خدا یعنی خدا ترا گفت سلام علی عباده الذين صلبوا و انشأوا کونینا
علیک و یقولون فی أنفسهم و میگویند در میان یکدیگر که لولا بعثنا الله بر ادب الله جرح ادب می کند خدا ما را ایمان قول ما غنم کونیند
پس بر او حق تعالی در جواب ایشان فرماید که حسبهم جهنم بدل است ایشان را در روز از برای عذاب بصلوا علیا در این روز و نفس
المحصیر پس بد جانها در روز جهنم انواع عذابها است بعد از آن مؤمنان را از این طرف می بینند که یا ایها الذین امنوا انکم سابق
که پیدا اید از انما جیم چون از کونیند با یکدیگر فدا نشدند چو ایس را گویند یا الاثر و العنان بکاه و صدا و معصیت
الرسول و بنا فرمان رسول چنانکه مؤمنان و جهودان یکدیگر کونیند و منا جویا لیا المتقون در از کونیند بیکو کار و بر کونیند
اینهمه خیر مؤمنان نباشد موجب معصیت رسول نباشد و تقوا الله و تبرید از عذاب خدای در هر کاری که کند الله انما انشأ الله
تحتشرون بسوار حشر کرده خواهند شد شما را بر که در عا جزا خواهد داد ائمتنا الجوی خیر نیست که ان در گفتن و انهم در بندگی من الشیطان
از سوسه شیطان است که انرا در نظر شما میارند شما از این میزداد و سوسه میکند لیکن الذین امنوا انهم کونیند مؤمنان و اولین
و نیست شیطان یا انما جی انما یضارهم شیطان و سوسه میکند ایشان را لیا الذین یکرهون عذاب الله مکرهین ان عذابهم عظیم و کونیند مؤمنان
با ناری خود ایشان رسد موجب جزا دارند و مؤمنان شود و کونیند ان یمن علم است و علی الله و می خدا الله در غیر اولیو کمال التوب
پس باید که توکل کنند مؤمنان و هم خورد را بجز کونیند و در کونیند جهنم و منافق که در این انما جی انما یضارهم شیطان و سوسه میکند
که هرگاه شما سر کس را بشید باید که از ان کونیند بدین معنا خود که شخصی بهین است چه موجب جزا دارند او نیست و اگر چه با ایشان کونیند
از فساد نعلست که در و جمع شود در صفه مسجد نشسته بود در آنجا چند نفر و سفت نداشتند چو او را عمل بد که در جمله ایشان تا شب پس تو بچشم حشر
اعدند گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته حضرت جواب داد و چون جا خالی دیدند در مناسبت مسجد بی ایشان اندکس ایشان را
نداد و حضرت صحابه در انکو حرم داشتند فرمود که بر خیز ایما ان ایشان از روزگرافت نیز خواستند جدا دادند منافقان مهمل یا نه در این باب غا کما
گرفتند گفتند شما میگویند که صاحب ما عادت است حال آنکه جمع سابق را بر خیزانید و جامع کسبوا انما انشأ الله مخالف عدل است حضرت
استنوا پیغمبر خود که در آنکه که یا ایها الذین امنوا انکم سابقون ای کسانی که در پیداید خدا و رسول را و قبل لکم هرگاه که گفته شود شما را گفتن
المخالفس خای فرخ کیند از برای یکدیگر در دشمن خود مردانم جنت است و غاصم که عیاش خوانند و آنست برین و کونیند مراد که در آنست کونیند
مفاعد لایزال حاصل هرگاه که شما را کونیند که فرخ ستاید بجامه از کونیند و انما جی انما یضارهم شیطان و سوسه میکند مؤمنان و اولین
لکم ان کتابة کران خدا تبه عا بر شما در قبر برادر هشت نفرهای با و سفت یاد کما شاد امد شرح که در ان با از له نفسا و خیر نیز با هر جزا که در ان با از
نفسه داشتند باشد از مکان و روزی و شرح صد و غیرین و روزه اند که جامع در مجلس پیغمبر نیستند چون یکی از ایشان از امی می طلبیدند حق است که خیر
ایامد و از قبیل چون کونیند شما را ای هلا ایما انما انشأ الله خیرید فانشأ الله خیرید و در بعضی معانی کونیند که معنی ان است که چون با کونیند
که خیرید گنشا بید خاد جمع پس بر خیزید فرخ الله فایر از و خدا الذین امنوا انکم سابقون انما کونیند انما انشأ الله خیرید و انما کونیند
العلم انما کونیند که داد ان علم با حکام شیخ ایمان در جرات در جهنم بلند مرتبه انرا چند خیر من هر هل علم با انکه از چند مؤمنان کونیند یا در حق
ایشانست بر فرخ از قبیل و ملائکه و کینه و در سله خیریل و می کال کونیند چنین فرمود که فرخ الله للمؤمنین خصوصاً للمؤمنین در حق این بلند کردن بر ما
سوسانیکه با علم باشند پس مؤمن عال افضل باشد از مؤمن در علم از حضرت رسالت معلولست که فضل عال از غیر عال چون فضل ماه بدر شهر سار سار کا
زیر فرمود که در فضیلت سه کس از خصص شفاعت دهند انبیاء و علماء ابعدا از ان شهداء از ان حدیث نیز معلوم توان
که مدار العلیا افضل من دما الشهداء و نه فرمود که فضل عال از سایر مرتبه افضل من ان انی ان ایشان را در این مجلس در اینست که عفا و اقصی درجه
بر بالای و در جمیع مؤمنان که شاه در جهنم باشند سازه باشد و از ان در نظر است که حاضر شد در عا افضل است از هر کس که از ان و نیز
ابو عباس مگر است که سلیمان بن داود را خیر ساختند مع علم و ملک وی خیرا علم کرد پس بر که علم مال و ملک با و از انی داشتند و نوا مانه با حله
از حضرت نقل کرده که صلوا امیر سید ملائکه و جمیع اهل السما و زمین بر کسبیکه در منا انقام نیند عبا یا مو شرعیه و از امیر المؤمنین معلولست که علم
بدر است مال و نیز که علم تک باشد و توکم با شایان و در بین ان مؤمنولست و ضیفا قسیر الحبا در فیما لنا علم و لا علم و مان کان المال
یعنی غیر پس و ان العلم با و لا لیران در فضیلت علم انبیا کونیند که حقیقا خطا نیست مگر که در حق و در حق علم او کلام بعضی حکما است که خیر
در یابد انکس که علم از فوئ شود و چه چیز فوت کند انکس که علم او در یابد و الله بما تعملون و خدا با همه شما میکند از فعا و فعا و فعا و فعا
پس در این فوئ عمل بر خواهد داد از این عیاش معلولست که مردمان بسیار میزدند و میگردند و میگردند که موجب عذاب است که انکس که میگردند
بجهت گرفتن ایشان از برای صحابه در مجلس نبوی و از این خیریت نیز حضرت که امید داشته و اظهار ان مکرری حقیقا خواست که پیغمبر خود را از این مشتبه
و ملا بر هاندا ز ایند که یا ایها الذین امنوا انکم سابقون ای کسانی که ایمان آورده اید از انما جیم الرسول هرگاه خواهند که زاد کونیند رسول خدا

الحشر

خداوند ما را مقرر فرمود تا در دفع بلا در دوام و قاندر چون عبد الله رسول و منافقان این بشنیدند گفتند که ما چه کار کردیم و در دوام و قاندر
 فرمود که شما مقرر شد که کتب الله نوشته است خدا در لوح محفوظ و در او ثبت آنچه نموده که لا غلبه اننا ظاهربه غالب شوم و قاندر
 و فرستادگان من خلیفه خدا میباشند و حضرت داود اهل اسلام بر دشمنان آن الله بزرگوار است که خدا قوی توانا است بر ضرب ایگای خود و عزیز تر از شما
 در هر حال که خواهید که بر منع این نذر نثار داده اند که در وقت عبودیت رسول از سوی او رسیده و بقیه از این
 بازماند گفت یارسول الله در روزی تا این بقیه را ببرم و پدید نمودم تا با از خود رد و برگردم و صحبت از لشکر از لشکر پاک کرد حضرت فرمود چنین
 وی با از خود برد و خود آورد و فرمود گفت که این چیست گفت سوره و سوره خدا پناشام نازل از لشکر و نفاق پاک کرد گفت بر این اهل ما در وقت نثار و در
 بیایم صحت حال هر کس حضرت رسانید گفت یارسول الله بفرمانا که در شکر زاییم رسول فرمود و با او فرمودند از آن حقیقتا این را بفرمانا که خدا
 یعنی نشاید که شما این را با تبیسل است یعنی نباید که چنان تحصیل کنید که منع و مخالفت که شما فرمودید که مینکردند با الله و اهل
 و در دنیا است که ایشان یوازدون مؤد و در زند و در سینه کنند من خدا الله و رسول که کشتار که خلاف کنند با خدا و رسول و بینه هر که مؤمنان
 اهل کفر و نفاق و سایر اهل خلاف را دوست نداشتند و لو کافرا و اگر چه باشند از مخالفان خدا و رسولا تا آنکه بداند ایشان چو عبد الله رسول که
 در صد مثل بی رنج بود او و انبیا تا آنکه با ایشان اینچنین روزی پس خود عبد الرحمن را میبازد خود طایفه اینچنین که ایشان که وی محراب پسر و در او
 اینچنین هم یا برادران ایشان است که بر او خود عبیداد و روز واحد بقتل رسانید او و عیشر هم با خود نثار و اگر چه امر با باشند چون فرمودند صلی الله
 الله علیه و آله و سلم که از برای خود را افضل عینه شبیه رکن است و لشکر که در دهنه تا خدا در سینه نکند کتب نوشته است یعنی
 ثبت کرده و فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان بر سینله الطاق خود یا جمع کرده از انبیا و اولاد ان از خلاص دانستند و ایگای هم و تقویت کرده
 است و قوت داده ایشان از هر چه که در ایشان زند شود در رحمت یا ضربت مینهد از نزدیک خود و گویند که داده ایشان از عیشر نثار یا بیگانه از علم
 و در او در ایشان از در روز خشر چنانچه کجری در بلشیکه که بجای پیشوایان خود از بیگانه از ایشان از بیگانه از ایشان از بیگانه از ایشان از بیگانه از ایشان
 جاوند مانند کاندردان و رسول الله عنهم خوشنود خدا از ایشان اعمال ایشان را چندید و رضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدا بگریزید که
 وعد کرده است ایشان را و عقیبا اولثک خیرم الله انکره لشکر خدا و نامردین و بنده که ان خیر رب الله هم المفلحون بدانند که سپاهندای ایشانند
 دستکاران در دنیا و عقیبا اولثک خیرم الله انکره که در او پیغمبر در مناخه کند که بار خدا با سر بود که نیکیند خطایه مد که نیک چشم از حرام فرو بسته باشد
 ازا و اخلق و احد خرام کواه کرده باشد و در خود و از ما سوا الله پاک کرده که در نیک از جمله حرب منشد خدا و نثارش من الله لیسست بر که هیچ چیز در دین نثار
 نثار این نیست که در سینه کنند با دوستشان خدا و دشمنی گفتند با دشمنان از که ان قولی و باینست سوسم الحشر میگردانید ای اهل لای بن کتب از حضرت سنان و عیشر
 در این کرده که هر که سون الحشر فرزند کند هیچ چیز نثار از آن باشد و در و ذ و عرش و در کرب و لوح و علم و آسما و زمین الا که بر زمین او دهند و استغفار کنند
 و اگر در آن روز یاد داشت بفرماید شهادت کرده باشد و نیز از انحضرت فرمود است که هر که شیوه الحشر خود نثار حقیقتا کما هان که نشسته و ایگای او را بیامرز و اگر سون
 الرحمن و سون الحشر بخواند حقیقتا فرشته بخواند او فرستد که پاشا او و اهل بیت و اولاد او نماید ناد و رشود و بیاید دانست که حقیقتا اخم سوا الحما و الله
 فرمود که خیر لشیطان و خیر لله ان لا یح این سوا فرمود بفرموده از هر چه شیطان و فرمود که بیست و الله الخیر الرحمن سبحان الله که در و سپاسی یاد کرد
 حدیث را که مشجع جمع شتا و سنایش بر منش است هانی السوا و زمانی الارض یخدر و اسعاناها السنه از اجرام علویه و آنچه در زمینست ذاجسا سفلیه
 هوا لفرز الحکم او غلب کند کبر هر در حکم و فرمان صواب کار و راست کرد او در جمیع حالات او داده اند که حضرت رسول در سال چهارم از هر چه با خود
 خولس از جهت دید و در نماز که در عهد الحشر بود نثار خیر میباشند ایشانرا کشته بود و میبازد این بی نصیبی در وقت میبازد بی نصیبی عامر معاند و معاند
 بود حضرت در دینان و در غامری زایشا استعانه طلبید کنند سها و ملاحظه ما انک لو میباید در هر چه از فرمان و بیگانه با یکدیگر گفتند که از عهد ایشان
 پس در رویش که پیش بر و در خانه ایشانها بود سنگی بر بام بردند تا بر حضرت نکند الحال چیز بل الحشر که مرا خبر داد که دیدند و از انجا بر نثار است با اصحاب
 گفت که از ایام دیدن خود بیدار منبجست نمود و چون آن حضرت در کشته بفرمودند و طلب حضرت کردند و در انشای راه مردید ایگای که از مدینه
 مهابد احوال پیغمبر پرسیدند گفت در راه دیدم که مشوجه مدینه بود پس ایشان بیدار شدند پیغمبر ایشانرا از غنای بیرون اخیار فرمود و همچنان مسئله
 بشکل کعبه الشرف که در پیش بیضا از پیش بود در راه و با سلاک این سلام و سر کس از بی نحریت عا لیب کعبه از مدینه بیرون رفت و پیغمبر از عقبه و انشد از حجاج
 مدینه در موضعی نشست و اطاردان سیکت میمندان مسئله با در قفا حق و نیز یک نفر کعبه سپیدک یاران خود را بیجا حصا با شاند و کعبه او از داد و کعب
 جوانی که نوجبه کعبه گفت منم بر اردن و همچنان مسئله و وی برادر رضای کعب بود گفت یا ای اهل ام تا از خود می چند فرزند کم ههتا نمک می از ما مکتا
 صد نه میکند کعبه از داد که فرس میبندم مگر هر من عهد کند برای که در من آورد ام کعب در هاشمی صاد شد بود عروس چون صحرای میبند
 گفت همکنارم که بنزد او رو کعبه انعتاف بقول تا کرده است با این امد بخدا او معانفه کرد و با یکدیگر سخن میبکنند تا از قصه و در شدای عهد سر داد و نیز
 مثل کرده و فضای خود را از داد کعبه و از بر کشته عروس را از او از ایشان پیغمبر انحضرت باینکه از ایشان از خانه خود بیرون دیدند و چون انجا رسیدند
 او را مقبول یافتند انجمله با در قفا خود فراد نمود چون صبح بیدار خبر نثار کعب با حضرت رسانیدند سخا از پیغمبر شاد گشتند حضرت ایشانرا بجز
 انحضرت هر که در اصحابش نوجه انصوشدند خاصر لا حصوا انبیا کرند پیغمبر ایشان اعلام کرده که چون غنای شما ظاهر شد از دیار من بیرون و اگر ندانده خود
 باشد پس در روز ایشانرا امان داد ایشان بهیسه سفر شمال نمودند از بی نثار از ایشان فرستاد که از دیار خود میباید بفرار خود مختص باشد که

من بادم

که در نزد خداوند است از انوار خود متعلق به تمام مخلوقات است و در شکر آن کس که در آن است
 کرده اینها جلالتی است که در حد حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود بکند از بدنی اش اما احوال که در آن شامه تواند گرفت با خود برید پس از آن وجه فراوانی است
 تا جسد پندیده بکنان شود تا از او بگذرد از لایت شامه خسته خسته الالانی حقیر و الالانی حقیق و الالانی حقیق که با فعل خیره بنام شودند حقیقاً در باره ایشان
 فرمود هو الذی یخرج الیهم کفر اوست خدا بنکر از روی عدل و اذلال بیرون کرده اما از آنکه نکر و پندیده از اصل الکتاب و اهل نوری است بعضی بعضی انبیا
 من و باری هم که اول آن حضرت در اول وقت ایشان از حضرت عرب شام و اولیست حضرت ابی طالب که این نوع عدل است مثل آنکه ایشان از او بر پادشاهان
 بنکر او حضرت ایشان در پیمان داشتند چه در دوازده که در لایت شامه که در ایستاده مشرف بر پادشاه مردم را پندیده اند و با حقایق است تمام کرد پس آن حضرت
 در وقت ایشان باشند بهیچ بعد از آن از دو امتیابا مومنان میگویند که با خداوند که آن حضرت جوایز کسان ندانند اولی اهل ایمان نکره بیرون روز نوری انبیا
 مدینه بهر جهت است که در شامه شونگ است ایشان و ظنوا انهم امر با آنها هم و کما هم بر ندیده که ایشان شامه کنند و باز دارند که ایشان ایشان
 صفا قائم است ایشان من الله از عذاب خدا و صلا بظواهر ایشان بنکر که ایشان بخندد و منتهو کردید فانهم الله من حيث لم یحسبوا
 پس باید بد ایشان عذاب حکا از جانی که کان غیر داند نصوان بنکر که در پیش کوفت و صحنی خصوص و قذفت قلوبهم الرغب بیفکند خلیفتها
 بود و عذاب ایشان در این عالم بکشد که بجز بویون بیوتم و یکبار بود بین این از آنکه بکردند خانهها خود را بید استها خود و بد استها مومنان بعضی
 ایشان بواطن این عالم بنکر دند مومنان ظاهر از امامان از بیرون سوراخها میبگردند تا با قدرت در وقت و اموال ایشان را غنیمت گیرند و ایشان
 فراد و در دنیا و در این عالم کاشانند بیرون میگردند و در وقت که چون بیرون در این عالم با قدرت در وقت و اموال ایشان را غنیمت گیرند و ایشان
 سیکند در این شامه شونگ با کز خود را ببرد استند و ظاهر جلالت نمودند در آنها میگردند و سرود کویان از بالاعتد به بگردنشد بولایت شام
 رفند و غیره و آیا اولی لایضا بس غرت کردید بخداوند و عده های بی بیدید احوال ایشان که خدایتها چگونه بر ایشان مسلط کردید شامه
 یفتند در وجدان نامبروند که همه آنها خود را در عالم کردند و فراد بر فراد دادند از آن بیجا حکمت منبر نماید در مومنان ایشان عجز و کولا آن کتب
 الله علیه هم اجدلاء و آنکه است که خداوند شامه است از فضل است که در روزی که در لایت شامه در در لایت شامه و در لایت شامه در لایت شامه و در لایت شامه
 ما کراشتم لعددهم هم فی الدنیا من غیر عذاب بنکریم ایشان از این نظر باستینصار لعل چنانکه با حق فریضه عمل نمود و حکم فی الاخره عذاب لکن اثار
 و ایشان در وقت و در آن سر اعداب در رخ که اگر ایشان از عذاب نیاید اجازت یابند از عذاب از حق ناسی خواهند شد ذلک این عذاب که نامزد ایشان
 بود و در عذاب عذاب آن بانیتم شامه او الله و رسوله است که ایشان شامه کرده اند معانده نموندند خدا و رسول او و من ایشان الله
 فرق لفق شد بدان لغت ای که شغاف و خلاف کند خدا را بی حد است که خدا سخن محفوظ است و او را و شمال او را آورده اند که در در صفا حاضر است که
 علی بن اوست که در مایه ایشان را مطلع کند غیر از عمو و در بنه بنه بنه الله سلام با بویلی ما زین بدان مهم ما جو کشتند بویلی جید انواع خود اما میری
 سکت یگان نور انعمان به انان و عباد الله سلام انواع بدر ما الطبع بنکر و بنکر از آنم که خدا این تمیز را بدینت مسلمانان باز دهند پس غیر ذلک
 ایشان بنکر از انصاف بیرون کشتند از محمد بن عدالت که بود در خندان مایه و بسوزان این سخن بفرسوساق آمد و مسلمان مسافرت رفته اند
 اند که مایشا به بنکر و شامه باشد پس با یکی بک خراف کردند بیرون از ایشان در این خلاف بودند که حق تعالی این پادشاه که ما خطعتم من
 لیس او که اوها انچه بیدار خود ما اینان با انواع الزان مختلفه از یکدیگر ایشان را فی علقه علی اصولها استناده برضا آنها خود بیایان از ان الله
 و لیسری الفاسقین بیرون بمانند است و صفا او و صلح نکلستار کردید تا خود کردید خدا چه اثر که بیرون در کجاست اندازد این ایمان آوردند
 چون بویضه جلاوی و طر کردند بجهاد زره و خود در سیصد تهنیل شبیش از ایشان از ماند و اموال و عمارت ایشان مجموع خاصه و بنکر گشت پس انحضرت
 ان سلمه بکره خواسته فرمود و اعان از انبیا بیدار که مکن کس با او در خانه و سهل بن حنیفه زید بن هر و از بی بضر بیشتر از دو کس آماجیان و در نزدی
 سخنان بن عیسی و بکر و سعد بن و هب حقه بخدا و باب فی ایز این فرزند و ما آقا الله علی رسولهم و انچه از کز اینند خدا بر سرشاده خود
 از اموال و اولاد و اولاد ایشان همه را خود از ان فرمود که او حقیق علی بن حنیف که در کابری بر نا چند بن حنیف ان هیچ استی و در مشرفی است
 اید بعد از چنانکه با انبیا بیدار که بیشتر بویا بود و کس آن جها و افغ خسته تا انان از کلین رسید و سبب این مستحق چیزی از عمارت شامه باشند
 و لکن الله تسلط رسوله و لکن خدا بیعت و امانت خود است و مسلط بپس از بیعت خود را بر هر که بخواهد و لکن مثل نسبت عکس اینست که بعضی از ان
 که نمانند علی من ایشان بمر که بخواهد و الله علی کل شیء قدیر و خدا بر همه چیزها لایزال است و مومنان ایشان بپایان توانستند ما آقا الله
 علی رسولهم من امر القرین اجز از کز اینند خدا بر همه چیز خود از اموال و املا اهل انها که بپوش کنند یعنی برای بیعت بیعتی و لکن رسول این
 رساند بارت و مریخرا و انصاف در هم اول بر انحضرت بکریه نوقصحه ضرب نماید و لیسری الرغبی از عمارت خود و نسبت حضرت نبوی از اهل
 بیعت بکشته و مومنانند عیبهم السلام و الیاسنی از اطفال بی بدین غناح لزال محمد و المساکین و مردود ایشان که از ایشان باشند فوت سها
 نمانند و ان السبیل در هر مکانی که استطاعت داشتند بنه باشند که شهر خود رنده عیبه انان است که از کفار مسلمانان منتقل شود و بدن
 فمال وان رسول باشد در حال نبود و پیدا وی گسند که قائم مقام او باشد از ائمه شد و ایشان هر کس که خواهند دهند کیدان کون در و که
 پس الا غنیة و انیکم نمانند ان دولت غیریکه متداول باشد و دست گریان میبایوانا انکران از شاکه مان کجاست کنند و بقیه و غلبه زیاد از انسخی
 مازید و غیره انصف دهند و یا مومنانند چنانکه در در زمان حیات بود خطاب با اهل ایمانست غیر از بیعت با هر یک از او و ما انیکم الرسول خدا

الحشر

باید بد صد شاد این بختی و غیبش پس فراگیرید از آن حق شما است و ما لطیف که عینه فانه و او آنچه خود کند شمارا از آن پس باز این سید از آن علقه
مخفی اینند که حکم این کلمات غایتش منتهی آنکه هر چه پیغمبر فرماید از ما مودا اثر غایتش در ایند و بر عجب تمام امر اخلاص نماید هر چه خود کند از منتهی آن
از آن باز اینست که امر و نهی خداست و دستور و نیت که فرمان صعبیت و مستصعبه بر یکس که ترکش کند و اسامی است بر آنکه مشاجرتش کند و حدیثش بر غیر
صعبیت مستصعبه پس هر که بجدت من قساک کند و جمع نماید میان او و فرمان دستکارانش و شمار از فرموده اند که سخن مرا بشنوید باین که گوید پس هر که بدین سخن
استهزا کرده باشد چه گفتیم فرموده ما اینکه الرسول محمد و ما لیکر الله ان الله شکید لعلنا یبوسیدنا و عذابنا عذابنا
در مخالفت بود بدستیکه خدا سخت عفو نیست بر مخالفان حکم رسول درین اشاد است با که نادیر است متعلق است با حضرت و باینکه قائم مقام اویند لهذا
حضرت انوال خبر و اضمحلت فرموده اهل اسلام و در اهل خبر مشتمله ایشا از بحال خود باز گذارند و بنویسند و بنویسند و با حکم جلال فرمود و بعضی انوال ایشا
داد چنانکه حقیقتا این فرموده که فقر آوازهها جزین الدین از جو ارض در بر او هر چه در دنیا نماند که هر چه کند اندازد مکید بدیند لافان که هر چه
شد آنچه کفایه مکید بیرون کرده اند ایشا از سرهای خود که در مکید داشتند و انوال اطراف از ما که خود بخود بگذرد و در دنیا نماند که نماند ایشا از
شیر انوال که انجا داشتند یلبغون فصدل من الله و رضوانا در خالینکه این مهاجران طلب میکنند بسبب هر چه از دنیا و مرتبه عطا از خداوند بخیر
و خوشتر حضرت ازینجه هر چه ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی بود بلکه حضرت رضای خدا بود پس بجهت دوستی خدا و رسول که در یاد خود کردند فصدل من الله
و رسول که و یاری میکنند درین خدایا نفس انوال خود و نصرت بینانند پیغمبر و اولادش هم الصادقون ایشانند راستان و درین اسلام
هم بقول و هم بعمل در جنت است که از مهاجر مردی بود که از غایت کسب کسب سبب بر شک کسب و در دستان جهت برهنکی کوی یکجا بود و در آنجا نشسته تا
سر ما کسب کند چون حال چنین بود مال بنی نصر از بر مهاجر ضعیف کرد و بر سر کسب از انصاف چنانکه گذشت و بعد از ذکر مهاجرین دو سخن مضاد
ذی بکر و الدین تبوی و الدار و الایمان و ذی بکر از کسب کسب است که کجا گرفتند و در سر آنکه مدینه است و در ایمان نجد و رسول و ایمان موطن
و مستقر جو ساکنند تمکن شدند در این هر دو و انجا کف صد از خود کردند من قبل از مهاجران را در فقر ای انصافند که سبقت نمودند
بر مهاجران در ایمان و یا قبل از مهاجران در دین و بعد از سال قبل از دین حضرت مسجد ساختند بجزین من هاجر الهم دوست نهادند ایشا
مکه هر چه کند بسواد ایشان و او را جادادند بد یاد و انوال خود او را ساعدا نمودند و لا یجدون فی صد و در هر جا حقه و نیانند
سببها ایشا را آنچه احتیاج داعی باشد خداوند عظیم و طلب ما انوال از انچه داده شدند مهاجران و ان ایشا از مال غنیمت بنویسند
طالبان بخیری میکنند که مهاجران عطا شد لا حقد و حوائی ایه فرستاد و ثور فرقی علی انفسهم و اخیای میکنند بی مقدم میکنند مهاجران
نفسها خود و انوال و منازل از خود باز کردند با ایشا بدینند و لو کان بهم خصاصة و اگر چه در خالی است که منشا ایشا از احتیاج و فقر بود
ایشا و منکمال ایشا و عیادت از آنکه کسب احتیاج باشد بخیری و دیگر استحقاق ببیند از خود باز کرد و بگویند در و ایشا است که شیخ رسول خدا از نماز
شام و خفتان فارغ شد مردی از بنی نصر بنویسند خوانست گفت ای مهاجر و انصاف فری غریبم مرا اطعای صید سوزن موی که در غریب مکن که دل از اند
ساخته بعد از آن فرمود غریب با شما اند یکی میخواهد که در میان منی باشد که در آنجا نماندند و دریم مصطفی که در خانه باشد و از آن نماند نکند سهم غلبه که
در میان ما غنی باشد و ایشان فقیران میکنند چنانکه از اهل اسلام در میان ما غنی باشند پس گفت که گفتند که مؤمنه اینم که گفتند که در میان من
علی بن رسول است و در میان ما یک کسب و محروم ظاهر ظاهر او در وقت بد خیزد شود و کار اینها نظیر کن گفت پس عم طعامی ندکست حسن و حسین کسب
اند و نور و زاری پس فرمود ما خاطر کن طعام پیش او در حضرت طعام از پیش من با او خورد گفت اگر من طعام بخورم همانرا کافی نباشد و اگر خود
سبب نفع مال آنها شود پس دست دراز کرد و چنان بازم نمود که چراغ اصلاح نمیکند و او را فرمود بنشانند و ظاهر ذاک گفت در ذکر من چراغ نفع مانی خود
دهان نباته بچینا پس چون فارغ شدند ظاهر علمها السلام چراغ و ایماورد و طعام همچنان بر جا خود باقی بود اینم فرمود اید در پیش بر طعام
بخورد گفت سپهر شدم پس امیر و ظاهر و حسن و حسین فضله سببها از آن طعام خود ندانند باقی بود و در دیگر حضرت نزد رسول آمد و بر آن گفت ای
دیش چون کرد و ایشا گفت بخوردی پس رسول حکایتی شد جمیع با امیر المؤمنین هم باز گفت حضرت فرمود یا رسول الله که مرا اعلام کرد گفت چیزی بر من
ارزید که در یوش و علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة چون خشمنا و فضل ایشا بود در عقب او بر عیب بندگان بنماید بخاوند و من ماشع نفسی
نکه داشته شود و از محل نفس خود را یعنی منع کند نفس خود از آنچه طبیعتش مستعد بر آن باشد از حال و بعضی نفاق و حبه و مخالفت نماید با نفس امار
فان لکن هم المفلحون پس نکرده دستکارانند جباران تمام از رسول و این کرده که فرمود از شیخ بر همین بد که شیخ هلا کرد ایند کسانی را که پیش از
شما بودند بعد از آن بیان صفات آنها ذکرنا بین و فرمایند فرقی تا انفرض دنیا و میگویند که والدین جا و امن بعد هم و انانکه آمدند یعنی
میایند ازین مهاجر و انما یقولون میگویند از در دنیا و دنیا آخر کما ای بود کار ما اینها از کاهان برای ما و لا یجوا اننا الدین
سبقونا بالایمان و برای برادران ما در دنیا که پیشتر کردند ما ایمان و لا یجعل فی قلوبنا غلا للدین امنوا و مکربان یعنی وضع
مکن در دلهای ما کهینه حسد و خبائثه را نماند که کردید از ان یعنی بگردانید از باطن بد و فضل سبب خود از ادا دهیم بگوشتار و بنا انک
رو فحیم ای هر دو کار ما بدستیکه خود هر باین دعا ما مستجاب کن پس ما را بر جنت شامله خود در دوزخ سابقا داخل گردان ختمتاد درین ایه موعظه
و بر سر مرتبه فرموده مهاجر و انصاف ایمان که موصوف باشند با اینکه طینت بعد از مدح مهاجر انصاف و نابین بین احوال منافقین میکنند که انهم
تراخی الدین ناقصا الا نگاه نکرده ایسوانا که نماند ازین خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی این بی و از بنی نسل و قاعه و خال ایشا یقول

لاخافهم

لاخوانهم الذين كرهوا من اهل الكفا...
 واه ندمند که این آخر هم کفر است...
 نیز در خلافت جلال با شاکلی که...
 گفتند که اگر کار داده شود...
 بیعت منافقان دروغ گویند...
 نکند و این قولوا الا نضر...
 نفاق بود یعنی بیعت با کفار...
 نضر که پس از کرده شوند...
 که موافقت نمودند...
 آنچه خستیم تا از ایشان...
 چه با کاردار میکنند...
 بحدی که از بیعت مستحکم...
 بلکه با ستم بپندارند...
 در دل او نکند و چنین...
 اندیشه و غلو بپندارند...
 با آنکه این اختلاف و امتزاج...
 جدا از آن بیفرماید که مثل...
 امری که پیشینند غایت کفر...
 عهد که بلیغ کرده بود...
 پیش محمد و شفقت شما که...
 زانند و کفر عذاب لهم...
 و خلاف کردن کشتن...
 کفر پس چون بر کفرشان...
 فوجد که بر دکان عالمیان...
 و گفت ای بوالعجب که...
 من انشایم از و حقیقتا...
 سایر مشرکان پیشین...
 جازع الظالمین و خلود...
 الذين امنوا اتقوا الله...
 و بی بیند اینچنین که...
 الله ان الله خبير بما...
 نسوا الله و سبوا...
 وجود مطلق هر حکام...
 هم الظالمون انکرت...
 بگو که لا تسبوا اصحاب...
 و خطاب بشکوه و استکمال...
 و شکاوت بیعت از عذاب...
 علی جبل اگر بیعت نمود...
 و شکاوت از هم زین...
 و ذلك الا نشان...
 گذشت بیایم که این مردمان...

اینها را در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...

المتخصص

بجهت فساد قلبی تله اندر دزدان و بعد از آن بجهت ظلم فرار از آنها بویست و غضب خود بر قهر باید بفرموده **هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** که
 عزان فردی نماند و خدا بخوانست که نیست معلومی که مستحق عبادت باشد مگر او و سبحان عالم الغیب والشهادت که دادی ای پندارنده جمل او بر بندگی
 از جوهر قدرت و آنچه مشاهده ای نشان شد از لایم و غرض بعبه دانای جمیع جهان و اشکارا است یا حی و قیوم **هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** او سبب دنیا
 بخشش که رحمت عامه را بفرموده در دنیا احوال جمیع خلق بخود مؤذنه مهربان که در حق خاصه او در آخرت که غفران و در ضوالت تو سنان رسیدن این
 بجهت آنکه عاده الوهیت خود نمود که **هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** او سبب آنکه طبع و جرم نیست خلاق سزاوار بر امتش مگر او الملک
 پادشاهی که جمیع عالمات و ملکات و ملک و دولت و همه بشناورد و محنت نضر او و چون کس قادر نیست بر منع او چه جلال ذاتش با ستمنا مطلق مقرر است و
 کمال صفاتش از وجه احتیاط و القدر در دنیا یه سزاوار است پس قیاس در جمیع دنیا به و در ذلیل و مطهر از شریک و اولاد و از صفات اجناس و نباتات که
 جمیع برکات از جانب او قانیست که خیرات او نازل است **سَازِمُ السَّمَاوَاتِ** سال از محبوب علی بن ابی طالب و محمد و خلایق باصطی سلامت بیاد و بید و مهابت
 الموضع این کشته بندگان از ظلم و عقوبت نهان و قول انصاف است که نهایت پریشانی که این کزبانند اهل طاعت است از حد اباحت عفت
 مبین ستاندن الوهیت خود بر بندگان بدان این معنی که مانتان ایجاد عالمش بر نیانی که حال این شاهد است بر وحدانیت و مقبول
 او است این که بان بر هر چیزی که خلق فرموده و این بر هر اشیا که جمیع چیزها در مباح نمیشود و گذراند است نسبت است آقا الهی که با و این آن خردمند اندر نظر
 غالب در خلوت که هیچکس در مصلوب نتواند سازد و از مرتبه در پیغمبر خود ذلیل نتواند کرد و با کسی که بنهدید غیر محفوظ نشود اجبیا و نیز کوار و عظیم
 الشان در ملک و سلطنت یا قافری که بکنه او نتوان رسید و ایضا احوال ان نتواند کرد و باضایح از آنکه کارها شکسته بندگان از اسباب مایه
 و غیر آن **الْمُنْكَرُ** در نهایت کبریا یا عظمت یا بلند مرتبه او ظلم و نفقت و احتیاط و از سایر صفات آنکه یا کسی که هر چیزی را است بدان خود حقیر بنماید
 متصور نیست مگر او سبحان **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ** پاکست خدا از آنچه شرک میکنند با وی چه نیز زمین عقابند و بیخ نعلانی ثابت است که در
 سبحانه با بل شکر نیست **هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ** او خدا نیست که تقدیر کنند است هر چیزی را که ایشان از فرمایند از مخلوق است بر و متشبهه است متشابه
الْبَارِئِ افرینند عباد و ظاهر نشانند آنها از عدم وجود در حالک **الْمُقْتَدِرُ** در خلق و تعیین در خلق **الْمُصَوِّرُ** و میسازد صورها و نگارند آنها از
 بر کمال مختلف از حیوانات و نباتات و جانداران و غیر آن که از یکدیگر مستاند بصورت و میسازد **الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى** از دانش نامه ها نیکو که در شرح و
 عقل سمع می بیند یا است بسبح **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ** بیانی و پاکیزگی با میسازد و با این در این است زمینها چه در با عقوب
 او با صفت نزهه ستایش نمیکند و غیر ایشان از سایر حیوانات و دلائل تمام نامند بر تقدیر **لَهُ** او است از جمله خالق و او است از جمله خالق و او است
 ملک خود که هرگز مغلوب و مغلوب نگردد و مغلوب کارد و در کار او که در هر چه خواهد که نماید چه بکنند و بکنند در دگر در سوز خود از هر چه
 من چیزی که بر سیدم از اسم اعظم جوای که علیین با از سول الشرف اکثر فرستاد بر او بکه نظر در لغت **سُبْحَانَ اللَّهِ** و هر چه بر زمین و در زمین
 همین جواب داد و نیز حضرت فرمود که هر که خواند سوره حشر در شب روز بخواند و در روز در جمعها و از اوقات واجب که کند سعیدتر از جمیع از حضرت رسالت
 و این کرده که هر که در سجده بکوبد و بخواند من الشیطان الرجیم و سیدیه از سول **الْحُسْنَى** از حقیقتا هفتاد مرتبه در ششم و موکل گرداند با او را نیک
 بیدار و دل در جمیع اوقات و صلوات بر پیغمبر سبند ناشد که در دوزخ در دوزخ بود و اگر از این زمین صورت در شب تا کلاه بخواند همین منزهت یا بدو
الْمُنْكَرُ از یک عیبه از این که در سوره در این کرده که هر که سوره **الْحُسْنَى** بخواند روزی او در این است و مؤمنان شایع او باشند هر چه از سوره شالی
 امام زین العابدین **سَمِعَ اللَّهُ** که هر که از سوره **الْحُسْنَى** بخواند خدا او را با تمام اطمینان کند چشم او را روشن گرداند و هر که در پیشه و دیوانی یا در اولاد او
 بدان که چون حقیقتا سوره حشر فرموده **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ انذُرْ الْأُمَّةَ** که از سوره **الْحُسْنَى** بخواند و در این نشان و فرموده که **يَوْمَ لَا تَنْفَعُ الْآلَةُ**
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ انذُرْ الْأُمَّةَ ای کسانی که ایمان آورده اند بدانید که این دو هفتاد مرتبه خود را آفریننده و دوستان
 و با ایشان طرح **سَبْحَانَ اللَّهِ** در روزی که در سال مشتم از همین حضرت سالت مطهر است که داشته است که در عمر بر صبیغه نه هفتاد که در
 مکه معین بود از مکه بدین سوز او است **سَبْحَانَ اللَّهِ** که در بجهت ایمان آوردن با اینجاب **سَبْحَانَ اللَّهِ** که گفتند فرمود که بجهت ایمان است بلکه اعلام نامرطه
 و لباس دید سوز فرود شد از اهل مکه طلبید گفت از واقعه مدینه کنونی بجهت او خود من منزل کرد و سوز فرودان **عَبْدُ اللَّهِ** گفت وی با چیزی بدیدند
 وی را جامه و در دنیا و زاد و زاد خانه دادند پس نزدیک خاطره فرموده **سَبْحَانَ اللَّهِ** که با عقل مکه که بداند که در سوز خاندان شما دارند
 اسلحه را از خود بکنید و ماده **سَبْحَانَ اللَّهِ** باشند نامرطه و او در ده دنیا با او خطا کرد و بر که در او پوشانید سوره نامه **سَبْحَانَ اللَّهِ** و در میان او سر خود نهادند
 مکه نهادند بر نیل حضرت از این خبر و حضرت را بر او بین عمر را با ممد و اسوعی را با سر کرد که در مکه شویید در راه دنیا یا باید که نامه داشته
 باشد بنسبند بیاد است سوز شده با موضع رفتند و نمازها انجام دادند از او نام طلب کردند و در مکه مشاعر را بجهت دنیا نشاندند جمع کردند
 ابرالمومنین فرمودند سوز کند که هر که سبغ خداداد و غنی گوید پس پیشتر بکشید و نزد وی رفت گفت بجای که آفریننده می گویند بر سر سید گفت
 روی بگردان نامه بود هم سر خود بکنند و نامه را بحضرت داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا آورد پس بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت یکی از شما نامه
 باصل که نوشته تا ایشان را از قضیه ما آگاه کند اگر چیزی در میان معترف شود و نیز المراد والا او را سوز که در نوبه فرمود و کینه جواب نداد نوبه سبب
 برخواستن و گفتند رسول الله صاهنامه و خدا دانست که بعد از اسلام تعلق نور زنده ام را در اینجا بسبب و عشره هست خواهش ملاطهران کرد و رضا
 من کنید بر فرموده او را از مسجد بر من کنند مردن او را از زمین ندوی ندا کنند و او باز این منکر نیست و در سوز خدا نیکو باشد که بر

دم کند چون بد مسجد سینه فولد و نما او را از باز کرد زیند پس حضرت او را نوبه داد حقیقا این فرشته ای بومش که اینک فی نفس الامر در خداوند
 شایان ایشان در دست مگردید با ایشان موزن بود و بعد از لقون اللهم بالموت کذا الفایکیند میفرستید بشوایشان و در نیت زبانیست که گفته اند
 یا حاکم من الحق و یقفون که کافرند تصدیق کرده اند یا بعد از شما از سخن درست و راست فرشتگ مسافر سید نام بخروج ان السون
 برهن میکنند شول و از آنکه و یا اگر آن نومنوا یا بید و بیکر و شمار از نهر برهن میکنند بسبب نکه میگردید بخدای که نبرد کار شماست پس
 ایشان در دست مگردید آن کتیم خوجر جهاد فی سبیله اگر مستبد شما که بیرون آمد از وطنها خود بجهت خنال و جهاد از راه من و انبغاه
 مرغمانی و برای طلب خشود کتیر ان اللهم بالموت کذا الفایکیند بشوایشان و در نیت زبانیست که گفته اند یا حاکم من الحق و یقفون
 اعلنتهم و من انهم با چینه بنیان میکنند از نوده غذا و نخر ظاهر بنیان از اعتقاد و در سوخورد از ان مطلع بنکر ایم و من یفعل لکم منکر
 و هر که بکند این کار را که الفای خبر است با ایشان از شما فقد ضل سوا السبیل فرید بسبب نکه کرده است خطا نموده طرییح و این ان
 تیقنوا کونوا لکم اعداء اگر بنیاند شما از کفار و کفر شما را در کردند و نظر نباید باشد از شما از دشمنان یعنی الشامت نباید تدهد و
 بتسطوا الکفر ابدیم و منبت ساند و بکشاید شوها و منها خود را و آلستیم هم بالسوة و زبانهای خود را بیک بزود و کشتن و دشنام
 دادن و زود و لو تکفرون و دوست دارند که کافر شوند و ازین خود بر گردید چون حال شما با ایشان باین طریقیست پس نمیشد گفتن بشوایشان
 و ایشان خطای عظیم است شما ان یمنفکون و لا اولادکم هر که نفع بخواند سانسید شما خوشی شما و نه فرزندان شما بنیاند از ان بنیر بنیاند کفر
 فیما یقین فیصل بینکم و در دست خردا کند شایان اولاد و فرزایین کافر از ان روز فرستد و مومنان را به شستن چیست شمارا که بر حق الله
 میکنند بجهت غناه که اینک نفع بخواند و سانسید و الله بما تملکون بصیرت بخواند نخر شما بنکر دین و در نیت زبانیست که شما از ان
 عز خواهند داد کانت لکم اسوة حسنة بدینکه هست شما از ان مومنان اولاد و اولاد کافران و بر ان موزن از ایشان قدره بنکر
 و ضلعت پس بنید که بدان شد باید که فیهم و الدین مع انما فدا که بدینا بر نهم و انان که با وی شوند اهل ایمان اسوة حسنة شما را
 در بر نهم و ثابان اذ قالوا لقومهم انا ابرار و امنکم و ما تقبلون من دون الله کفرا بیکر و در نیت که گفتند با شما مکرر و خود را
 بدینیکه ما بر ایم انما و انچه میفرستید بخواند انما انما کفر و با انم بدین شما یعنی جا خود بن شمار مکرر بشوایشان و بدینا و بدینا که انما
 و البغضاه و ظام و اشکارا شد ما و انما و انما بدینست یعنی بعضی مثل اهدا همیشه مراد از انکه بنو سنه مشفق منو شما نام خواهد بود بدین
 و زبان حتی نومنوا بالله و حلال ما انکه ایمان ازین بخرد از داخل که یکا و کانه است حاصل که شما در نیت زبانیست که انما با بر نهم بنید
 الا قول بر نهم لا یسیر لا تستغفرون لکم مکدر کفتم ابرهم مزید خود را که فرایه فرزندش خواهم برای او را داشته که ای اهل اسلام انما انما
 بعضی خلیل مدین از ان کافران نه در طلب از نهم برای ایشان چه استغفار از نهم مرید خود را یعنی مریم خود را از مشرق طر بود بایان چون دانست
 که ایمان نخواهد زد از او نیز ار شده و ما امیک لکم من الله فرشی انهم بنید خود گفتند که مالک بنیسم ای پدر برای نوبتیم نمیتوانم که از نوبت
 کم و نیز از ان عذاب خدیج چیزی را بلکه همین قدر استغفار دارم پس چون خلیل صلحا از قوم خود نیز اگر تند و سبب از بدگاه خلیل آورده کنند
 و بنا علیک و کلنا ای پروردگاد ما بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم بر نیت زبانیست که گفتند و انما انما انما انما و انما انما انما
 نوزان کشیم و جو حکم دستا زدگت هر دو از نهم بنیست که حقیقی بومش انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 میفرمایند که چون مطلع علاقه مومنان بنید بکری بنید بکری که ای فرزندان ما از ایشان بریدیم و با طقت کرم نوبتیم و ازین قبیلست شما
 لا یجعلننا فینه لکم من کفر و ای پروردگاد ما مکران ما دایسته و از ما پیشه برای نمان که نکر و بدین یعنی انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 ما از امتان مکن تا در حق ما نگویند که اگر ایشان خوب شوند ما کرمنا بنیدند با نگاه دار ما از انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 و بنا انک انت الهمز و الکلمه و ای فرزندان ما از انچه نصیر کردیم در راه نوبد بسبب نکه نوبتیم و انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 قول مد کردید که لکم ان لکم فیه انما
 که بان انما
 و من یقول و هر که روی بگرداند از ان نیت زبانیست که گفتند با انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 کردن وی مریدین او را چه خود نماند برین خود است و انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 انما
 ایشان دانسته عسول الله ان یجعل بینکم و بین الدین عادیتم شاید بنویسد گفتند انکه خدا پیدا کند میان شما و انما انما انما انما انما
 فیه انما موده از کفار مکه که خویشا شما اند و نیت زبانیست که انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 رسول سلام آوردند و کسان ایشان با شما بنیست تمام بنید شد چون ام حبیب که دختر ابوسفیان بود بعد از اسلام آوردن و سوا و بعد از خود را
 او در دل ابوسفیان اسلام نرکشت و ام حبیب پیش از ان که بنیست در چشم تو و چون بجهت مهرت کرد عبادت الله جش بر شد ام حبیب بدین نیت زبانیست
 دعوی کرد وی بنیست که چون عبادت هر دو شوکت ز انچه فرستاد ام حبیب را از اول طلب کرد بخاشه بسید غاص گفت و از نیت زبانیست که بسید
 بنوا بغیر نمود و نیت زبانیست که صدق رسول او را در و بعد از ان حضرت رسالت سرفراکشند و بسید غاص بنیست که چون بنیست

المختصر

گفت ایضا که عظیم الشان است که اصلا که در مذات بر نشسته پس در آمد و سوزش شد و الله قدیر و خدا تواناست هر وقت که از او دانسته شود که
 دایم شود دل کند و الله عفو و رحیم و خدا امر ندانست که کسی را با او باشد با ایشان است از نهی نهی که بعد از نهی نفع شود که باشد
 که بخواند و بنویسد و با حضرت شاکت عهد بیان بود که هر که خضد مسلمان نکند و دشمنان در دایره نهد خند ایشان به خود شهادت و در عهد نهد
 و خضد اهل اسلام نمیکند و عهد این طایفه نمیکند و خضد در باره ایشان فرمود که لا ینکر الله عن الدین لریفقا و کونوا منکم خذ
 شما از ای مؤمنان از آنکه ایشان کار و در نکرند با شما فی الدین و در کار دین و ملت و لیسیر جو که من و یار که و بیرون نکرند شما از اشراف
 من بکما خود آن بفرم و نسیطوا الیهم انکه بیکر فی کیند با ایشان و حکم نمیکند بسوا ایشان و ظلم نکند بر ایشان تا موجب لغت ملت ایشان
 شود و سبب شد ایشان با شما بیفای ایشان طریق عدالت و احسان می نامید آن الله یحب المقسطین بدستیکه عهد دوست مبدل کند
 و جماع امت است که بیکر فی با اهل عرب نیست اینها کینکه الله عن الدین فانلوا فی الدین جز این نیست که نمیکنند خدا شما از آنانکه کار و از کرم
 باشد در دین و مذمتی سخن جو که من و یار که و بیرون نکرند شما از سر ما خود و ظاهر و اصل آن جو که آن تولو هم و هم پیش شد تا عادت
 و معانه کردند با ایشان بیرون کردند شما انکه دوستی کنید با ایشان خذ منع فرمود و دوستی کرد با شما با جینکه در مقام مبدل در آمدند و
 در خارج شما معان بیکر شد ندر که کار مکند که بعضی با اهل اسلام بخاورند که بیرون و در خارج ایشان سنی خود و من بگویم که اولشان هم
 الظالمون و هر که دوست دارد ایشان را پس بکرم دوست دانند که انکه وضع دوستی در غیر موضع میکنند پس استخوان
 بندا و دره انکه در حد بیبر صلح واقع شد یکی از جمله شرط این بود که هر مسلمانی که از مکه بدمینه رود و در آنحضرت بود و بخار باز فرستد و اگر مسلمانی
 روی از مدینه برافله بجانب مکه شتابد فریش و در آنجا نکر دانند هنوز آنحضرت در حد مدینه بود که جوی مؤمنان از مکه که بجهت میلانها مدنا و جمله
 سبب علیه خضر حثت بعد بیتر صلح و اسلام آورد و شوهر فرستادند می بیامد گفت زوجه مرا من و در کن که شرط صلح برین بود که هر که از ما بود
 بمارده کنه جبر پند و گفت اکثر طهر من واقع شد از نر زمان و زانیست که مؤمنان را بشمار که بعد دهند و این نیز بدست خواهد که با اینها الدین
 افتوا اذا جاءکم المؤمنات اکبر و کونن کما یون بیایند شما از آن که مولا ظاهر شما را ایمان میهای جرات در مقابلت که هر کس کند الله
 از کفر با بیان قاصد همن نیز باید که باز ما پیدا می شود که ایشان را سوگند دهند که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر و دوستی نکند
 سبب مکند الله و بطریق غرضی از اغراض دنیوی و متعلق نبوة بلکه خاصه برای دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام بداینها ملا و الله
 اعلم الخدای داننا از است با عیان من بکریک ایشان چه او نیست که مطلع است بر ضمایر بجهت شما و هیچ ذی نیست چیزی که بان طهست و بغیر قلب
 حاصل شو فان علمتوهن من کذا نیستند ایشان را مؤمنان که مؤمنند فلا تر جو همن پس نازم که نباید ایشان را الی الکفر و
 بشونا که بدکان مراد کفار در این نیز شوهرن محنت اند لا هن حل طه و لا هم یحلون طهن نه این نان حلالست مر کافر از آن کافر
 حلال میشوند مریز نامر نیز که این نتوانند بود از آنکه از واج اصلا ایشان بکنند بجهت استیلائی ایشانها و مظنه تدین و جایدین
 از وج و لو هم ما انفقوا و بد عهد شوهرن ایشانرا آنچه خرج کرده باشند از کادین نه ما کول و علبوس منقولست که عهد مشرکان با
 رسول در باره زنان باینطریق شد بود که هیچ دینی از ما نیز نوبنیاید که برین نوبنیاید که او را از جو ما در کنه و اگر بدین بود و ما را باشد
 شوهر داشته آنچه شوهر اتفاق او کرده باشد از خدا بر و در منافق و ان حضرت نیز این طرفه ایشان عهد شد بود الفصح حضرت سبب
 سوگند داد و مهری که مشا با و داده بود که در کفر از کشتن آنکه و لا جناح علیکم ان تمکوهن و هیچ اثمی و بر اینست شما اگر جو
 زنان مهاجر را از چه سلام منع نکند کرده است ایشانرا از کفار از ایتهم و همن جو همن چون داده باشد ایشانرا از شما علاوه رفته
 باشد و بیست که جدا این طی خطاب مریز کافر که در نکاح داشتند طلاق دادند و استلوا اما انفقتم و بجهت کفار آنچه
 کرده اید از هم ایشان یعنی هر گاه زنان شما برده شده بکار لا حق شده باشند مهری که با ایشان داده باشد از کفار مطالبه کنید که
 مانع از زنان شوند و لیسئوا اما انفقوا و باید که بجهت کافران از شما آنچه خرج کرده اند از مهرن و جانیچه چون عصمت و جینه
 شد میا مؤمن و کافر کافر مؤمن پس باید که مریز و دکنند مهری که بضاخر خود داده اند و لکن حکم الله یحکم بینکم و هیچ آنچه
 مذکور شد در این ای فرما خداست که حکم میکند خدا میاشنا و الله اعلم حکم کو خدای داناست بمصاحح امور شما حکم کند
 باینچه بقضا حکمت و است مردیت که در وصل اسلام مسلم در حثت کفری بود و بکار برادر و محبت مسلم باین بهر منسوخ شد و ان فاتکم و اگر
 فوت شود یعنی سبقت کرد و بد عهد از شما المؤمنات شیخ من از و اجکر الی الکفار چیزی از زنان شما بسو کافران یعنی بد از حرب پیون
 و مهر و بدست شما نباید از بسیا و ندر و عاقبتهم پس از بی در و اید ایشانرا و غیبت ایشانرا بدست شما دادید یعنی از در کفرن مهر پیون
 که در عاقبت شما بر ایشانرا باینجهت بدست شما اید کما نوال الدین نه هبت از و اجهم پس بد عهد ما نیز که گفته اند زنان ایشانرا
 الکفر و مهر نیامد مثل ما انفقوا ما نند آنچه نفقه کردند از مهران زنان و اتقوا الله الذی هم به مؤمنون و بر سیدان خدا
 خدا در عبادت او از امر او بخدا بیکه شما بد و کردید کابند و دره انکه در روز قیامت که چون سید عالم بکوه صفا آمدند با حال مکه بر اسلام
 چنانکه در زنان ایشانرا و شما بفرستید کردند حقیقتا طریقی مینایند ایشانرا تا بجهت حید خود نموده فرموده یا ایها النبوا ذاجانک
 المؤمنات ای پیغمبر بعد چو بیایند تو زنان کردند یعنی بدست کردید بیایغیبت علی ان لا یشرکین بالله شیئا مینایند

اینکه در حد بیبر صلح و اسلام آورد و شوهر فرستادند می بیامد گفت زوجه مرا من و در کن که شرط صلح برین بود که هر که از ما بود بمارده کنه جبر پند و گفت اکثر طهر من واقع شد از نر زمان و زانیست که مؤمنان را بشمار که بعد دهند و این نیز بدست خواهد که با اینها الدین افتوا اذا جاءکم المؤمنات اکبر و کونن کما یون بیایند شما از آن که مولا ظاهر شما را ایمان میهای جرات در مقابلت که هر کس کند الله از کفر با بیان قاصد همن نیز باید که باز ما پیدا می شود که ایشان را سوگند دهند که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر و دوستی نکند سبب مکند الله و بطریق غرضی از اغراض دنیوی و متعلق نبوة بلکه خاصه برای دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام بداینها ملا و الله اعلم الخدای داننا از است با عیان من بکریک ایشان چه او نیست که مطلع است بر ضمایر بجهت شما و هیچ ذی نیست چیزی که بان طهست و بغیر قلب حاصل شو فان علمتوهن من کذا نیستند ایشان را مؤمنان که مؤمنند فلا تر جو همن پس نازم که نباید ایشان را الی الکفر و بشونا که بدکان مراد کفار در این نیز شوهرن محنت اند لا هن حل طه و لا هم یحلون طهن نه این نان حلالست مر کافر از آن کافر حلال میشوند مریز نامر نیز که این نتوانند بود از آنکه از واج اصلا ایشان بکنند بجهت استیلائی ایشانها و مظنه تدین و جایدین از وج و لو هم ما انفقوا و بد عهد شوهرن ایشانرا آنچه خرج کرده باشند از کادین نه ما کول و علبوس منقولست که عهد مشرکان با رسول در باره زنان باینطریق شد بود که هیچ دینی از ما نیز نوبنیاید که برین نوبنیاید که او را از جو ما در کنه و اگر بدین بود و ما را باشد شوهر داشته آنچه شوهر اتفاق او کرده باشد از خدا بر و در منافق و ان حضرت نیز این طرفه ایشان عهد شد بود الفصح حضرت سبب سوگند داد و مهری که مشا با و داده بود که در کفر از کشتن آنکه و لا جناح علیکم ان تمکوهن و هیچ اثمی و بر اینست شما اگر جو زنان مهاجر را از چه سلام منع نکند کرده است ایشانرا از کفار از ایتهم و همن جو همن چون داده باشد ایشانرا از شما علاوه رفته باشد و بیست که جدا این طی خطاب مریز کافر که در نکاح داشتند طلاق دادند و استلوا اما انفقتم و بجهت کفار آنچه کرده اید از هم ایشان یعنی هر گاه زنان شما برده شده بکار لا حق شده باشند مهری که با ایشان داده باشد از کفار مطالبه کنید که مانع از زنان شوند و لیسئوا اما انفقوا و باید که بجهت کافران از شما آنچه خرج کرده اند از مهرن و جانیچه چون عصمت و جینه شد میا مؤمن و کافر کافر مؤمن پس باید که مریز و دکنند مهری که بضاخر خود داده اند و لکن حکم الله یحکم بینکم و هیچ آنچه مذکور شد در این ای فرما خداست که حکم میکند خدا میاشنا و الله اعلم حکم کو خدای داناست بمصاحح امور شما حکم کند باینچه بقضا حکمت و است مردیت که در وصل اسلام مسلم در حثت کفری بود و بکار برادر و محبت مسلم باین بهر منسوخ شد و ان فاتکم و اگر فوت شود یعنی سبقت کرد و بد عهد از شما المؤمنات شیخ من از و اجکر الی الکفار چیزی از زنان شما بسو کافران یعنی بد از حرب پیون و مهر و بدست شما نباید از بسیا و ندر و عاقبتهم پس از بی در و اید ایشانرا و غیبت ایشانرا بدست شما دادید یعنی از در کفرن مهر پیون که در عاقبت شما بر ایشانرا باینجهت بدست شما اید کما نوال الدین نه هبت از و اجهم پس بد عهد ما نیز که گفته اند زنان ایشانرا الکفر و مهر نیامد مثل ما انفقوا ما نند آنچه نفقه کردند از مهران زنان و اتقوا الله الذی هم به مؤمنون و بر سیدان خدا خدا در عبادت او از امر او بخدا بیکه شما بد و کردید کابند و دره انکه در روز قیامت که چون سید عالم بکوه صفا آمدند با حال مکه بر اسلام چنانکه در زنان ایشانرا و شما بفرستید کردند حقیقتا طریقی مینایند ایشانرا تا بجهت حید خود نموده فرموده یا ایها النبوا ذاجانک المؤمنات ای پیغمبر بعد چو بیایند تو زنان کردند یعنی بدست کردید بیایغیبت علی ان لا یشرکین بالله شیئا مینایند

کنند

کنند تا بوی که شکر نیارند و شریاب نگیرند بخدا چیزی از او شناسند و لا یقینون و لا یؤمنون
و لکنند فرزندان خود را مراد دخترانند که در حال بیکردند و لا یؤمنون بهمان بفریبند و نیابند بدوئی که از جهل برانند باشند
باین آیدین و از جاهلین بیادسها و بیجاخوان کما یست از فرزند که بدو بیخود بر شوهر خود بند و لا یعصیانک معرفین و خانه
نشوند در تودر کردار بیکه که با ایشا فریفته مانند آنکه با هیچ مردی غیر محمد در خلق نیستند و فریفته کنند بفریب هر موافق طلعه خدا نباشد چون
باین شرط بیعت کنند قیامت یعنی پس بیعت کن با ایشا گویند پس بیعت با آن زن یعنی بود و دست حضرت بدست هیچ زن مس نکرتولی است که تا
دست در قح ابهر بر بند بعد از آن حضرت دست بمس خود داد و آن فرمود و گویند چنانچه بر دست خود انداخت و از امر بالاوی استهای
نهاد و بلاشایست فرمود بر نایب خود محمد را فرمود تا از آنها بیعت کرن و استغفر کن الله و طلب بر نفس کن برای آن مابیند او خدا از آنچه
کردند در حال کفران الله عفو و رحمت بجهت که خدا از آنها است کما ما کسانیکه بیعت کنند هم بران برای آنکه موفی ایمان و موفی داده اند
که جوید و ایشا زامل اسلام با همون دوستی منکر بند و خبر مسلمانان با ایشا میکنند مبنوه و طعام از ایشان بیکر کنند حقیقتا ایشا را
منع فرمود گفت یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه که در بلاد محمد و رسول است و لا تتولوا اوما غضب علیهم و دست میبند موفی موفی
کردی هر که خشم کردند ایشا را ایشا را با ایشا سخن خود سوخته مراد بودند قل یا ایها الذین آمنوا لا تحرقن بجهنم که نمید شد
اندایشان از قول این کما یبیس الکفار و من صحابه لغور و همچنانکه نمید شد اندکها از اهل کوزها یعنی از مسو شد مرد هاد
در شاه انزب و بنام الیقین خافت کار خود را دانسته از من ان جهان بکلی قطع ایند کرده اند سور الصبف مکین اربع و عشر ایشا
بن کعبه رسول موفی کرده که هر که بخواند سوره صفت عیسی از برای دانستغفار کند ما دام که در دنیا باشد و در قیامت عیسی ربهت و شد
ابو میرزا ابو جعفر روایت کرده که هر که سوره الصبف بخواند خدا و من نماید حقیقتا او را در صفت ملائکه و انبیا جاودهد حقیقتا هر سوره الصبف
نمود بطبع مواله کافران مناج این سوره با بیجا بی طبع این سوره کافران ظاهر و باطن موفی و بعد از آن مریدان فرمود بجهت ایشا و گفت بسم الله
از حج ابریم سبع لله ما فی السموات و ما فی الارض بیجا و پاکیزگی با ذکر مر خدا ابریم و دساها انباشت از جمله علویان و آنچه در زمینهاست
سفلیات و هو العزیز الحکم الوادع البست و حکم کردن و چه چه منسوب نکرد در دست کار که خلل با سوال او را نیاید مردیست که بیعت
از آنها بان تدا احبنا گفتند یا رسول الله اگر بدانیم که دوست ترین عمل نزد خدا کدام است ما اموال و نفس خود را بدان بدن کنیم حقیقتا این آن
الله محبت بیجا مان که بعد ازین من گوید بخود شد انزال فرمود چون در روز احد بقول خود عمل کرده از چهار فرمودند حقیقتا
توبه ایشان فرموده باینکه یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه که در بلاد محمد و رسول است و لا تتولوا اوما غضب علیهم که نمید شد
دیجای بنایند که حقیقتا عند الله بزرگ از روی شد و غضب خشم نزد خدا آن تعولو اما لا تفعلون آنکه بگویند آنچه خود مید کرد و نزد
اگر علمای این بیه غامض موفی هر که موفی و کند در عقاب اهل است و دختر است که حضرت رسالت در شب فرج دید که بیجا چنین گفتا بفرض
انشین میبردند موفیست که سید مستب سواد اصحاب و از بر نجایتگ و در زید و صهیبت بکشت و سوار خوشحال شد و گفت دیر که کشت بکی بدو
گفت من را در کشت عبد الله عوف گفت دروغ مینویسد و از ایشا میباید سو فرمود یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه که در بلاد محمد و رسول است
در غیب جهات و غیره اینه که ان الله یسئل الذین یهاولون فی سبیله بذنبیکه خدا دوست بنید از دنیا تا آنکه کارزار کنند در راه خدا صفا گدا
نیکه صفت در کاند در مفر که جهات کاهم بنیان مروض کوبیا که ایشان بناها از دهر میبندند اندازن کما بیعت است حکام و شبان اندام که در مفر
جهت حاصل که حقیقتا بدین کلام بندگان و اطام موفی که واجبت ثبات خدمت در مفر که جهات ابریم موفی که حضرت فرموده کان علیها اذ وصف
خو القیتا لکان بنیان مروض نازل الله هذا الا بریفه حضرت ابریم موفی چون در صفت سوال موفی کوبیا که صفت صفت چون بواستح که موفی چون
ایضا بجهت مروض حقیقتا بود بفرموده و حق و نزل یافت در راه از دهر او از خاک در دایب کند که من از ابریم موفی که ایضا غنه که حقیقتا ایشا ای ایشان
علی بنیها لیس حمره بن عبد المطلب مفدا اسو و برایت کلمه ابریم در شان علی بنیها لیس حمره و عید حات و سهیل حضرت بود جان نزل یافت و کما
تعبیر حضرت شاد او لیس موفی و محبوب مخالق الارض و السماء است حدیث مشهور متواتر حضرت رسالت که در حق موفی موفی موفی موفی موفی موفی
رجل الشریب که موفی از این بیه حضرت است طابع او نه چیکه مکر در صفت غذا که بخورد و بعد از آن حقیقتا بر شایه خدمت در جهات بیان میکند صفت نیست
موسوی بر صبر کردن بر دینه قوم بجهت استیکه حضرت ابریم موفی که بیست مفر بناید که و انه قال موسی القوی و یارد کن ایضا که گفتگر که از خود را که
بجاسته لیس یا قوی که تو ذوقی ای کرده من چرا بجهت مرادنا اشون فرما من ابریم موفی که بهمان و فرما من چه کاه و از اسامی موفی که در ما
نسبت مثل موفی با و بنید اند و مفران پس فرمود که جز این نوع اید او از او مینمایند و قد تعلمون انی رسول الله الیکم و حال کعبین بنیدند
که من فرماده خدام بیجا شده رسول باید که مکریم و محترم باشد پس ایشا را درین فرمایند ایشان بر ضلالت و جهالت ثابت قدم شد یعنی او
بمع قبل نشووند و مفساد اید او از او نماند استند قلمها از احوال این حکام که بکشند از لب فرما موسی او جو اوله با مراه بر شایه موفی و از ابریم
الله قالوا هم بکر و ایند خدا و هکذا انما از استغناست و مین یعنی ایشا را در باد بید خدایان فرمود که داشت ناد در طریق ضلالت نمائند و الله لا یزول
القایب مین و خدا را و است بناید که موفی که بفرود نمکند از دایره موفی و حال خود شامیکند از و نظر لطف و ایشا از مینکرد و انه قال عیسی
سرام و یاد کن بفرموده که گفت عیسی که بفرموده است یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه که در بلاد محمد و رسول است و لا تتولوا اوما غضب علیهم

الجمعة

بما اذنت ان يديهم وارزوا نكتة يورثها زاهر كرم و جود و جودت بسبب ان بيش فرستاده است صفتها ايشا بغير واسطه عاها كه كره و نكره
احكام بود و نيز و نيز نعت صفت صفت نديا و غير ان او كه در بيتين ميديانند كه بعد از نماز در اين حال بجهت معذرت خواهند شد الله اعلم
بالتالي من خدا ناست بيشم كاران كه در كنشند انداز طر فو حوق فرودنده در عتوا و طغيان پس ايشا معذرت خواهد خستار و مستور و جود نكره
بجركس كه نفس من بيد فرمان او است كه هيچكس از شما نكند الا مراكه بر فو اقع شو ايشا عتقا ان مكره نديان اين بيزه و غير آخرت كمنزله
هرگز ايشا عتقا نكند بجهت مفرقه ايشا صفت كمنزله ان النبي ان الذي في فرقون منه كوي بجهت بدت سينه كه امر كنند شما نيك نديان
قائمه مذكور كره بر بدت سينه ان رسندا است ايشا و قاعده نديان هم مذكور في عالم الغيب ان الشهادت كره نديان ايند شوند بگويد ان
واشكارا قنديت كره بيا اكنتم نكراون پس هر چه شمارا با بجهت مستبد كه عمل ميكنيد بان بر فو ان شمارا جزا دهد خدا ذكر احوال اهل كتاب
اصل ايمان را بديناه و طاعه كه مفر بايده نم اخذ نديانست و مفر بايده كه يا ايها الذين امنوا اي ناكه كره نديان ابد بجمام شرع و صفت فو اذ او بود
فليصا و لا چون نديان او بشود بجهت و نديان مذكور بانك نماز كويد براي نماز و جود الا و من خطبه بيزه لادن خطيبه را لاي بغير من يوم الجمعة
دو روزه فاستور الى ذكر الله في شانه بديت و كره ان نماز است خطبه كه منصرف جود و غطه است و در رواه البينع و ذكره خير كره
و بكار بديت و نديان شانه عقود را كه ان بيج است و نديان بيج بديت شمارا ان معامله ان كمنزله نكراون اگر مستبد كه ميديانند منافع امور
و مفاخر انست و نديان كره نديان بديت و نديان اول انكه كمنزله ان ابا الله و احبائي حقتا نكند ايشا نديان ايه كه نمنوا الموت و نديان
پيكندند ما اذ اهل كتاب هم حقتا نديان ايشا بجمام بجهت كمنزله ان ابا الله و احبائي حقتا نكند ايشا نديان ايه كه نمنوا الموت و نديان
دو روزه مستلما ان ان نديان حقتا و روزه با ايشا عطا فرمود و بديان نكره مراد بسوق در اين ايشا است چه زياده از مشه بر طرقت ايشا و ايشا
در من هيا ما يميزه و ان جعفر ما نديانست كه كمنزله ان ابا الله و احبائي حقتا نكند ايشا نديان ايه كه نمنوا الموت و نديان
مراد ان ايشا نديانست بديان حقتا و نديانست و بديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست
و در اين باب نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
اعمال ايشا نديانست كمنزله ان ابا الله و احبائي حقتا نكند ايشا نديان ايه كه نمنوا الموت و نديان
و حال انكه ايشا ان امام عال باشد بجهت ايشا نديانست بان نماز با منكران بون حقا جمع نكند بديانست انرا در بديانست انرا در بديانست انرا در بديانست
جمعه بديانست و مافوق نديانست و مافوق نديانست و مافوق نديانست و مافوق نديانست و مافوق نديانست و مافوق نديانست و مافوق نديانست
ناتم كره و نديانست خدا بديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست و نديانست
مفوزن ناتم كويد و بديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
و ايشا كره كه فكر غسل روزه جمع كند گناه او مكره شود و در رواه ايشا انكه حقتا در روزه جمع شصت هزار بديانست و نديانست و نديانست
دو روزه جمع بديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
بانك نماز كويد و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
كويد شمارا كواه كره كه گناه امت محمدا بديانست و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
فان تشر و افي الارض بس چون كره شود نماز جمع بديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
بعد از نماز او خواهد دري بها خود بديانست و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
الله كمنزله او ايد كمنزله خدا برابر حسا او و شكر نمايد بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا
فليكون شايد كه دستار شود چه فدام صلوات جمع و طلبه و نديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا
دينا و نديانست و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
نكند روزه حضرت خطبه بديانست انگاه كاروان رحيمه كليه از شام و بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا
بريكبار بديانست كمنزله او ايد كمنزله خدا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا
پرون مفر نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
فان نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
بجهت بديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
ان انكه در نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا و نديانست ايشا
اشك كمنزله او ايد كمنزله خدا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا
سوره بديانست او ايد كمنزله خدا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا بديانست او ايد كمنزله ان ايشا

بديانست

بديانست

بديانست

بديانست

بديانست

بديانست

